

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	مقدمه
۱۲	فرزندان موسی بن جعفر(ع)
۱۶	سعیده خاتون (أمّ احمد)، مادر احمد بن موسی
۱۷	۱. دانش و معرفت
۱۸	۲. امانت‌داری و رازداری
۲۶	۳. بصیرت، درایت و فطانت
۲۹	۴. امام‌شناس و ولایت‌مدار
۳۲	۵. نیایشگر و پرهیزگار
۳۵	ولادت احمد بن موسی(ع)
۳۷	ویژگی‌های شخصیتی احمد بن موسی(ع)
۳۹	۱. عبادت عاشقانه و خاضعانه
۴۲	۲. تسلیم و رضا
۴۷	۳. عشق و ارادت به امام
۵۱	۴. صلابت و شجاعت
۵۶	۵. مفسّر و کاتب قرآن
۵۹	۶. زهد و تقوا و اخلاص
۶۱	۷. معلم و مربی
۶۵	۸. آراسته به فضایل اخلاقی و معنوی
۶۸	۹. آزادی بردگان، برده‌نوازی
۷۴	نقش انگشتری احمد بن موسی(ع)
۸۲	تحلیل نقش انگشتری حضرت احمد بن موسی
۸۴	فرقه‌های شیعی انحرافی در عصر احمد بن موسی(ع)

۸۵	۱. ناووسیه
۸۵	۲. اسماعیلیه
۸۷	۳. مبارکیّه
۸۷	۴. فطحیه
۸۸	۵. سمطیه (سمیطیه)
۸۸	۶. احمدیه
۸۹	وصیت‌نامه امام و موضع احمد بن موسی(ع)
۹۴	اندیشه‌های انحرافی عصر احمد بن موسی(ع) در ایران
۹۵	۱. اندیشه غلو (غلات)
۹۹	۲. اندیشه‌ی خارجی (خوارج)
۱۰۱	۳. اندیشه‌ی ارجاء (مرجئه)
۱۰۲	۴. اندیشه جبری (اشعری)
۱۰۶	۵. اندیشه تفویض (مفوضه) یا معتزلی
۱۰۹	هجرت به ایران
۱۱۳	آمدن احمدبن موسی(ع) به ایران
۱۱۷	بررسی گزارش‌ها
۱۱۹	مسیر حرکت حضرت احمدبن موسی(ع)
۱۲۱	منازل و مراحل سفر به ایران
۱۲۳	منازل راه از مدینه تا فارس
۱۲۷	حماسه‌ی کُشن
۱۲۸	نبرد سه‌روزه
۱۳۰	نیرنگ به میدان می‌آید
۱۳۳	شهادت حضرت سید میراحمدبن موسی(ع)
۱۳۵	کشف مزار
۱۳۹	ریشه تعدد نام‌ها و مکان‌های زیارتی
۱۴۲	فرزندان حضرت احمدبن موسی
۱۴۴	سلام‌نامه‌ی احمدبن موسی(ع)
۱۵۳	سلام‌نامه‌ی امّ احمد
۱۵۹	منابع

باسمه تعالی

مقدمه

سرزمین فارس، پناهگاه امن پاکان و پارسایان، سرزمین ادب و فرهنگ و مدفن و مشهد شهیدان و فرزندان آل رسول است؛ شهدا و سفرایی که در راه نشر، ژرفابخشی و گسترش معارف و ارزش‌ها، تکاپوی عالمانه و عاشقانه داشته‌اند.

روشن‌ترین «چراغ» در میان این پاکان پاکباز، حضرت احمد بن موسی‌الکاظم علیه‌السلام است که به سبب منزلت و رفعت می‌توان او را «سیدالشهدای خطه فارس»، و به پاس شجاعت و فداکاری و دفاع از حریم آرمان و فرهنگ رضوی، او را «ابوالفضل نهضت رضوی» نامید. او را «سیدالسادات الاعاظم» خوانده‌اند که گواه سرآمدی، عظمت روح، جلالت و شکوه سیرت و سلوک و پایگاه و جایگاه والا و برجسته‌ی او در میان خاندان موسی بن جعفر(ع)، پس از عالم

آل محمد (ص)، حضرت علی بن موسی الرضا (ع) است.

او را «شاه چراغ» نامیده‌اند چرا که «سراج» رهپویان راه حقیقت، شمع جمع دلدادگان ولایت رضوی و مشعل درخشان در نشان دادن «راه» و عبور رهنوردان از سنگلاخ‌ها و عقبه‌ها و پرتگاه‌های هولناک و هراس‌انگیز است. حضرت احمد بن موسی (ع) چراغ راه راه‌یافتگان، راهجویان، راه‌پویان و راه‌گم‌کردگان است.

مطالعه زندگی این چلچراغ هدایت، ما را به «اسوه‌ای» رهنمون می‌سازد که جز ورع و تقوا، علم و حلم، صداقت و صراحت، معرفت و حکمت، مردم‌داری و مردم‌خواهی، سخاوت و بخشش و فتوت و جوانمردی نداشت و همین است که او را «سیدالکریم»^۱ نیز گفته‌اند؛ یعنی کانون کرامت و بزرگواری و بزرگ‌منشی.

آنان که گوش هوش دارند و به تعبیر حافظ محرم پیغام سروش‌اند، می‌توانند صدای رسای حضرت شاه چراغ را بشنوند که با فرقی شکافته، تشنه‌کام، غریب و مظلوم، همچون جد غریب و مظلومش حسین (ع) تا آخرین دم شهادت تکبیر می‌گوید و زمزمه و ترنم نرم قرآن از لبانش دور نمی‌شود.

شهید سرفراز فارس، فدایی نهضت رضوی، هنوز صدای رسایش

^۱. الارشاد، شیخ مفید، ج ۲: ۲۳۷

در رزمگاه شیراز پیچیده است که رویاروی سپاه «قتلغ خان»، حاکم و فرمانده سپاه جرّار و خونخوار عباسی، در قریه‌ی «گشن» فراید می‌زند: «الله اکبر، یا محمّد، نصر من الله و فتحٌ قریب» و خون از جای جای زره‌اش می‌جوشد و با همان زخم‌ها، همچنان می‌جنگد و سرانجام در همین خاک قدسی که اینک مدفن اوست، در زیر آوار خانه‌ای که بر سرش ویران کردند - با فرقی شکسته می‌خواند: «انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین». سیدالشهدای شیراز، حافظ و کاتب و ناشر قرآن، هنوز صدایش آشنای گوش‌های هوشمند و نیوشمند است که کنار بارگاهش می‌شنوند: واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا^۱..... و مگر حبل الله ولایت امیرالمؤمنین علی(ع) و خاندان او نیست؟

احمد بن موسی‌الکاظم(ع) که عمده‌ی عمر برکت‌خیز و رحمت‌آمیزش در «یسیره مدینه» به کتابت قرآن گذشته بود، هنوز این سخن مولای سخن - علی(ع) - را زمزمه می‌کند که: علیکم بکتاب الله، فانّه الحبلُ المتین و النورُ المبین..... لا یُعوجُّ فیقَام و لا یَزِیغُ فِیستَعْتَبُ^۲!

بر شما باد به کتاب خدا که ریسمان محکم است و نور آشکار...

۱. سوره آل عمران / آیه ۱۰۲

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۵

هرگز کژی نپذیرد تا نیازمند راست کردن باشد و از حق باز نگردد،
تا به راه حقش باز گردانند.

هنوز از «یسیره» در حلقه‌ی برادران و شاگردانش، بلیغ و فصیح
این سخن را می‌توان شنید که: هذا بیانٌ للناس و هدیٌّ و موعظهٌ
للمتقین^۱.

درست است که پس از شهادت، خانه‌ای را که در آن محاصره
شده بود و تا آخرین نفس در آن جنگیده بود بر سرش خراب کردند
و ۱۷۰ سال بعد، (سال ۳۷۲ هجری قمری در عصر عضدالدوله
دیلمی) مزارش را یافتند و بنا کردند، اما هنوز از آن خانه - همین
مدفن شریف و عزیز او - تلاوت قرآن و نجوای عارفانه و عاشقانه‌ی
او را می‌توان شنید.

مدفن او «ارض مقدس» است و «بلد طیّب» و زائرانش،
توفیق‌یافتگانی که در محضر نور روشنی می‌یابند و به شاه‌چراغی در
جان دست می‌یابند که ظلمت می‌زداید و روشنی می‌افزاید و راه به
سمت رستگاری و رشد و راستی می‌گشاید. زیارت شاه‌چراغ، زیارت
انبیا و اوصیاست و درنگ در ساحت آسمانی او، در معرض نسیم
ملکوت و لاهوت قرار گرفتن است.

^۱. آل عمران / آیه ۱۳۸

زیارت شاهچراغ، زیارت شجاعت، سخاوت، معرفت، صداقت و کرامت است و مگر می‌شود کسی در چنین فضایی تنفس کند و آراسته به این فضائل نگردد؟ صحن شاهچراغ و حرم او «مدرسه‌ی فضیلت» است و ابوالفضل نهضت رضوی، زائران خویش را می‌نوشاند و سیراب می‌کند. خوشا آنان که با معرفت و محبت در این بارگاه گام می‌گذارند و کام می‌گیرند؛ این حضور مقبول حضرت پروردگار است چرا که «شاهچراغ»، در سیرت و سلوک و نهضت خویش مقبول «رضا» بود و «مؤید» او؛ پس به زائران او جز این نمی‌توان گفت: که قبول هستید و مقبول، پس زیارتتان قبول.

فرزندان موسی بن جعفر (ع)

در میان ائمه اطهار (ع)، حضرت موسی بن جعفر (ع)، بیشترین فرزندان را داشته‌اند. نسب‌شناسان و پژوهشگران در قرون متفاوت، تعداد فرزندان پسر و دختر امام را متفاوت نگاشته‌اند. تفاوت تعداد فرزندان در فاصله‌ی قرن سوم تا قرن پنجم - دو قرن - به حدود هشت تن، فقط در میان پسران می‌رسد و این اختلاف در تعداد دختران بیش از این است.

در قرن پنجم هجری - دو قرن پس از شهادت احمد بن موسی (ع) - علامه نسب‌شناس، سید نجم‌الدین ابی‌الحسن علی‌بن محمد بن علی بن محمد العلوی العمری، در کتاب «المجدی فی أنساب الطالبیین به ۲۲ پسر و ۳۷ دختر امام موسی کاظم (ع) اشاره دارد.^۱

شیخ مفید در همین قرن در کتاب «الارشاد»، اسامی فرزندان امام هفتم را با تقسیم‌بندی براساس «مادر» این‌گونه ذکر می‌کند:

^۱. المجدی فی أنساب الطالبیین: ص ۲۹۹

۱. علی بن موسی (امام رضا)، ابراهیم، عباس و قاسم که مادرشان کنیز بوده است.
۲. اسماعیل، جعفر، هارون و حسین از یک مادر کنیز بوده‌اند.
۳. احمد، محمد و حمزه، مادرشان ام‌احمد و کنیز بوده است.
۴. عبدالله، اسحاق، عبیدالله، زید، حسن، فضل و سلیمان که مادرانشان کنیزان مختلفی بوده‌اند. این ۱۸ تن پسران امام و بقیه دختر بوده‌اند.^۱

در قرن ششم ابن‌فندق ۱۷ فرزند پسر برای امام برمی‌شمرد و آنان را به دو گروه تقسیم می‌کند که گروه نخست عبارت‌اند از: الرضا(علی)، ابراهیم اصغر، عباس، اسماعیل، محمد، عبدالله، حسن، ابراهیم اکبر، جعفر، اسحاق و حمزه که در آن‌ها شکی نیست و گروه دوم: قاسم، هارون، زید، حسن (احتمالاً حسین)، فضل و سلیمان که مورد تردیدند. این تقسیم‌بندی در کتاب «لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب» (ج ۱: ۳۹۴) آمده است.

فخر رازی در قرن ششم نیز به ۲۵ تن از فرزندان پسر امام موسی کاظم اشاره دارد که آنان را به سه دسته تقسیم کرده است:

– دسته اول که نسل امام با آن‌ها ادامه یافته است. (۱۱ نفر که

^۱. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد: ج ۲: ۲۳۴-۲۴۴

حضرت رضا(ع) نیز از آنهاست

- دسته دوم چهار نفر هستند که تداوم نسل امام از آنان مورد تردید است.

- دسته سوم که اجماع و اتفاق نظر بر آن است که نسل امام از آنها ادامه نیافته است که عبارت‌اند از احمد، جعفر اکبر، داود، محمد، سلیمان، یحیی، فضل، علی، عبدالرحمان و قاسم. این تقسیم‌بندی در کتاب «الشجره المبارکه فی انساب الطالبیه» (ص ۹۹) ذکر شده است.

نسب‌شناسان بزرگ دیگر مانند سبط ابن جوزی در قرن ششم و هفتم، ۲۰ فرزند پسر برای امام، ابن طقطقی در قرن هفتم و هشتم، ۲۱ فرزند، ابوالنظام واسطی در قرن هشتم، ۳۷ فرزند برای امام کاظم ذکر کرده‌اند و همگی نام حضرت احمد بن موسی الکاظم را جزء آمار به شمار آورده‌اند.

در قرن هشتم و نهم جمال‌الدین احمد بن عنبه در کتاب «عمده‌المطالب فی انساب آل ابی طالب» (صص ۱۹۶-۱۹۸)، تعداد فرزندان امام کاظم را ۲۳ تن ذکر می‌کند که از این میان سه تن به نام‌های سلیمان، فضل و احمد فقط فرزند دختر داشته‌اند. یمانی موسوی در قرن نهم نیز نام حضرت احمد بن موسی (ع) را جزء ۲۳ تن فرزندان پسر امام هفتم ذکر کرده است.

احمد بن محمد کیاء در قرن دهم نیز ۲۳ نفر فرزند پسر امام را بر شمرده است که میان در آن‌ها نام احمد بن موسی (ع) نیز هست. باقر شریف قرشی در قرن چهارم و پانزدهم نیز در اثر ارزشمند و پژوهشگرانه‌ی خویش با عنوان «حیاء الامام موسی بن جعفر» فرزندان ذکور امام هفتم را ۲۱ تن بیان می‌کند که میان آنان نام حضرت احمد بن موسی (ع) دیده می‌شود.^۱

می‌بینیم که در عمده‌ی منابع معتبر نسب‌شناسان اسلامی، نام حضرت احمد بن موسی (ع) را همراه با اشاراتی مختصر، ذکر کرده‌اند.

سید نعمت‌الله جزائری، برای امام موسی کاظم (ع)، ۳۲ فرزند قائل است که ۱۳ تن آنان پسر و ۱۹ تن دخترند. فرزندان امام براساس کتاب «الانوار النعمانیة» جزائری (که بعدها مورد استناد عمده منابع دیگر قرار گرفت) عبارت‌اند از:

پسران: علی بن موسی الرضا (ع)، ابراهیم العباس، قاسم، احمد، محمد، حمزه، عبدالله، اسحاق، عبیدالله، زید، حسین، فضل، سلیمان.

دختران: فاطمه کبری، فاطمه صغری، رقیه، حکیمه، أمّ ابیها، رقیه کبری، کلثوم، ام جعفر، لبابه، زینب، رقیه صغری، علیّه، آمنه، حسّنه، بریهه، عایشه، أمّ سلمه، میمونه، ام کلثوم.^۲

^۱. مجموعه مقالات کنگره ملی امام‌زادگان، صص ۱۳-۱۹

^۲. الانوار النعمانیة، ج ۱: ۳۸۰

در کتب متأخر و معاصر تا ۴۱ نفر فرزند (۱۸ پسر و ۲۳ دختر) از پنج همسر برای امام کاظم(ع) برشمرده‌اند که احمد و محمد و حمزه در این کتب از یک مادر دانسته شده‌اند که سعیده (أمّ احمد) مادر آن‌هاست. در منتهی الآمال مادر اسحاق بن موسی بن جعفر(ع) نیز از احمد شناسانده شده است.^۱

به هر حال در جمع فرزندان امام موسی بن جعفر(ع)، نام حضرت احمد بن موسی(ع) در همه‌ی منابع ذکر شده است و بعد از حضرت علی بن موسی الرضا(ع) - امام هشتم - شاخص‌ترین چهره در میان فرزندان پسر امام موسی کاظم(ع)، محسوب می‌شود.

سعیده خانوم (أمّ احمد)^۲، مادر احمد بن موسی

دامان مادران وارسته، پروازگاه کمال و رستگاری است. پروردگان آغوش چنین مادرانی، عظمت، شجاعت، معرفت، حق‌پوی، حق‌جوی و حق‌جویی را مدیون این مادران پرهیزگار، درستکار و دانشور و شایسته‌اند و مادر احمد بن موسی(ع)، نمونه‌ی بارز و ممتاز چنین زنانی است.

^۱. منتهی الآمال، ج ۲: ۴۹۲

^۲. جز ام احمد، کنیه‌ی ام حمیده نیز به مادر حضرت احمد بن موسی(ع) اطلاق شده است. (دلائل الامامه: ۱۹۳) شاید احمد خواهری به نام حمیده نیز داشته است.

سعیده خاتون، دارای فضائل و کمالات و ویژگی‌هایی بود که او را در میان دیگر همسران امام موسی کاظم(ع) - به جز تکتّم مادر حضرت رضا - متمایز و برجسته می‌ساخت، از آن جمله است:

۱. دانش و معرفت

امّ احمد، پرورده مکتب امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) بود. از سرچشمه‌ی زلال معارف قرآنی نوشیده و سخنان نورانی این دو امام را نیوشیده بود. وقتی یاران و دوست‌داران امام به منزل ایشان می‌آمدند و جان تشنه‌ی خویش را به اقیانوس موج علوم موسوی می‌سپردند، از آن سوی پرده، مشتاقانه و عاشقانه گوش می‌سپرد، به خاطر می‌سپرد یا می‌نگاشت و همان سخنان را با فرزندان احمد و محمّد و حمزه، باز می‌گفت. گاه نیز روایات شنیده از دیگر معصومین(ع) را که از زبان پدر همسر و همسرش شنیده بود با تأنی و اشتیاق برای سه فرزندش بیان می‌کرد و از آنان می‌خواست تا به حافظه بسپارند و بدان‌ها عمل کنند و در نشر و بیان آن‌ها بکوشند.

همین ویژگی او را محبوب امام ساخته بود و چه بسیار سخنان و حکمت‌ها و معارف که امام با او در میان نهاد و او فرزندان را با آن‌ها پرورد و آماده‌ی حضور در صحنه‌های اجتماعی و ترویج و گسترش فرهنگ اهل بیت کرد. تأمل و تدبر و تعمق در آیات قرآنی، سلوک علمی روزانه سعیده خاتون بود. او حافظ و عامل قرآن بود و

قرآن دوستی و کتابت قرآن توسط فرزندانش در منطقه یسیره مدینه ره‌آورد همین ویژگی مادر بزرگوارشان بوده است.

۲. امانت‌داری و رازداری

أمّ احمد، به سبب معرفت، پارسایی، پاکی و درستکاری، امین و مورد وثوق و اعتماد امام موسی کاظم (ع) بوده است. در روزگار پیشوای هفتم، قدرت از بنی‌امیه به عباسیان رسید و امام، خلافت کوتاه آخرین خلیفه‌ی اموی - مروان حمار - را دید و پس از آن عصر پنج خلیفه‌ی عباسی، ابوالعباس سفاح، منصور، مهدی عباسی، هادی و هارون الرشید را با همه‌ی تلخی‌ها، رنج‌ها و خفقان‌ها شکیب ورزید.

امام بیست ساله بود که پدر بزرگوارش امام صادق (ع)، به دست منصور دوانیقی که نیرنگ‌باز و سنگ‌دل و خون‌ریز بود به شهادت رسید و ده سال بعد، ادامه‌ی خلافت خفقان و خوف و خشونت منصور، چنان فضایی ساخت که شیعیان به دشواری و سختی می‌توانستند با امام خویش مراوده و ارتباط بیابند و از او بهره بگیرند و تشنگی جانیشان را با زلال معارف موسوی سیراب سازند.

در این دوران که احمد بن موسی (ع) دوران کودکی و نوجوانی خود را می‌گذراند، شاهد شکنجه‌ها، تبعیدها، زندان‌ها و قتل و تخریب خانه و خانمان شیعیان پدر بزرگوارش بود. معلوم است که حفظ اسرار، امانات و پنهان کردن ارتباطات یاران با امام در این

موقعیت تا چه حد مهم و تعیین کننده است. سال ۱۵۸ هجری، سایه سیاه منصور پایان یافت و پسرش مهدی به قدرت رسید که عصر او عصر عیش و نوش و خوش گذرانی و زن بارگی و شهوت رانی بود. مهدی در آغاز حکومت بخشی از زندانیان شیعه را آزاد کرد و اموال مصادره شده‌ی آنان را برگرداند؛ اما به تدریج به همان شیوه‌ی پدر، سخت گیری، مراقبت و جاسوسی شدید و در کنار آن هجو خاندان پیامبر را آغاز کرد و شاعرانی چون بشّار بن بُرد را هفتاد هزار درهم و مروان بن ابی حفص را صد هزار درهم به پاس هجو آل علی بخشید. مهدی عباسی در جای جای مدینه جاسوسان و خبرچینانی گماشته بود که گزارش لحظه به لحظه از تحرک دوستان و شیعیان امام کاظم (ع) به خلیفه می‌رساندند. رازداری و زیرکی و هوشیاری در این موقعیت بسیار لازم بود. هرگونه خطا و لغزشی به بهای قتل و شکنجه و زندان علویان بود.

أمّ احمد، که به سبب ارتباط نزدیک با امام، با تمام مسائل و ارتباطات امام آشنا بود، نه تنها باید رازپوشی و خویشتن داری می‌کرد، که در شبکه‌های ارتباطی باید نقش آفرین می‌شد و برخی از پیام‌ها را به فطانت و هوشمندی، پنهانی به دیگران می‌رساند.

سخت گیری عباسیان، زمینه ساز قیام‌هایی در مناطق مختلف حجاز، عراق، خراسان و دیگر مناطق ایران می‌شد که قیام محمد بن

عبدالله بن حسن علیه منصور در حجاز و عراق و ایران در سال ۱۴۵ و قیام ابراهیم بن عبدالله - برادر محمد بن عبدالله بن حسن - از آن جمله بود که در مناطق بصره و اهواز به موفقیت‌هایی دست یافت و یکی از یاران او به نام عمرو بن شداد، فارس را نیز تسخیر کرد. اما با خبر کشته شدن ابراهیم به بصره بازگشت.^۱

آغاز حکومت عباسیان، با قتل این دو شخیصت یعنی محمد، مشهور به نفس زکیه و ابراهیم برادرش همراه بود که پس از دستگیری، با وضعی دردناک در زندان به شهادت رسیدند. پس از شهادت آنان، حسین بن علی(ع) مشهور به شهید فخر قیام کرد. او قیامش را به امام موسی کاظم(ع) اطلاع داد و امام فرجام کار و شهادت او را گوشزد کرد. حسین بن علی - شهید فخر - با سیصد نفر از مدینه خارج شد و به سمت مکه حرکت کرد اما در منطقه فخر محاصره شد و به دست سپاه هادی عباسی خود و یارانش همچون شهدای کربلا ایستادگی کردند و پس از شهادت، سرهای آن‌ها جدا شد و این سرها را در مدینه به تماشا گذاشتند. در این موقعیت ام احمد نیز شاهد و ناظر این منظره بود. امام موسی کاظم(ع) با دیدن سر شهدای فخر، به ویژه سر رهبر قیام - حسین بن علی - فرمود: ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. سوگند به پروردگار که شهید فخر

^۱ مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی: ۲۱۶

در حالی که مسلمان و صالح بود و بسیار روزه‌دار و شب‌زنده‌دار و آمر به معروف و ناهی از منکر، به شهادت رسید. او در خاندانش نظیر و مانند نداشت.^۱

امام یارانی خاص و برجسته داشت که با وی در ارتباط بودند از آن جمله ابن ابی عمیر (در گذشته سال ۲۱۷)، صفوان بن یحیی و صفوان بن مهران و مؤمن الطاق و مفضل بن عمر و یونس بن عبدالرحمن و ابو خالد زباله‌ای و حماد بن عیسی و یونس بن یعقوب و هشام بن حکم و علی بن یقظین را می‌توان نام برد. امّ احمد، گاه واسطه‌ی امام و این صحابه بوده و پیام‌هایی را به آنان می‌رسانده است.

رفتار امام و ارتباط‌های وی باعث شد که مهدی خلیفه عباسی تصمیم گرفت امام را از مدینه به بغداد بیاورد و زندانی کند.

ابو خالد زباله‌ای، تبعید امام را این‌گونه توضیح داده است: در پی فرمان مهدی، مأموران که به مدینه رفته بودند تا امام را به بغداد بیاورند در منزل زباله فرود آمدند. آنجا، امام در مجالی کوتاه، دور از چشم مأموران به من فرمودند: «چیزهایی را برای ایشان خریداری کنم. در آنجا نگرانی خودم را از رفتن نزد مهدی و بی‌رحمی و قساوت او بیان کردم و امام فرمودند: مرا از او هراس و باکی نیست، تو در فلان روز و فلان مکان منتظر من باش. امام را به بغداد بردند و من همواره نگران و بی‌تاب،

^۱. همان

روزشماری می‌کردم تا آن روز فرا رسید. به همان مکان رفتم که امام فرموده بود. لحظه به لحظه تشویش و اضطراب بیشتر می‌شد. غروب و تاریکی شب فرا می‌رسید که ناگهان شبیحی از دور پیدا شد. اندکی بعد امام سوار بر قاطری از راه رسید. سرایا نشاط و شادمانی شده بودم. امام فرمود: «اباخالد تردید و شک نکن». آن‌گاه ادامه داد: «مدتی دیگر دوباره مرا به بغداد باز می‌گردانند و دیگر باز نخواهم گشت» و دریغاً مدتی بعد همان شد که فرموده بود.^۱

مهدی عباسی، امام موسی کاظم (ع) را به سبب ترس و وحشت از خوابی که دیده بود به مدینه فرستاد. اما پس از مرگ مهدی در سال ۱۶۹، فرزندش هادی به جای او نشست. هادی امام را زندانی و پس از مدتی آزاد کرد. در سال ۱۷۰ هجری هنگامی که امام موسی کاظم (ع)، ۴۲ ساله بود، هادی ناگهان درگذشت. او تصمیم گرفته بود برادرش هارون و مادرش و نیز امام موسی کاظم (ع) را به قتل برساند، اما اجل مهلتش نداد. هارون الرشید، امام را چندین سال در زندان نگاه داشت. یک سال در زندان عیسی بن جعفر، سپس در زندان فضل بن ربیع و فضل بن یحیی و سرانجام در زندان سندی بن شاهک و همه این زندان‌ها برای آن بود که پیوند امام با مردم به ویژه اصحاب و یارانش قطع شود. همه‌ی این زندان‌ها در بغداد بود. امام

^۱. بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۴۸: ۷۱

هنگام رفتن به بغداد در سال ۱۷۹ چون می‌دانست امانات و ودیعه‌های امامت در خطر است، همه‌ی آن‌ها را به ام احمد سپرد و ام احمد همچون امینی رازپوش و مطمئن و معتمد، همه‌ی آن ودیعه‌ها را نگهداری و پاسداری کرد.

امام به ام احمد در لحظه‌ی سپردن امانات فرمود: «كُلَّ مَنْ جَائِكَ وَ طَالِبَ مِنْكَ هَذِهِ الْأَمَانَةَ فِي أَيِّ وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ، فَاعْلَمْ بِأَنِّي قَدْ اسْتَشْهَدْتُ وَ أَنَّهُ هُوَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِي وَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةَ عَلَيْكَ وَ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ»^۱ هرکس به تو مراجعه کرد و این امانت را طلبید، در هر زمانی که باشد بدان که من به شهادت رسیده‌ام و آن شخص - مراجعه‌کننده - جانشین من و امام واجب‌الاطاعه بر تو و دیگران خواهد بود.

در این پیام نکاتی چند معلوم می‌شود:

۱. پیام، امانت است و امانت را به امین می‌سپارند و ام احمد امین امام موسی بن جعفر(ع) است.
۲. بهترین حافظ و نگاهبان و امانت‌دار در آن موقعیت ام احمد بوده است.
۳. در فاصله‌ی سال‌های ۱۷۹ تا ۲۵ رجب سال ۱۸۳ یعنی حدود

^۱. بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۴۸: ۲۰۷

چهار سال، این امانات در اختیار ام احمد بوده است و وی به خوبی از آن‌ها حفاظت کرده و به احدی این «راز» را باز نگفته است.

۴. امام، مراجعه برای دریافت امانات را نشانه‌ی شهادت خود معرفی کرده است. معلوم می‌شد اولین کسی که بعد از حضرت امام رضا(ع)، از شهادت امام موسی بن جعفر(ع) مطلع می‌شود ام احمد مادر حضرت احمد بن موسی(ع) بوده است.

۵. در ودایع و امانات سپرده شده، امام موسی بن جعفر(ع) معلوم کرده که اولین مراجعه‌کننده، امام و جانشین پس از وی خواهد بود. ام احمد به محض مراجعه حضرت رضا(ع) در می‌یابد که امام و جانشین حضرت موسی بن جعفر(ع)، علی بن موسی الرضاست نه فرزندش احمد؛ هرچند احمد خود به امام رضا معرفت و ارادت داشت.

۶. روح تسلیم، تعبد و اطاعت از امام در سیرت و سلوک ام احمد پیداست چرا که به محض تسلیم ودایع به حضرت رضا(ع)، فرزندانش از جمله احمد بن موسی را ترغیب و تشویق کرد که با امام رضا(ع) بیعت کنند و امامت وی را عالمانه و عاشقانه گردن نهند.

شگفت آن است که در طول چهار سال فاصله‌ی زمانی از زندانی شدن امام موسی بن جعفر تا شهادت، حضرت رضا(ع)، شب‌ها در خانه‌ی ام احمد می‌خوابید و این دستور مستقیم حضرت موسی بن

جعفر (ع)، به فرزندش علی بن موسی الرضا بود و در این مدت ام احمد اسرار و ودایع را حتی از حضرت رضا (ع) پنهان داشته و محافظت کرده بود.

ودایع و امانات به شایستگان، پارسایان، دین مداران و پاکان باید سپرده شود و ام احمد دارای چنین ویژگی هایی بود. براساس روایت امیر مؤمنان علی (ع)، ام احمد را می توان «امین دین و امامت» خواند. وقتی طلحه و زبیر از حضرت امیر خواستند که آنان را به فرمانروایی و موقعیت و قدرت برساند حضرت فرمود: «أَرْضِيَا بِقَسِيمِ اللَّهِ لَكَمَا حَتَّى أَرَى رَأْيِي وَاعْلَمَا أَنِّي لَا أَشْرَكَ فِي أَمَاتِي إِلَّا مَنْ أَرْضَى بِدِينِهِ وَامَانَتِهِ مِنْ أَصْحَابِي»^۱.

شما به آنچه قسمت الهی است راضی باشید تا من رأی خود را اعلام کنم. بدانید که در امر حکومت و ولایت، کسی را شریک نمی کنم مگر از اصحابم، آنان که از دین و امانت شان راضی باشم.

أمّ احمد امین دین و امام بود و همین گواه کمال و عظمت معنوی اوست و دامان چنین مادری، پرورشگاه و معراج شخصیتی چون احمد بن موسی بوده است.

فرزند ام احمد - احمد بن موسی (ع) - بنا بر برخی منابع وصی

^۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱: ۲۳۱

ظاهری حضرت امام موسی کاظم (ع) بوده است.^۱ معمولاً ائمه (ع)، در هنگامی که جان وصی حقیقی در خطر بود یا نگران تعرض به جان و حیثیت او بودند یک فرد یا افرادی را وصی خود (و حتی ظاهری) معرفی می‌کردند، اما به محرمان و اهل سر خود، وصی حقیقی را معرفی می‌کردند. معرفی وصی حقیقی به ام احمد و انتخاب وصی ظاهری یا ذکر احمد بن موسی به‌عنوان یکی از وصایای ظاهری، منزلت این مادر و فرزند را بیشتر روشن می‌سازد.

۳. بصیرت، درایت و فطانت

ام احمد، بصیرتمند، زیرک و بصیر بود و اگر جز این بود، امین امام قرار نمی‌گرفت. کسی که بصیرت‌مدار است چندین ویژگی دارد که با آن ویژگی‌ها باید شناخته شود.

۱. دشمن‌شناس است و می‌داند دشمن با کدام شیوه‌ها و روش‌ها در پی تضعیف، استحاله و نابودی جبهه حق است.
۲. دوست‌شناس است و جبهه خودی را به خوبی می‌شناسد و بدان وفادار و همراه است.
۳. راه‌شناس است و با کژراهه و بیراهه و کژروان و نیز عقبه‌ها و پرتگاه‌های راه آشناست.

^۱. عیون اخبارالرضا، ج ۱: ۲۵

۴. امام شناس است و رهبر و ولی خویش را به درستی می شناسد و مطیع و رهرو صادق و عارف راه رهبر است.

۵. خودشناس است و ظرفیت‌ها و استعدادها و ضعف‌های خود را به خوبی می شناسد و همواره در پی رشد و اعتلای خویش است.

۶. و از همه مهم تر خداشناس است و با باورها، ارزش‌ها، احکام و قواعد و قوانین الهی آشناست.

سپردن امانات و ودایع به ام احمد، ترجمان این است که او دشمن شناس است و ودایع را هوشیارانه و زیرکانه از دستبرد آنان محفوظ می دارد و دوست شناس است و می داند با همراهان و یاران امام چگونه مراوده و همراهی کند و امام شناس است و می داند چگونه امانات را به امام خویش برساند. در طول چهار سال که امانات نزد ام احمد است، حضرت رضا(ع) بنا به سفارش امام موسی بن جعفر در منزل ام احمد شبانگاه حاضر می شد و صبحگاهان پس از استراحت شبانه و تهجد و نیایش، خارج می شد. براساس روایت شیخ کلینی، هر شب بستر امام رضا(ع) در دهلیز خانه ام احمد انداخته می شد و آن حضرت پس از صرف شام، استراحت می کرد و صبح به خانه‌ی خویش باز می گشت. یک شب که بستر برای استراحت امام آماده شده بود امام نیامدند همه نگران و مشوش

شدند. سپیده‌دمان امام به منزل ام احمد آمدند و خطاب به ام احمد فرمودند: هر آنچه پدر به تو سپرده بیاور و به من بسپار. ام احمد با شنیدن این سخنان صیحه‌ای کشید و سیلی بر گونه نواخت و گریبان چاک کرد و فریاد زد: به خدا سوگند مولایم موسی بن جعفر (ع) به شهادت رسید. امام رضا (ع) او را دلداری و تسلی دادند و فرمودند: آرام باش مبادا سخن بگویی و راز را آشکار کنی بگذار تا خبر شهادت پدرم به والی مدینه برسد.

ام احمد خود می‌گوید: امام و مولایم موسی بن جعفر (ع) به من فرموده بود: چون من در گذشتم، هر کس از فرزندانم نزد تو آمد و امانات را مطالبه کرد به او بسپار و این نشانه‌ی آن است که من از دنیا رفته‌ام. وقتی امام رضا (ع) آمد با همان نشانه‌هایی که مولایم فرموده بود از من طلب کرد. من زنبیلی را که دو یا چهار هزار دینار داشت همراه امانات به وی سپردم. وقتی خبر شهادت امام به مدینه رسید، روزها را شمردیم و حساب کردیم معلوم شد همان وقتی که امام رضا (ع) برای خوابیدن به منزل ما نیامد، روز شهادت حضرت موسی بن جعفر (ع) بوده است.^۱

این رخداد، روشنگر فطانت، دورنگری و مشی بصیرتمندانه مادر احمد بن موسی (ع) است. ام احمد نه تنها واجد این ویژگی بود، که

^۱ اصول کافی، ج ۱: ۳۸۱، ح ۶ و بحار الانوار، ج ۱۱: ۲۰۷.

فرزند خویش را با همین فضیلت‌ها آراست و تربیت کرد. آموزه‌ی بزرگ ام احمد به همه‌ی ما خویشتن‌داری، صبوری، رازداری و حفظ بصیرتمندانه امانات و ودایع الهی از دستبرد دشمن است. چهار سال پنهان داشتن راز و حفظ اسرار و نگاهداری مؤمنانه و امینانه و ایمنانه امانات تنها از عهده درایت‌مندان و بصیرتمندان برمی‌آید که ام احمد به این فضیلت بزرگ آراسته بود.

۴. امام‌شناسی و ولایت‌مدار

رفتار و سلوک ام احمد، گویای آن است که هم امام او را شناخته و برگزیده است تا ودایع و امانات را به او بسپارد و هم او امام خویش را شناخته است و می‌داند چگونه مشی و منشی باید انتخاب کند تا شایستگی و لیاقت امانتداری امام زمان خویش را بیابد.

ام احمد، به درک عمیق و معرفت وثیق امام زمان خویش نائل شده بود. معلوم است که امام بدون آزمودن و اطمینان از صداقت، درستی، امانتداری و پارسایی، امانات را به ام احمد سپرده است. منزل امام همواره در معرض تهدید، تفتیش و تهاجم عناصر جاسوسی و نظامی خلفای عباسی بود. در طول بیست سال امامت امام کاظم (ع) حبس و شکنجه چنان رایج بود که هیچ‌کس حتی شخصیت‌های نامدار مصون نبودند. منصور عباسی حتی ابوحنیفه را

آزار داد و حبس کرد^۱. هادی عباسی حقوق طالبیان را قطع کرد و به همه‌جا نامه نوشت تا طالبیان را دستگیر کنند و نزد او بفرستند^۲.

در این اوضاع سخت و دشوار و فقدان مصونیت و امنیت، تنها کسی می‌تواند حافظ و نگاهبان ودایع امام باشد که امام از همه جهت نسبت به او اطمینان و اعتماد داشته باشد تا به سبب تهدید، تطمیع یا فریب، امانات و ودایع را از دست ندهد.

از دیگر سو به سبب حضور در بیت امام و صاحب اسرار و رازهای درون خانه‌ی امام بودن، ام احمد باید اشارات صریح یا تلویحی امام کاظم(ع) را در باب جانشین خود شنیده باشد. اسماعیل بن خطاب از یاران صمیمی و نزدیک حضرت موسی بن جعفر(ع) می‌گوید: کان ابوالحسن یتدیء بالثناء علی ابنه علی و یطریه و یدکر من فضله و بره ما لا یدکر من غیره کانه یرید ان یدل علیه^۳. امام موسی بن جعفر(ع) [هنگامی که به محضرش وارد می‌شدیم] به ستایش و تعریف فرزند خود علی (امام رضا(ع)) می‌پرداخت و از فضایل و نیکی‌های او چنان یاد می‌کرد که هرگز درباره‌ی دیگران نمی‌گفت، گویی می‌خواست ما را به امامت او راهنمایی و گوشزد کند.

^۱. تاریخ‌الخلفاء: سیوطی، ص ۳۱۵

^۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲: ۴۰۴

^۳. بحارالانوار، ج ۴۹: ۱۸، ح ۱۹

ام احمد در بیت امام کاظم(ع)، نصایح و اشارات امام را به فرزندان قطعاً شنیده است. محمد بن اسحاق از پدرش نقل می‌کند که موسی بن جعفر(ع) کانَ يَقُولُ لِبَنِيهِ: هَذَا اخوكمُ عليّ بنُ موسی عالمُ آلِ مُحَمَّدٍ فَاسْأَلُوهُ عَنْ اَدْيَانِكُمْ وَ اَحْفَظُوا ما يَقولُ لَكُمْ^۱.

امام به فرزندان می‌فرمود: این برادران علی بن موسی داناترین در خاندان پیامبر است. از او پرسش‌ها و مسائل دینی را طلب کنید و هر آنچه به شما می‌گوید به خاطر بسپارید و بدان عمل کنید.

آیا ام احمد این توصیه‌های همسرش امام موسی کاظم(ع) را از زبان سه فرزند خود، احمد، محمد و حمزه شنیده است؟ آیا همین موضوع را امام با همسرش ام احمد مطرح نکرده است؟ آیا ام احمد در طول چهار سال که حضرت رضا(ع) در منزلش می‌خوابید، پرسش‌های خویش یا پرسش‌هایی را که دیگران با او در میان می‌گذاشتند از حضرت رضا(ع) نپرسیده است؟

ام احمد آشنا با معارف قرآنی بود و مستندات قرآنی در باب امامت مانند آیه ولایت، آیه انذار، آیه تبلیغ، آیه اکمال و آیه اولی الامر را می‌دانست. با همین شناخت، او نه تنها امین امام شد که مقام والای نخستین بیعت‌کننده با حضرت رضا(ع) را دریافت کرد، از این جهت تراز و منزلت او نزد امام زمان خویش همچون منزلت خدیجه کبری

^۱. کشف‌العُمّه، ج ۲: ۳۱۷

در نزد پیامبر بود. ام احمد را باید از برترین زنان امام‌شناس تاریخ شیعه دانست. او از مصادیق بارز السابِقون محسوب می‌شود.

۵. نیایشگر و پرهیزگار

زیستن با امامی که عبادت و نیایش و زمزمه‌ی مدام، آمیخته با سپیده‌دمان و شامگاهانش بود و در زهد و پارسایی در روزگار خویش هم‌تراز و همانندی نداشت، جان‌ام احمد را از شوق عبادت سرشار و لبریز می‌کرد.

ام احمد می‌دید که همسرش شباهنگام چه تضرع‌ها، استغاثه‌ها، سوز و گدازها و عبادت‌های عاشقانه و عارفانه دارد. او همراه و هم‌نفس امامی بود که عمّار بن ابان می‌گوید: کانت أختی تلی خِدْمَتَهُ (موسی بن جعفر) فَحَكِي لَنَا أَنَّهَا قَالَتْ: كَانَ إِذَا صَلَّى الْعُتْمَةَ حَمِدَ اللَّهَ وَ مَجَّدَهُ وَ دَعَاهُ فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى يَزُولُ اللَّيْلُ فَإِذَا زَالَ اللَّيْلُ قَامَ يُصَلِّي حَتَّى يُصَلِّي الصُّبْحَ ثُمَّ يَذْكُرُ قَلِيلًا حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ^۱. خواهرم خدمتکار حضرت موسی بن جعفر بود؛ او برای ما بیان می‌کرد که امام پس از اتمام نماز عشا، به حمد و ستایش پروردگار خویش مشغول بود و او را به بزرگی و عظمت یاد می‌کرد و صدا می‌زد و در این حال بود تا نیمی از شب می‌گذشت، آن‌گاه به تهجد می‌پرداخت و

^۱. تاریخ بغداد، ج ۱۳: ۳۱

سپس نماز صبح می خواند، و پس از آن اندکی ذکر می گفت و تا سپیده دم و طلوع خورشید به عبادت می پرداخت.

ابراهیم بن ابی البلاد می گوید: قال لی ابوالحسن (ع) انّی استغفرتلله فی کلّ یومِ خَمْسَةَ آلافٍ مرّةً، ثُمَّ قَالَ: خَمْسَةُ آلافٍ کثیرٌ؟ ابوالحسن (امام هفتم) به من فرمود: من هر روز پنج هزار بار از پیشگاه الهی آمرزش و استغفار می طلبم. [من تعجب کردم و امام وقتی تعجب مرا دید] فرمود: مگر پنج هزار بار استغفار زیاد است؟

ام احمد، ساده زیستی امام را می دید. زهد امام را در طول سالها زیستن با امام دیده و چشیده بود. می دید که امام در ماه مبارک رمضان بر سر سفره ای افطارش کاسه ای ترید سرکه و زیتون بود که امام سه لقمه از آن میل می فرمود.^۱ ام احمد می دید امام به زیباترین صوت و با خاشعانه ترین حالت، اشکریزان و محزون آن سان که همگان را متأثر می کرد، قرآن می خواند و اشک به پهنای صورت بر گونه ها و محاسنش جاری می شود و کانَ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتاً بِالْقُرْآنِ و کانَ اِذَا قَرَأَ یَحْزُنُّ و بکی السَّامِعُونَ لِتِلَاوَتِهِ و کانَ یبکی مِنْ خَشِیةِ اللَّهِ حَتَّى تَخْضَلَّ لِحْیَتُهُ بِالذَّمْعِ.^۳

^۱. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۲۸۲، ح ۲۶

^۲. محاسن برقی، ۲: ۲۷۸، ح ۱۸۹۵

^۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴: ۳۱۸

ام احمد زمزمه دائمی همسر و امام خویش را خود روزانه تکرار می‌کرد که: اللهمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَالْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ^۱.
جان ام احمد، آینه‌ای بود زلال و بی‌غبار، روبه‌روی این سلوک و زیستن و حیات طیبه. او در کنار همسر و امام خویش، چونان درختی که در حاصلخیزترین خاک، در پاکیزه‌ترین هوا و در ریزش مداوم باران و عبور دل‌انگیزترین نسیم قرار گرفته باشد، می‌باید و شکوفا می‌شد و دامن دامن میوه‌های معطر و شیرین خویش را به کام فرزندان‌ش احمد و محمد و حمزه می‌بخشید. احمد بن موسی با چنین مادری، تغذیه و تربیت شد و مسیر رشد و بالندگی را طی کرد.

اگر ام احمد تابع و مطیع رفتار امامش نبود، هرگز آمادگی لازم برای دریافت ودایع نمی‌یافت. عبادت و زهد او از وی شخصیتی ساخت که امام موسی کاظم(ع) با وثوق و اعتماد تمام، امانات را به او سپرد و او با قلب مطمئن و روح و جان بارور، در بیست و پنجم رجب سال ۱۸۳ وقتی امامش به شهادت رسید و حضرت رضا(ع) برای دریافت ودایع و امانات مراجعه کرد، بی‌درنگ امانات را تسلیم کرد و خود با امام زمان خود بیعت کرد و فرزندان‌ش را نیز برای بیعت کردن با امام رضا(ع) آماده کرد. به تعبیر امام سجاد(ع) مبعوض‌ترین مردم کسی است که به سنت امام اقتدا کند، اما پیرو

^۱. همان

سیره‌ی عملی او نباشد. آلا و إِنَّ أَبْغَضَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ مَنْ يَقْتَدِي بِسُنَّةِ
امام و لایقتدی باعماله^۱.

و معلوم است که محبوب‌ترین چهره کسی است که سنت امام
زمان خویش را بشناسد و بدان اقتدا و عمل کند و ام احمد از
محبوب‌ترین و برجسته‌ترین زبان در نزد امام موسی کاظم، حضرت
رضا(ع) و فرزندان اش احمد و محمد و حمزه بوده است^۲.

او عابده و زاهده و در طول حیات برکت‌خیز و رحمت‌آمیز خود
با قرآن محشور بود و زمزمه‌ی مدام در نفس‌های رحمانی و بهشتی
او جریان داشت و همین ویژگی‌ها و فضایل را به فرزندان برومند
خویش منتقل کرد.

ولادت احمد بن موسی(ع)

مدینه، شهر پیامبر، زادگاه همه‌ی فرزندان موسی بن جعفر(ع)
است. طلوع ستاره‌ی احمدی از مشرق همین شهر، از مادری پاکدامن
و وارسته و دانشور بود. در کدام روز و کدام ماه و کدام سال، هیچ
اشاره روشنی در تاریخ نیست.

^۱. کافی، ج ۸: ۲۳۴، ح ۳۱۲

^۲. الارشاد، ج ۱: ۲۳، ریاحین الشریعه: ج ۳: ۳۵۸ و اعیان الشیعه، ج ۱۰: ۲۸۴

پدر بزرگوارش نام زیبا و مقدس احمد را برای او برگزید؛ احمد نام پیامبر بزرگوار اسلام است که در آیه ششم سوره‌ی صف بدان اشاره شده است: و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمُهُ احمد.

در منابع متأخر، احمد بن موسی(ع) را بزرگ‌تر از حضرت رضا(ع) دانسته‌اند که به نظر نمی‌رسد درست باشد؛ هرچند در میان فرزندان ام احمد، احمد از محمد و حمزه بزرگ‌تر بوده است. اگر تولد حضرت رضا(ع) را در یازدهم ذی‌القعدة سال ۱۴۸ هجری قمری بدانیم، یعنی در حدود بیست سالگی امام موسی کاظم(ع)، باید ولادت حضرت احمد بن موسی(ع) را در سال‌های پس از آن بدانیم و اگر ورودشان به ایران را در سال ۲۰۲ یا ۲۰۳ تصور کنیم در آن هنگام از مرز پنجاه سالگی گذشته بودند.

با این محاسبه در سال ۱۸۳ یعنی سال شهادت پدر بزرگوارش امام موسی بن جعفر(ع)، سی و چند ساله بوده‌اند. احمد بن موسی(ع) دوران کودکی، نوجوانی و جوانی خویش را در مدینه گذرانده است. مادرش سعیده خاتون که بعدها به ام احمد و ام حمیده شهرت یافت بعد از نجمه خاتون (خیزران)^۱، برترین همسر و احتمالاً دومین همسر حضرت موسی بن جعفر(ع) بوده است.

^۱ نجمه خاتون مادر امام رضا(ع)، ام ولد (کنیز) بوده است. نام او را آروی، شقراء نویسه، تکتُم و

کنیه‌اش را ام‌البینین نیز گفته‌اند. (تذکره‌الخواص: ۳۶۱، عیون اخبارالرضا: ج ۱، ص ۱۵)

ام احمد از همان کودکی فرزندش را با معارف قرآنی و سیره نبوی، به ویژه آموزه‌های امام موسی بن جعفر(ع) آشنا کرد و با رهنمودها و هدایت‌های امام و همسرش، احمد را پرورد. احمد با ذکاوت و هوشمندی و روح تشنه و جست‌وجوگرش از همان کودکی از محضر پدر بزرگوارش بهره‌مند می‌شد و در فضای نورانی و مهذب بیت امام، جان خود را به فضائل و کمالات می‌آراست به گونه‌ای که در جوانی عالمی بزرگ و شخصیتی نامور و محبوب در نزد امام و اصحاب وی گردید. رابطه‌ی امام موسی بن جعفر(ع) با احمد و نوع تکریم و تجلیل وی گواه موقعیت رفیع و جایگاه منبع او نزد امام است.

ویژگی‌های شخصیتی احمد بن موسی(ع)

فرزند برومند و دانشور سعیده‌خاتون، آراسته به فضایل، مکرم‌ها، عظمت روحی، خلق نیکو، زهد و تقوا، رشادت و شجاعت بود. به سبب همین ویژگی‌ها، محبوب پدر بزرگوارش امام موسی کاظم بود و امام بارها او را می‌ستود و تکریم می‌کرد. در آثارالعجم آمده است که امام، میراحمد را از همه بیشتر دوست می‌داشته که بسیار با ورع و فاضل و جلیل‌القدر و کریم بوده و

شب‌ها تا صبح به عبادت مشغول بوده است.^۱

ولادت در خاندان امامت، زیستن در کنار پدر بزرگوارش و درک محضر وی و مشاهده سیرت و سلوک عارفانه و خاضعانه امام در برابر پروردگار، زمزمه مداوم قرآن، عبادات شبانگاه و روزهنگام امام موسی بن جعفر (ع)، حضور اصحاب و یاران و شیعیان مخلص در محضر امام و طرح پرسش‌ها و پاسخ‌ها و رهنمودهای الهی امام، همه و همه ایفاگر نخستین و برترین نقش در تکوین شخصیت و تعالی معنوی و روحی حضرت احمد بن موسی (ع) بوده‌اند. احمد بن موسی (ع) این توفیق را نیز داشت که در دامان پدر کنار برادرانی پرورده شود که عمده‌ی آنان صاحب فضل و ورع و تقوا بودند و مراوده و ارتباط حضرت احمد بن موسی (ع) با آنان موقعیت مناسب‌تری را برای رشد وی فراهم آورد.

سومین عنصر مهم، همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، داشتن مادری پارسا و پاک‌نهاد و پاک‌رفتار است که در کودکی او را شیر محبت امام نوشاند و در نوجوانی و جوانی شاهد معارف نبوی و علوی را در کامش نشاند و دقائق و ظرائف قرآنی را به وی چشاند و زمینه‌ای ساخت تا فرزندش بعدها ناشر حقائق قرآنی و کاتب کتاب‌الله و مفسر آیات روح‌بخش قرآنی گردد.

^۱. آثارالعجم، فرصت‌الدوله شیرازی، ج ۲: ۴۴۴

برخی ویژگی‌هایی که برای احمد بن موسی (ع) بر شمرده‌اند عبارت‌اند از:

۱. عبادت عاشقانه و خاضعانه

عبادت، نردبان آسمان است و نماز، مجال تقرب و معراج مؤمن؛ الصَّلوةُ معراج المؤمن، نماز معراج مؤمن است. عبادت، آرامش‌آفرین، زداینده‌ی موج‌ها و التهاب‌ها و زمینه‌ساز تعالی و رشد و باروری جان و جهان انسان است. وقتی خسته از آشوب‌ها، تنش‌ها و بحران‌ها پناهگاه امنی می‌جوییم، عبادت آغوش می‌گشاید و ما را به خود می‌خواند: الذین آمنوا و تطمئنُّ قلوبُهُم بذكر الله، الا بذكر الله تطمئن القلوب^۱. و همین ایمان و عبادت سکینه می‌آورد و آرامش: هُوَ الَّذِي انزل السَّكِينَةَ فِي قلوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا اِيْمَانًا مَعَ اِيْمَانِهِمْ^۲. احمد بن موسی (ع) در کنار پدر بزرگوارش پرورده شده بود. او می‌دید که امام و مولایش، با چه صدق و تضرع و استغاثه‌ای در پیشگاه الهی قرار می‌گیرد.

وقتی صفوان بن یحیی به دیدن امام موسی بن جعفر (ع) آمد، امام به او فرمود: مَنْ دَعَا لِامْرِئٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمَسْلَمِينَ وَ

۱. سوره رعد، آیه ۲۸

۲. سوره فتح، آیه ۴

المسلماتِ وَكَلَّ اللهُ بِهِ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ مَلَكًا يَدْعُو لَهُ^۱.

هرکس برای یک نفر از مردان مؤمن یا زنان مؤمن، مردان مسلمان یا زنان مسلمان دعا کند، خداوند به تعداد دعاشوندگان، فرشته‌ای را مأمور می‌کند تا بر او دعا کند.

شنیدن این سخنان و دیدن تهجد شبانه امام، قرآن خواندن، اذکار و اوراد و نحوه عبادت پدر و در کنار آن عبادت مادر بزرگوارش، از احمد بن موسی (ع) شخصیتی ساخت که دائم‌الذکر بود و قوام‌اللیل و صوام‌النهار (شب‌زنده‌دار و روزه‌دار).

در آن روزگار تلخ و دشوار که عناصر حکومت عباسی شیعیان را در تنگنا قرار می‌دادند و خانه‌ی امام به شدت تحت نظر و فشار بیدادگران عباسی بود، آنچه سلاح و تکیه‌گاه مطمئن حضرت احمد بن موسی (ع) بود، چیزی جز عبادت و دعا نبود. او این روایت پیامبر را فراچشم و دل داشت که: **أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى سِلَاحٍ يُنَجِّيْكُمْ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ يُدِرُّ أَرْزَاقَكُمْ قَالُوا بَلَى قَالَ تَدْعُونَ رَبَّكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فَإِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدَّعَاءُ**^۲. آیا می‌خواهید سلاحی را به شما معرفی کنم که شما را از دشمن نگاه دارد و رزق و روزی‌تان را فراوان سازد؟ گفتند: بله یا رسول‌الله! فرمود شما را دعوت می‌کنم تا خدا را در شب و روز

^۱. اعلام‌الدین، ابومحمد حسن بن محمد دیلمی: ۳۹۳

^۲. اصول کافی، ج ۲: ۴۶۹

بخوانید و دعا کنید زیرا دعا سلاح مؤمن است. شاید به سبب شدت عبادت، شب‌زنده‌داری و خلوت‌گزینی احمد بن موسی(ع) این قول نیز شهرت یافته است که احمد بن موسی به شیراز آمد و در گوشه‌ای انزوا و عزلت گزید و در آن‌جا شب و روز مشغول عبادت بود تا در همان‌جا که اکنون مزار اوست، به رحمت حق پیوست.^۱ البته قرائن روشن تاریخی این قول را نفی می‌کند. انس و الفت حضرت شاه‌چراغ با قرآن در تمام زندگی ادامه داشت. وی با صدایی دلنشین و گیرا، قرآن می‌خواند، در آیات تأمل و تدبر می‌کرد، حقایق قرآنی را برای دیگران باز می‌گفت و در نشر فرهنگ قرآنی خستگی نمی‌شناخت.

عبادت، از احمد بن موسی شخصیتی ساخته بود که سکینه و طمأنینه در جانش موج می‌زد و در خطرگاه‌ها و تنگناها حزن و خوف به قلبش راه نمی‌یافت. لب‌هایش به ذکر مترنم و زیانش به ادعیه و آیات قرآنی زمزمه‌گر بود. او شبانگاه زاهد بود و روز چون شیر در خروش و به تعبیر مولا علی(ع) زاهد لیل و آسَد نهار بود (زُهَّاد اللیل و اُسَدٌ فی النهار)^۲.

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، سعیده‌خاتون (ام احمد) از

۱. آثار العجم، فرصت‌الدوله شیرازی: ۴۴۵

۲. نهج‌البلاغه، خطبه متقین (همام)

عوامل مهم در تربیت فرزندش بود و این بانوی پارسا و پرهیزگار رسم بندگی و عبودیت را از همان کودکی به فرزندانش احمد و محمد و حمزه آموخته بود.

۲. تسلیم و رضا

تسلیم در برابر حق و پذیرش بی‌چون و چرا پس از روشن شدن حقیقت، نشانه ایمان، رشدیافتگی و کمال است. چنین کسی در پیشگاه الهی والا و مقرب و دارای جایگاه رفیع است. بلی من اسلم وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ^۱. هرکس خود را با تمام وجود تسلیم خدای خویش کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش خواهد بود.

تسلیم و پذیرش، ره‌آورد معرفت و محبت است. آنکه خدا را بشناسد، او را دوست خواهد داشت و هرکس دوستی در جان و قلبش ریشه بدواند هر آنچه را محبوب بخواد گردن می‌نهد.

تسلیم، گواه هدایت‌یافتگی نیز هست. فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ^۲. خداوند هرکس را بخواد هدایت کند سینه‌اش را برای پذیرش و تسلیم در مقابل حق می‌گشاید.

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۲

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۵

از مظاهر تسلیم بودن در مقابل حق، پذیرش راهبری پیامبر و امام است. کمال یافتگان وقتی دریابند و یقین حاصل کنند که امام، مجرای فیض الهی و برگزیده بارگاه ربوبی است، او را به جان می‌پذیرند و گوش و چشم و دل به فرمان و هدایت او می‌سپارند و حضرت احمد بن موسی(ع) مظهر این ویژگی و فضیلت است. او بارها از زبان پدرش شنیده بود که: هَذَا أَخُوكُمْ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَالِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ فَاسْأَلُوهُ عَنْ أَدْيَانِكُمْ وَأَحْفَظُوا مَا يَقُولُ لَكُمْ^۱. این برادر شما علی بن موسی است که دانشورترین و آگاه‌ترین شخصیت خاندان پیامبر است. از او مسائل و پرسش‌های دینی را بخواهید و بپرسید و هر آنچه را می‌گوید به خاطر بسپارید و عمل کنید.

احمد بن موسی، براساس این سخن در مقابل برادر زانو می‌زد و پرسش‌های خویش را باز می‌گفت و با اشتیاق به سخنان برادر گوش می‌سپرد و یادداشت می‌کرد. همین ممارست و مداومت در بهره‌گیری از محضر عالم آل محمد، او را به این یقین رسانده بود که امام بر حق و جان‌شین پدرش موسی بن جعفر(ع)، حضرت علی بن موسی الرضا است.

او وفادار به سفارش پدر بزرگوارش بود و «نعمت» وجود برادرش «علی» را پاس و سپاس می‌داشت. هماره این سخن الهی در

^۱. کشف‌العُمّه: ج ۲، ص ۳۱۷

گوشش طنین داشت که و اذکروا نعمه الله علیکم و میثاقه الّذی واثقکم به اذ قلتُم سمعنا و اطعنا واتّقوا الله ان الله علیم بذات الصدور^۱. نعمت الهی را بر خویش همواره فریاد داشته باشید و پیمانی را که با او بستید آن گاه که گفتید شنیدیم و پذیرفتیم و گردن نهادیم، فراموش نکنید. تقوای الهی پیشه کنید که خدا هر آنچه را در سینه دارید می داند.

امام صادق(ع)، میثاق در این آیه را تسلیم امام و ولی امر بودن می داند و امام محمد باقر می فرماید: ان المراد بالمیثاق ما بین لهم فی حجه الوداع من تحریم المحرمات و کیفیه الطهاره و فرض الولاية و غیر ذالک^۲. مراد از میثاق همان است که در حجه الوداع (روز غدیر) روشن شد از تحریم حرام‌ها و چگونگی طهارت و وجوب پذیرش ولایت و دیگر واجبات دینی.

حضرت احمد بن موسی(ع)، پس از تسلیم ودایع و امانات توسط مادرش ام احمد به حضرت رضا(ع) و روشن شدن امامت علی بن موسی الرضا، نخستین کسی بود که با امام خویش بیعت کرد. وقتی خبر شهادت امام کاظم(ع) به شهر مدینه رسید مردم داغدار و سوگوار، گرد خانه‌ی ام احمد حلقه زدند. جمعیت هر لحظه انبوه‌تر

^۱. سوره مائده، آیه ۷

^۲. مجمع البیان، ج ۳-۴: ۲۶۰

می‌شد. مردم منتظر حضور حضرت احمد بن موسی و بیعت با او بودند. شأن و مرتبت و پایگاه رفیع احمد نزد موسی بن جعفر(ع) این گمان را در مردم ایجاد کرده بود که جانشین امام اوست. حضرت احمد بن موسی(ع) از خانه بیرون آمد. مردم تسلیت می‌گفتند و احمد اشک می‌ریخت. مردم با او بیعت کردند و حضرت احمد نیز از آنان بیعت گرفت. آن‌گاه در ازدحام مردم و اجتماع فشرده‌ی آنان، بر نقطه‌ای مرتفع ایستاد و در خطبه‌ای بلیغ و رسا و زیبا فرمود: ای مردم همان‌گونه که با من بیعت کردید بدانید که من خود در بیعت برادرم علی بن موسی الرضا(ع) هستم. ای مردم بدانید پس از پدرم، امام و خلیفه بر حق اوست. او ولی خداست و هر کس مطیع خدا و رسول اوست باید مطیع او باشد. بر من و شما واجب است فرمان او را بپذیریم و اطاعت کنیم. آن‌گاه احمد بن موسی(ع)، از بلندی فرود آمد و خطاب به مردم فرمود: با من بیایید تا با امام خویش بیعت کنیم. احمد بن موسی(ع) با صلابت و آرامش و خضوع و تکبیرگویان همراه با مردم خدمت حضرت رضا(ع) رسیدند، دست امام را فشردند و بیعت کردند و مردم نیز به تبع وی با امام خویش بیعت کردند.^۱

این حرکت و منش بزرگوارانه، مؤمنانه و فروتنانه‌ی حضرت

^۱. تحفة العالم، ج ۲: ۲۷-۲۸

احمدبن موسی گواه تسلیم و رضای محض او و معرفت و محبتی است که نسبت به امام خویش داشتند. گویی احمدبن موسی این سخن دقیق و عمیق امیر مؤمنان علی(ع) را فرا چشم داشتند که: **الاسلام هُوَ التسليم و التسليم هُوَ اليقين و اليقين هُوَ التصديق و التصديق هُوَ الاقرار و الاقرار هُوَ الاداء و الاداء هُوَ العمل**^۱. اسلام همان تسلیم در برابر خداوند و تسلیم همان یقین داشتن و یقین اعتماد و باور راسخ و استوار و باور محکم همان اقرار درست و اقرار درست انجام مسئولیت‌ها و انجام مسئولیت‌ها همان عمل به دستورات و احکام دین است.

پس از آنکه احمدبن موسی(ع)، خود و مردم را به بیعت مولا و امام خویش رساند، حضرت رضا(ع) در حق برادر دعا کرد و خطاب به احمدبن موسی فرمود: همچنان که حق را پنهان و ضایع نگذاشتی، خداوند در دنیا و آخرت تو را ضایع نگذارد.

امروز اگر دل‌های مشتاق و عاشق از همه‌سو گرد می‌آیند و حرم حضرت سیدالسادات الاعاظم، احمدبن موسی الکاظم(ع) را زیارت می‌کنند محصول همین منش و تسلیم و رضا و دعای رضا(ع) است. احمدبن موسی مظهر و اسوه تسلیم و رضاست همان‌گونه که در فاصله‌س سال‌های ۱۸۳ تا ۲۰۳ یعنی از آغاز امامت حضرت رضا(ع)

^۱. نهج البلاغه: حکمت ۱۲۵

تا شهادت خود، همواره بر بیعت و تبعیت از امام خویش پای فشرد و در همه زندگی تسلیم و راضی به رضا و اراده‌ی الهی بود.

۳. عشق و ارادت به امام

محبت و ارادت به اهل بیت و به تعبیر قرآن مودت قربی، ره‌توشه و سرمایه اهل دل و معرفت است. در روایات فراوانی بر این دوستی و پیوستگی تأکید شده است.

حسن بن حمزه(ع) از علی بن محمد بن قتیبه و او از فضل بن شاذان روایتی را نقل می‌کند که امام صادق(ع) از جدش حسین بن علی(ع) نقل کرده است که پیامبر فرمود: فاطمه مَهْجَةُ قَلْبِي و ابناها ثَمَرَةُ فُوَادِي و بعلمها نور بصری و الائمه مِنْ وُلْدِهَا اَمَنَاءُ رَبِّي و حبله الممدود بینة و بین خلقه، من اعتصم بهم نجا و مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى^۱. فاطمه حیات قلب من، پسرانش میوه‌های دل من، همسرش نور چشم من و امامان از نسل او امینان پروردگار من و حلقه‌ی اتصال بین او و آفریدگانش هستند. هرکس بر ولایت آنان چنگ زند نجات یافته و هرکس از آنان سرپیچی کند هلاک گردیده است.

مگر می‌شود این روایت را احمد بن موسی(ع) از زبان حضرت رضا نشنیده باشد؟ مگر می‌شود برادرش روایت کند و او این روایت

^۱. مائة منقبة، ابن شاذان قمی: ۱۰۰

را آویزه گوش و هوش و جان خویش نکرده باشد. ابوالفضل نهضت رضوی، او که مثل ابوالفضل العباس با عباسیان جنگید، بی شک صدای بشکوه و حماسه رنگ عمویش عباس را در روح و قلب خویش همواره مرور می‌کرد که:

والله ان قطعتم یمینی
 ائی اُحامی ابدأ عن دینی
 و عن امام الصادق الیقین
 نجلّ النبی الطاهر الامین^۱

به خدا سوگند اگرچه دست راست مرا قطع کردید ولی بدانید من پیوسته و همیشه از دین و آیین خودم حمایت خواهم کرد. من از امام زمان خودم که حقانیت و صداقت و درستی او را یقین دارم و او را نواده و فرزند پیامبر پاک و امین می‌دانم دفاع می‌کنم.

احمدبن موسی، ابوالفضل وار به امام خویش عشق و ارادت داشت. در همه جا و همه گاه او را می‌شناساند و فضایل و مناقب و سخنان او را برای مردم باز می‌گفت. در برنامه‌ها و تصمیمات و حرکات خویش بی اذن امام عمل نمی‌کرد و حضرت رضا(ع) را نه به عنوان برادر که به عنوان امام، باور و همراهی و اطاعت می‌کرد.

احمدبن موسی(ع) این ارادت و محبت را از مادر آموخته بود. وقتی با برادران کوچکتر خویش محمد و حمزه مواجه می‌شد و

^۱. رجزهای عاشورا: ابوالحسن ربانی تبار، ص ۸۵

آن‌گاه که با لشکر خویش به سمت فارس حرکت کرد با همراهان و همسفران از امام خویش می‌گفت و عشق و شور و شیفستگی خود را در تمام حرکت نشان می‌داد. در حرکت از مدینه تا فارس دلتنگی‌های او همواره بر زبان جاری می‌شد و دوری و هجران از امام چنان بی‌تابش کرده بود که همراهان در حرکات او و در گفتارش به روشنی حس می‌کردند.

حضرت احمد بن موسی(ع) از پدرش شنیده بود که پیغمبر فرمود: دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ عَلِيَّ بَابَهَا مَكْتُوبًا بِالنُّورِ، لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی بن ابی طالب ولیُّ الله، فاطمه امه الله، الحسن و الحسین صفوه الله، علی مُحَبِّبِهِمْ رَحْمَةُ اللهِ و علی مُبْغِضِيهِمْ لَعْنَةُ اللهِ^۱. در سفر معراج وارد بهشت شدم. دیدم بر در بهشت با خطی از نور نگاشته شده هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست، محمد(ص) فرستاده‌ی خدا، علی بن ابی طالب ولی خدا، فاطمه کنیز خدا و حسن و حسین برگزیدگان خدایند، بر دوستانشان رحمت خدا و بر دشمنانشان لعنت خدا باد!

می‌توان گفت عشق و ارادت به امام رضا(ع)، و نگاهبانی و حفاظت از جان برادر، حضرت احمد بن موسی را به ایران آورد. این عشق توأم با معرف باعث می‌شد که در هر موقعیت و هر جا، حضرت احمد بن موسی(ع) معارف بلند و سیرت حضرت رضا(ع)

^۱. مائة منقبة: ص ۱۱۴

را با مردم در میان بگذارد تا بذر مودّت و محبّت امام را در قلبها بیفشاند. از مدینه تا فارس در همسفری با دیگر برادران و خواهران و خانواده، هرجا توقف و درنگی بود و مردم به استقبال می آمدند یا به یاران و همراهان می پیوستند، صدای رسا و زیبا و توانای احمد بن موسی (ع)، بابی از فضایل و سخنان حضرت رضا (ع) می گشود و همین مردم را متوجه دو نکته می کرد نخست آنکه احمد بن موسی امام نیست و نکته ی دوم آنکه شرط رستگاری و سلامت دین و فوز و فلاح تبعیّت از حضرت علی بن موسی الرضاست.

حضرت احمد بن موسی از مدینه تا ایران چراغ راه کاروانی شد که آن را تا پنج هزار نفر نوشته اند. این چراغ هدایتگر - شاه چراغ روشنگر عصر تاریک عباسی - همواره به امامت حضرت علی بن موسی الرضا تأکید می کرد و با روشنگری، ابهام زدایی و تبیین حقایق دینی، بذر محبت و مودت دین و دوستی امام رضا (ع) را در دلها می افشاند. در بصره، اهواز، بهبهان، شیراز و در منزلگاه های بین راه، پژواک دلپذیر صدای احمد بن موسی، چراغ می شد و تاریکی های تردید را می زدود و همچون مصباحی درخشان، جانها را به ضیافت نور و شعور می برد. احمد بن موسی (ع) به روایات پیامبر استناد می کرد، ماجرای غدیر را باز می گفت و آیات مبین قرآن مانند آیه انذار، آیه ولایت، آیه اکمال، آیه تبلیغ و آیه اولی الامر را قرائت

می‌کرد تا روشن سازد حق خلافت و امامت با علی بن موسی الرضاست و خلفای عباسی غاصب و جائر و ظالم‌اند و جز مخالفت و مبارزه با آنان راهی نیست.

چراغ راه کاروان، این روایت را از امام صادق (ع) می‌خواند که: و لیکن مِنْ قَوْلِكُمْ اِذَا التَّقِيْتُمْ اَنْ تَقُوْلُوْا: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اٰكْرَمَنَا بِهٰذَا الْيَوْمِ وَ جَعَلَنَا مِنَ الْمُوْفِيْنَ بِعَهْدِهِ الْيَنَّا وَ مِيْثَاقِهِ الَّذِي وَاثَقْنَا بِهِ مِنْ وَّلَايَةِ وَّلَاةٍ اَمْرِهِ وَ الْقَوَامِ بِقِسْطِهِ^۱.

هرگاه همدیگر را ملاقات و دیدار کردید بگویید: سپاس خدا را که به پاس این روز (غدیر) به ما کرامت و بزرگواری عطا فرمود و ما را در زمره وفاداران به عهد و میثاق با او که ولایت امر و قوام به قسط است قرار دارد.

این جملات چنان عاشقانه و ارادتمندانه بیان می‌شد که تار دل‌ها را می‌لرزاند، مثل نسیم جان‌ها را به شکوفایی می‌رساند و مثل آبی خنک و گوارا، تشنه‌کامان معرفت و محبت اهل بیت را سیراب می‌کرد.

۴. صلابت و شجاعت

صلابت و شجاعت، نترسیدن از خطرگاه‌ها، دشواری‌ها و تلخی‌های مسیر حق، ویژگی جان‌های پاک و پارسا و پاکباز و

^۱. تهذیب الاحکام: ج ۳، ۱۴۴.

وارسته است. آنان که رشته‌های مرئی و نامرئی بر دست و پا دارند به سبب دل‌بستگی‌ها، ترسو و زبون و ذلیل می‌شوند. اما آنان که ایمان در جانشان موج می‌زند خوف و هراس ندارند و در تشنگی، گرسنگی، زخم، تمسخر و طعنه و مرگ می‌ایستند و مبارزه می‌کنند.

آن که شجاع است و صبور و با صلابت، تا زاهد نباشد به این درجه نمی‌رسد. اگر علی (ع) تقوای پیشگان را زاهدان شب و شیران روز می‌نامد، معلوم می‌شود که زاهد شب، شیر روز می‌شود، چون زهد ترک تعلق است و آنان که رها از تعلق‌اند پروای خطر و سختی و شهادت ندارند. شاید بهترین تعبیر و توصیف از اهل صلابت و شجاعت این سروده‌ی حماسی باشد که در وصف شهیدان و یاران امام حسین (ع) گفته شده است:

قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِدَفْعِ مَلِمَةٍ
وَالْخَيْلُ بَيْنَ مَدْعَسٍ وَ مُكْرَدَسٍ
لَبَسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدَّرْعِ فَأَقْبَلُوا
يَتَهَاوَتُونَ إِلَى ذَهَابِ الْإِنْفَسِ^۱

گروهی که چون رویاروی دشمن قرار گیرند و دشمن غرق در سلاح و سواره باشد، جان‌ها و قلب‌هایشان را بر زره‌هایشان

^۱. اللهموف علی قتلی الطفوف: ۱۶۲

می‌پوشانند و تا لحظه‌ی جان دادن شجاعانه می‌جنگند.

صلابت و شجاعت تنها در صحنه‌ی رزم و جهاد نیست. شجاعت بیان حق، شجاعت حفظ خویشتن در هنگام خشم، شجاعت دفاع از مظلوم از جلوه‌های شجاعت و صلابت هستند. وقتی از امام حسن (ع) پرسیدند شجاعت چیست فرمود: *مُؤَافَقَةُ الْأَقْرَانِ وَالصَّبْرُ عِنْدَ الطَّعَانِ*^۱ ایستادگی در برابر هم‌اوردان و پایداری در نبرد. و امام علی (ع) می‌فرماید: *لَوْ تَمَيَّزَتِ الْأَشْيَاءُ لَكَانَ الصِّدْقُ مَعَ الشُّجَاعَةِ وَكَانَ الْجُبْنُ مَعَ الْكُذْبِ*^۲ اگر خصلت‌ها از هم متمایز می‌شدند بی‌گمان راستی با شجاعت بود و بُزدلی با دروغ.

احمد بن موسی (ع) در بیان حق، شجاعت و دلیری داشت که مصداق بارز آن طرح امامت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) با مردمی بود که قصد بیعت با وی به‌عنوان امام داشتند، اما حضرت احمد بن موسی (ع)، خود پیشتاز آن جماعت شد و دست امام را فشرد و با او بیعت کرد.

شجاعت حضرت احمد بن موسی (ع) در رزمگاه نیز یادآور حماسه عاشورا است. او و اندک یارانش در جنگی نابرابر رویاروی سپاه قُتلغ خان در قریه کُشن قرار گرفتند و احمد که درس‌آموخته

^۱. منتخب میزان الحکمه: ج ۱، ص ۶۴۶

^۲. همان

عاشورا و پرورده خانواده شجاعت و دلاوری بود. چونان شیر می‌جنگید و رجز می‌خواند و شکوه و صلابت الله اکبرش قلب دشمنان را از رُعب و وحشت لبریز می‌کرد. او با همان سپاه اندک چنان پیکار شورانگیز و نبردی جانانه کرد که قتلغ خان شکست خورد و عقب‌نشینی کرد و به حصار شهر پناه برد و دروازه‌های شهر را به روی خود بست و تنها با نیرنگ و تزویر توانست سپاه احمد بن موسی را در هم بشکند و آن حضرت را به شهادت برساند.

در دوران اختناق و خفقان حکومت عباسی و در مسیر حرکت از مدینه به بصره و خوزستان و سرانجام فارس، احمد بن موسی با شجاعت و بی‌هیچ هراس کلمه حق «اسلام» را مطرح می‌کرد و به روشنگری و رسواگری درباره‌ی حکومت پیدادگر و غاصب عباسی می‌پرداخت.

ابوالفضل نهضت رضوی، در هنگام برخورد با خطر، خوف و حزن نداشت. او معرفت‌آموخته‌ی قرآن بود که می‌فرماید: *إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ*^۱. آنان که گفتند پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آن‌ها فرود می‌آیند و می‌گویند: هان، بیم و هراستان مباد و غمگین نشوید و به بهشتی که وعده داده شده شاد باشید.

ابوالفضل نهضت رضوی همچون عمویش عباس می‌گفت:

^۱. سوره فصلت، آیه ۳۰.

لا اربهُ الموتَ إِذَا الموتُ زقا
حتّى أوارى فى المصّالیتِ لقا
نفسى لنفس المصطفى الطّهرِ وقا
إنى أَنَا العباسُ أَعَدُوا بالسّقا
و لا اخافُ الشّرَّ یوم الملتقى^۱

از مرگ هراسم نیست آن گاه که مرگ فریاد برآورد تا آن گاه که در عمق سپاه دشمن نفوذ کنم، آن سان که در انبوه نیزه‌ها و شمشیرها ناپیدا شوم. جان من سپر و فدای جان حسین - این وجود برگزیده و طاهر و پاک و فرزند پیامبر - باد. من عباس هستم که برای بردن آب آمده‌ام. من در میدان نبرد و رویارویی با لشکریان دشمن از مرگ باک و هراسم نیست.

آن که می‌داند شهادت پیوستن به محبوب و نشستن «عند ملیکِ مقتدر» است جز با لبخند و اطمینان به رزمگاه قدم نمی‌گذارد. او می‌داند زخم‌ها، پنجره‌هایی هستند که به ملکوت گشوده می‌شوند و خون روان بر خاک را خدا خریدار است و بها، بهشت و رضوان الهی.

احمد بن موسی(ع) با چراغ خون، راه حقیقت را نمود و گشود و

^۱ بحار الانوار، ج ۴۵: ۴۰ و المناقب، ج ۴: ۱۰۸

شاه چراغ رهپویان و سالکان طریق حقیقت و راستی و درستی شد. اگر علی(ع) به پاس جوانمردی و مردانگی «شاه مردان» شد و حسین سالار و شاه شهیدان و امام رضا(ع) «سلطان و شاه خراسان»، احمد بن موسی چراغ شد و «شاه چراغ» تا با فروغ خون و ایشار خویش، تاریکی جهالت و ظلمات حیرت را بشکند و روشنای معرفت را به جان‌ها بتاباند. شهید قریه کُشن و شاهد مقتول فارس و مظلوم قتیل و غریب سرزمین ایران، به امام عاشورا اقتدا کرد و سراج منیر و منهاج مستقیم همه‌ی کسانی شد که عطش رسیدن به حق و شوق درک نور و قصد صعود به قله‌های بلند فوز و رستگاری را دارند. عاشِ سعیداً و مات شهیداً.

۵. مفسر و کاتب قرآن

از فضایل احمد بن موسی(ع)، بیان معارف قرآن و در طول حضور در منطقه‌ی یسیره مدینه، نگارش و کتابت قرآن به دستور پدر بزرگوارش بود. در منطقه‌ی یسیره، باغی بود که احمد بن موسی همراه با جمعی از خاندان علوی گرد آمده و به کتابت قرآن می‌پرداختند.

کتابت کلام الله افتخار بزرگی بود که بسیاری در پی آن بودند. براساس مطالعات پژوهشگران، نخستین کسی که از قریش در مکه برای رسول خدا نوشت، عبدالله بن ابی سرح بود و نخستین کسی که

در مدینه نگارش وحی را به عهده گرفت ابی بن کعب بود. ولی براساس روایات آن که بیش از همه به نگارش وحی موفق بود در مرحله‌ی اول علی بن ابی طالب و سپس زید بن ثابت می‌باشد؛ چون این دو بیش از دیگران ملازم پیغمبر بوده‌اند.^۱

محققان اسلامی و گروهی از خاورشناسان، شمار نویسندگان وحی را به چهل و سه و یا چهل و پنج نفر رسانده‌اند.^۲

در عصر امام موسی کاظم (ع) پس از وی، در منطقه‌ی یسیره با مدیریت احمد بن موسی یا به دست او، هزار بار قرآن تحریر شد.^۳

معلوم است که بخشی از این کتابت را حضرت احمد بن موسی خود عهده‌دار بود. وی در این عمل صالح به امیر مؤمنان علی (ع) اقتدا کرد که در طول ۲۵ سال دوری از حق مسلم خویش - خلافت - چند بار قرآن را نگاشت تا از هر گونه تصحیف و آسیب مصون بماند. حتی ابوالاسود دثلی که بعدها در اعراب‌گذاری قرآن بسیار نقش آفرین بود به اشارت امیر مؤمنان علی (ع) به این کار همت گماشت.

احمد بن موسی حافظ قرآن، قاری خوش‌لحن و صوت و مفسّر آیات الهی بود. در طول نگارش وحی، در آیات الهی تأمل می‌کرد و

^۱. پژوهشی درباره قرآن و تاریخ آن: ۱۸۱

^۲. همان: ۱۸۰

^۳. جامع‌الانساب، ج ۱: ۷۷، اعیان‌الشیعه، ج ۳: ۱۹۲

به دیگر کاتبان که عمدتاً از برادران و خویشاوندانش بودند ظرائف و طرائف قرآنی را باز می‌گفت. او همچون پدرش بود که به روایت یونانی، أَحَسَّنَ النَّاسَ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ وَ كَانَ إِذَا قَرَأَ يَحْزُنُ وَ بَكَى السَّامِعُونَ لِتَلَاوَتِهِ وَ كَانَ يَبْكِي مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ حَتَّى تَخْضَلَ لِحْيَتُهُ بِالدَّمْعِ^۱.

موسی بن جعفر (ع) خوش صداترین مردم در تلاوت قرآن بود و هر زمان قرآن می‌خواند محزون و اندوهناک می‌شد و شنوندگان همراه با تلاوت او اشک می‌ریختند و از ترس پروردگار چنان گریه می‌کرد که محاسن مبارکش از اشک خیس می‌شد.

مادر احمد بن موسی (ع) نیز اهل موآنست با قرآن بود. او در محضر همسر و مولایش امام موسی کاظم (ع) از معارف قرآنی بهره‌مند می‌شد و آموخته‌های خویش را با فرزندانش در میان می‌نهاد. احمد در محضر مادر بزرگوارش از همان کودکی قرآن آموخت و با قرآن رشد و بالندگی یافت و سیرت و سلوک خویش را بر قرآن بنا نهاد. همین است که می‌توان گفت حضرت احمد بن موسی قرآنی زیست، قرآنی سخن گفت، قرآنی عمل کرد و قرآنی به شهادت رسید.

اینکه شهر شیراز با دروازه قرآن آغاز می‌شود بی‌ارتباط با این ویژگی حضرت احمد بن موسی نیست. او با قرآن به شیراز آمد و شیراز را شهر

^۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴: ۳۱۸

قرآن، دروازه قرآن و سرزمین نشر فرهنگ قرآنی ساخت.

۶. زهد و تقوا و اخلاص

تنها قلب‌های رسته از هوا و هوس و وارستگان از قفس دنیا می‌توانند فاتحان جان و جهان و ناشران حقایق و دقایق دینی باشند. هواپرستان، «خویش» می‌بینند و بر دیگران خط می‌کشند و پایان هواپرستی آنان، خودپرستی است و خودخواهی و خودپرستی جز با نادیده گرفتن دیگران و ظلم و جور بر مردم فراهم نمی‌شود.

مردان و زنان الهی برای رهایی از دام و زندان هوا، شهوت و غضب و خواسته‌های خویش را مدیریت می‌کنند و با مراقبت دائمی و زدودن ریا و سُمعه از اعمال و رفتار خویش، لذت صفا و اخلاص و حلاوت بودن با «حق» را در می‌یابند.

احمد بن موسی(ع) در مکتب و مدرسه پدر بزرگوارش آموخته بود که به مدد عبادت و خلوت و رهایی از مطامع و آمال دنیوی می‌توان به دفاع از دین و فضایل و ارزش‌ها پرداخت. او می‌دید حتی بعضی از برادرانش که زیدالنار از آن جمله بود به سبب فقر زهد و تقوا، چگونه مورد خشم حضرت رضا(ع) قرار گرفتند.

احمد بن موسی(ع) می‌دانست که کلام طیب، محصول عمل صالح است و اگر قرار باشد دل‌ها را به روشنای اسلام و معارف اهل بیت بخوانیم باید خود عامل به اوامر و نواهی الهی باشیم چرا که: الیه

یصعدُ الکلم الطیب و العملُ الصالح یرفعه^۱. تنها کلام پاک اوج و عروج دارد و عمل صالح که محصول و پیوسته به کلام طیب است رفعت و صعود می‌یابد.

زهد و ساده‌زیستی، قناعت به اندک دنیا، باز داشتن دل از گرایش به شهرت و شهوت و پالایش مداوم عمل از خودخواهی و خودنمایی و اخلاص ورزیدن در همه‌گاه و همه‌حال، سلوک و سیرت احمد بن موسی (ع) بود. حکام جور و خلفای غاصب، گاه درصدد جذب و جلب فرزندان و خاندان امام برمی‌آمدند تا جز بدنام کردن از حرکت‌ها و نهضت‌های علوی جلوگیری کنند. احمد بن موسی (ع) در این دوران سخت و در انبوه کشش‌ها و کشمکش‌ها، زاهدانه زیست، خالصانه گفت و پارسایانه سلوک کرد تا بتواند مبلغ صادق مکتب موسوی و مرام علوی باشد.

ورع‌ورزی احمد بن موسی (ع)، از ابعاد شخصیتی اوست که در منابع بدان اشاره شده است: و کان احمد بن موسی کریمًا جلیلاً و رِعاً...^۲.

ورع و پارسایی سید اعمال و نگاهبان انسان در هنگام مواجهه با گناه است. این سخن پیامبر است که: الوریعُ سیدُ العمل، مَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ وریعٌ یردُّهُ عن معصیةِ الله تعالی اذا خلیها لَمْ یُعْبَأَ اللهُ بسائرِ عَمَلِهِ

^۱. سوره‌ی فاطر، آیه ۱۰.

^۲. الارشاد، شیخ مفید، ج ۲: ۲۳۷.

فَذَالِكَ مَخَافَةُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَالْاِقْتِصَادُ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى وَ الْعَدْلُ عِنْدَ الرِّضَا وَالسَّخَطُ^۱. پارسایی سید و آقای اعمال است، هرکس ورع و پارسایی نداشته باشد که هرگاه در خلوت با نافرمانی خدا روبه‌رو شود او را از ارتکاب آن باز دارد، خداوند به دیگر اعمال او توجهی نکند، زیرا که پارسایی، ترس از خداست در نهان و آشکار و میانه‌روی در تهیدستی و توانگری و مراعات عدالت در خشنودی و خشم. احمد بن موسی ورع می‌ورزید و در زندگی پر برکت خویش به پاسخ همین ویژگی، خویش‌تن‌دار، عادل، مقتصد و خشنود در همه‌گاه و همه‌جا بود.

۷. معلم و مربی

احمد بن موسی(ع)، خود شاگرد بلافصل و مستقیم پدر بزرگوارش بود. او کتاب وحی را از زبان پدر، نوشیده و نیوشیده بود و جان مطهر و آفتابی‌اش از گرمای بیان پدر روشنی یافته بود. او وارث شعله‌های آفتاب معرفت موسوی بود و راوی ظرائف و طرائفی که از پدر آموخته بود. هوش و حافظه شگرفت و قلب مهذب، سبب شد تا حافظ و محافظ و ناشر قرآن شود و آموخته‌ها و اندوخته‌های خود را سخاوتمندانه، صادقانه، عالمانه و عارفانه به اذهان و جان مشتاقان ببخشد.

^۱. منتخب میزان‌الحکمه، ج ۲: ۱۲۹۰ - ۱۲۹۱

در روزگار عُسرت و محنت و شقاوت عباسیان، طرح معارف قرآنی و علوی بسیار دشوار بود و احمد بن موسی (ع)، زیرکانه، محلی را برای آموزش برگزید که از چشم جاسوسان و خبرچینان حکومتی دور بود.

کلاس‌های آموزشی در «یسیره»^۱ سرشار از معرفت و حکمت بود. معلم اول این کلاس‌ها حضرت احمد بن موسی (ع) بود. او شیرین و شیوا سخن می‌گفت و دل‌ها و جان‌های تشنه را بنا بر استعداد و توان و نیز مبتنی بر نیازهای تبلیغی آن روزگار پرورش می‌داد. در آموزه‌های احمد بن موسی (ع)، طرح جریان‌های انحرافی و اندیشه‌های تباه بر ساخته دشمنان، یکی از محورهای مهم بود. او با نقد دیدگاه‌های منفی و نحله‌های فکری، شاگردانش را برای بحث و مناظره و احتجاج آماده می‌کرد. شیوه احتجاجی و مناظره‌ای که احمد بن موسی آموزش می‌داد، شبیه همان روش‌هایی بود که امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) به شاگردان خویش مانند مؤمن الطّاق، هشام بن حکم، مفضل بن عمر، حماد بن عیسی و یونس بن عبدالرحمان آموخته بودند.

احمد بن موسی (ع) دانشمند، روشمند و بینش‌مند بود و به سبب در آمیختن علم و عمل مورد توجه و اعتماد شاگردان خود قرار

^۱. یسیره نیز گفته شده است. (بحارالانوار، ج ۴۸: ۲۸۷)

می‌گرفت. بسیاری از فرزندان اهل بیت که در فاصله‌ی سال‌های ۲۰۰ تا ۲۰۵ در شهرها و مناطق مختلف ایران به تبلیغ و روشنگری و نشر حقایق پرداختند مستقیم و غیرمستقیم از آموزه‌ها و مکتب این مربی و هدایتگر بزرگ بهره‌مند شده بودند.

حضرت احمد بن موسی، چراغ هدایت ایران نیز شد. در سفر به ایران در هر مکان و زمان به تربیت و تعلیم می‌پرداخت و با آیات و روایات جان‌ها را به مهمانی نور و هدایت می‌برد. این شهید شاهد امروز نیز مربی و معلم جان‌های مشتاقی است که به زیارتش می‌شتابند و در فضای معنوی و آسمانی او، جان را به نسیم «حضور» او می‌سپارند و مگر نه این است که شهید زنده است و به نسل‌های پسین «استبشار» می‌دهد: و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم^۱. پس هرکس در حرم احمدی و در پرتو چراغ وجودی شاه‌چراغ قرار گیرد نور می‌گیرد و روشن می‌شود و به سرچشمه‌های زلال کوثر معرفت و محبت دست می‌یابد.

در حرم قدسی حضرت شاه‌چراغ، گویی صدای گرم و روشن او را می‌شنویم که زمزمه می‌کند: سابقوا الی مغفره من ربکم و جنه عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَعَدَّتْ لِلذِّينِ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ

^۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۰

ذالک فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ^۱. برای رسیدن
 آمرزش و رحمت پروردگار و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان
 و زمین است و برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبرانش ایمان
 آورده‌اند بر یکدیگر سبقت و پیشی بگیرید. این فضل خداست که به
 هر کس بخواهد می‌دهد و خداوند را فزون‌بخشی بزرگ است.

حرم احمدی همان مدینه است. همان یسیره است. و دعوت به
 سبقت در خوبی‌ها، زیبایی‌های اخلاقی، پرهیز و گریز و ستیز با
 زشتی‌ها و پلشتی‌ها، مشی و سیرت خوبان است. احمد بن موسی (ع)
 معلم و مربی همه‌ی نسل‌هاست. او شهید است و زنده و حاضر. هر
 کس دل شسته از غبار و زنگار به حرم مطهرش بیاورد، صدای او را
 می‌شنود که به قران و سیرت اولیا می‌خواند. ابوالفضل نهضت رضوی
 در گوش‌ها، در گوش دل‌ها می‌خواند: وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ
 نَفْسٍ شَيْئًا و لَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ و لَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ و لَا هُمْ يُنصَرُونَ^۲.
 زنه‌ار بترسید از روزی که هر کس گرفتار کار خویش است و برای
 هیچ کس عذری و میانجیگری سودمند نیست و بلاگردانی وجود
 ندارد. آن روز بدان را یاریگری نیست.

معلم دیار فارس، معلم و دانشور مدینه و یسیره با بشکوه‌ترین و

^۱. سوره حدید، آیه ۲۱

^۲. سوره بقره، آیه ۱۲۳

بلیغ‌ترین صدا و واژه‌ها امروز نیز با ما سخن می‌گوید. گوش بسپاریم و هوش، و این صدای نازنین را شنوا باشیم.

۸. آراسته به فضایل اخلاقی و معنوی

پیامبر «أسوه» است یعنی رفتار، گفتار و سیرت او سرمشق و نمونه برای رهپویان راه حقیقت است. خداوند در معرفی پیامبر می‌فرماید: و أَنْكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ^۱. تو صاحب و دارنده خلق و خوی برجسته‌ای هستی. خود پیامبر فرمود: اَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي^۲. پروردگارم مرا به آداب الهی تربیت کرد و چه نیکو مرا تربیت کرد.

آنان که آراسته به زیبایی‌های ارزشی و اخلاقی باشند نه تنها خود آرامش دارند که آرامش را به دیگران هدیه می‌کنند و به سبب خلق نیکو در ژرفای دل‌ها و جان‌ها نفوذ می‌کنند و دیگران را در کمند جاذبه رفتار نیکوی خویش در می‌آورند. مطالعه زندگی پیامبر و ائمه و اولیای الهی نشان می‌دهد که رحمت، رأفت، محبت، حلم، صبر، متانت و رفتار کریمانه‌شان، گاه سرسخت‌ترین دشمنان را رام می‌کرد و آزاردهندگان آنان را تسلیم و مطیع می‌ساخت.

احمد بن موسی (ع) پرورده‌ی فرهنگ نبوی و علوی و موسوی

۱. سوره قلم، آیه ۴

۲. الکاشف، محمدجواد مغنیه، ج ۱۷: ۳۸۷

بود و در پرتو آفتاب فضایل موسوی، گرمای خوی و خلق او را در جان و وجود خویش داشت. خوش رویی، نرم‌گویی، نرم‌خویی، عفو و بخشش، تواضع و فروتنی، صراحت و صداقت و صبوری، پاکی و پاکدامنی و پاکدستی، امانت‌داری و رازداری شیوه‌ی مرضیه زندگی و سیرت او بود.

او از پدرش شنیده بود که هر کس خیانت ورزد و عیب چیزی را از مسلمانی پنهان کند یا از راهی دیگر او را گول بزند و مکر و خدعه کند مستوجب لعنت خداوند است و بنده بسیار بد خداوند کسی است که دو رو و دو زبان باشد؛ پیش روی برادر دینی ثنای او گوید و چون از او دور شد بدگویی کند. یا اگر به برادر مسلمانش نعمتی عطا شد به او رشک ورزد و وقتی گرفتاری برایش پیش آمد از یاری وی دست بردارد.^۱

حضرت احمد بن موسی (ع)، تربیت یافته‌ی خانواده‌ای بود که رزق حلال و درآمد صحیح در برنامه‌ی فعالیت روزانه‌شان بود. پدر بزرگوارش در مزرعه کار می‌کرد و از دست‌رنج خویش تأمین معاش می‌کرد. در اخلاق احمد بن موسی و در مشی و روش زندگی وی این ویژگی نیز بارز و شاخص بود. حسین بن علی بن ابی حمزه از پدرش روایت می‌کند که امام هفتم را در مزرعه‌ای دیدم که کار

^۱. مستدرک‌الوسایل: محدث نوری، ج ۲، ص ۴۵۵ و ص ۱۰۲

می‌کرد و پاهایش از شدت کار خیس عرق بود. عرض کردم فدایت شوم، مردان کارگر کجا هستند [تا کار کنند و شما زحمت نکشید] فرمود: یا علی قَدْ عَمِلَ بِالْيَدِ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مَنِّي فِي أَرْضِهِ وَ مِنْ أَبِي: ای علی آنان که بهتر از من و پدرم بودند با دست خود کار کرده‌اند. گفتم: آنان چه کسانی بودند فرمود: رَسُولُ اللَّهِ وَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ آبَائِي كُلَّهُمْ كَانُوا قَدْ عَمَلُوا بِأَيْدِيهِمْ وَ هُوَ مِنْ عَمَلِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ الصَّالِحِينَ^۱. پیامبر خدا و امیرمؤمنان و پدرانم همگی با دست مبارک خویش کار می‌کردند و کار کردن از روش پیامبران و جانشینان آنان و افراد صالح است.

احمد بن موسی این شیوه‌ی زندگی را از پدر آموخته بود و خود همراه برادرانش در مزارع به ویژه در مزارع یسیره کار می‌کرد تا محتاج دیگران نباشد و از دست‌رنج خویش به اطعام فقیران و رفع نیاز نیازمندان بپردازد.

او با درآمد خویش بردگان فراوانی را آزاد کرد. گره‌های بسیاری را گشود. دل‌های غم‌زده‌ای را شاد کرد و زندگی‌های فراوانی را نشاط و گرما و طراوت بخشید؛ همین است که او را «کریم» می‌گفتند: كَانَ كَرِيمًا^۲.

^۱. بحارالانوار، ج ۴۸: ۱۱۵، ح ۲۷

^۲. نقدالرجال، ج ۱: ۱۷۵ و جامع‌الرؤاه، ج ۱: ۷۲

خلق نیکوی احمد بن موسی (ع) و نیکوگویی و نیکوپویی او چنان محبوبیتی را در دل‌ها رقم زد که موجب هراس دشمنان و حکام جور عباسی شد. همراهی هزاران نفر از خاندان علوی و دیگران در طول حرکت و قیام در سرزمین ایران، گواه همین ویژگی است. مردم وقتی سیرت زیبا و خلق خوش احمدی را می‌دیدند مشتاقانه به او می‌پیوستند. همراهی حدود پنج هزار نفر با وی، نشانه‌ی جاذبه‌ی شخصیتی و رفتاری اوست.

دوست‌داران حضرت شاه‌چراغ نیز آراسته به خلق نیکو و کریمانه هستند و در هنگام زیارت حرم وی، با خدای شاه‌چراغ، با احمد بن موسی و با خویش عهد و پیمان می‌بندند که زشت‌خویی‌ها و زشت‌گویی‌ها را از خویش بزایند و جان و عمل خویش را به نیکوگویی، نیکوخویی و نیکوپویی بیارایند.

۹. آزادی بردگان، برده‌نوازی

اسلام دین آزادی و آزادگی است و در پی گسستن زنجیرها (اصْر و اغلال) از دست و پای اندیشه، روح و تن انسان‌هاست.

در دین اسلام، بهانه‌ها و مستمک‌ها برای رهایی بردگان از بند بندگی انسان‌ها چنان چشمگیر است که در بخش قابل ملاحظه‌ای از احکام، آزادی بندگان و بردگان یکی از بارزترین شروط جبران

لغزش‌ها، معاصی و نافرمانی‌های الهی است.

نکته‌ی مهم آن است که اسلام پیش از آزادی «تن» در پی آزاد کردن «اندیشه» و «اراده‌ی» انسان‌هاست. انسان والا و متعالی اسلامی، انسانی است رسته و وارسته، رسته از قید و بندهایی که حیات معنوی و مادی او را تهدید می‌کند و وارسته از خود، فرونگر و فروخواه و فرواندیش و به زبان دیگر وارسته از اسارت نفس. در زبان قرآن از رسالت‌های مهم پیامبر گسستن زنجیرهاست: وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ^۱. رسالت پیامبر آن است که إِصْرٌ و اغلال را بردارد. إِصْرٌ یعنی حبس و بی‌حرکتی^۲ و اغلال یعنی زنجیرها. و امیرالمؤمنین علی (ع) فرموده است: أَيُّهَا النَّاسُ أَنْ أَدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أُمَّةً وَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أحراراً^۳. ای مردم! آدم، بنده و کنیز نژاد، حقیقت آن است که همه‌ی مردم آزاد هستند.

در سیره و سلوک اهل بیت (ع)، می‌بینیم که در عصر تحقیر و توهین و شکنجه و آزار بردگان - غلام و کنیز - نه تنها به آنان احترام می‌گذارند و آنان را بر می‌کشند که با روشی ظریف و شیرین، بردگان را تربیت می‌کنند و پس از رساندن به آزادی اندیشه و اراده،

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۷

۲. قاموس قرآن: ج ۱: ۸۸

۳. نهج السعاده، ج ۱: ۱۹۸

اقدام به آزادی آنان می‌کنند به گونه‌ای که در مطالعه‌ی تاریخی می‌بینیم بسیاری از همین بردگان آزاد شده موقعیت علمی، سیاسی، فرهنگ و حتی اقتصادی فوق‌العاده می‌یابند و شگفت‌تر آن که علی‌رغم نظام موجود جامعه و سرزنش و طعن دشمنان، همین بردگان را به فرزندی می‌گیرند و با همین کنیزان ازدواج می‌کنند که چند تن از ائمه‌ی ما محصول همین ازدواج با کنیزان هستند.

دستورات اسلام درباره‌ی بردگان این بود که در خطاب، هرگز، آنان را عبد (بنده) و آمه (کنیز) نگوئید، بلکه به آنان جوانمرد بگوئید: لا یَقُلْ احدکم عبدی و امتی و لیقتل فتای و فتاتی^۱. این دستور پیامبر بزرگوار اسلام پایان‌بخش تحقیر و توهین به بردگان بود. وقتی همگان می‌دیدند که بردگانی مانند سلمان و بلال و صهیب مورد احترام پیامبر و جزء سران و فرماندهان لشکر می‌شوند، دیگران نیز همین تکریم و احترام را نسبت به آنان قائل می‌شدند. در کتب حدیثی و فقهی باب مستقلی تحت عنوان «کتاب العتق» (کتاب آزادی بردگان) آمده است. نیز در کتب فقهی در باب حقوق بردگان و آزادی آنان ابوابی با عنوان مکاتبه، تدبیر و استیلا می‌توان یافت. در کتاب وسائل‌الشیعه شیخ حرّ عاملی فقط حدود ۳۵۶ حدیث درباره

^۱. زبده‌البیان فی احکام القرآن، احمد مقدس اردبیلی: ۳۶۷ و مجمع‌البیان فی تفسیرالقرآن،

آزادی بردگان مطرح شده است.^۱

آزاد کردن بردگان، یکی از برنامه‌ها و روش‌های معصومین علیهم‌السلام بوده است. جز آن که در عصر پیامبر به بهانه‌ی گوناگون بردگان آزاد می‌شدند، در عصر ائمه نیز بردگان نخست تحت تعلیم و تربیت اهل بیت قرار می‌گرفتند و روش آزاد زیستن را فرا می‌گرفتند و پس از کسب کمالات و فضائل و آشنایی با معارف دینی، نه تنها به زندگی مستقل و آزاد می‌رسیدند که گاه جایگاه و پایگاه رفیع اجتماعی می‌یافتند و در امور مهم ایفای نقش می‌کردند. امام صادق (ع) می‌فرماید که حضرت علی با دست‌رنج و تلاش شخصی هزار برده را خرید و آزاد کرد و با پولی که محصول کار و فعالیت بود به آنان امکانات زندگی بخشید و این در حالی بود که خوراک روزانه خانواده‌ی حضرت، روغن، سرکه و خرما بود و خود نیز لباسی از جنس کرباس نمی‌پوشید.^۲

در زندگی حضرت احمد بن موسی (ع)، به شیوه‌ی مرضیه ائمه‌ی اطهار (ع)، آزاد کردن بردگان مرسوم بوده است. گزارش تاریخی نشان می‌دهد که وی هزار برده را آزاد کرد.^۳ نمی‌توان تردید کرد که

۱. تفصیل وسائل السیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، شیخ حرّ عاملی، ج ۲۳، ۹-۱۷۹.

۲. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۴۱: ۱۱۰ ح ۹

۳. اعتقّ الف مملوک، الارشاد، ج ۲: ۲۴۴) کانَ شیخاً کریماً سخياً ... اعتقّ الف مملوک، تحفه‌الازهار

سپاه انبوه ایشان در نبرد سرسختانه در ایران با قتلغ خان بدون بهره‌گیری از این بردگان آزاد شده‌ی همراه بوده باشد. بردگانی که با معرفت و آگاهی، دلباخته‌ی اهل بیت و ارادتمند سلوک و سیرت کریمانه‌ی آنان بودند.

حضرت احمد بن موسی (ع)، هنگام ورود به ایران جز خویشاوندان و نزدیکان و خاندان پدر بزرگوارش امام موسی بن جعفر (ع)، انبوهی از یاران و همراهان داشتند که بخش عمده‌ی آنان بردگانی بودند که تربیت یافته و بالیده در فضای تعالیم احمدی بودند.

احمد بن موسی (ع) نه تنها کاتب قرآن که ناشر فرهنگ قرآنی و مبین و مفسر فرهنگ و آموزه‌های قرآنی بودند. در منطقه‌ی سیسره که محل کتابت قرآن کریم بود و با نظارت و مدیریت ایشان قرآن نگاشته می‌شد، بسیاری از همین بردگان با معارف قرآن در حوزه‌ی اعتقادات، اخلاق، احکام و معارف پویا و زیبای نبوی و علوی آشنا می‌شدند تا در نقش مبلغ بتوانند دقیق و عمیق و روشن‌گرانه عمل کنند.

آزاد کردن هزار برده توسط حضرت احمد بن موسی (ع) و همراهی این بردگان با وی، ترجمان سیرت و سلوک و منش بزرگوارانه آن حضرت نیز می‌تواند باشد. معلوم می‌شود که حضرت احمد بن موسی (ع) شبیه پیامبر با بردگان می‌نشست، با آنان هم‌سفره می‌شد، سفر می‌کرد و با تواضع و فروتنی و حسن خلق همگان را در

کمند جاذبه‌ی رفتاری خود قرار می‌داد. چرا که آموزه‌ی قرآنی این بوده است که: و بالوالدین احساناً... و ما ملکت ایمانکم^۱ به پدر و مادران و بردگان نیکی و احسان کنید، یعنی با بردگان همان‌گونه باشید که با خانواده‌هایتان و شیوه‌ی شیرین احمد بن موسی چنین بود.

احمد بن موسی (ع)، درس‌آموخته‌ی مکتب پدر بزرگوارش بود که هزار برده را در راه خدا آزاد کرد؛ پدر هزار برده آزاد کرد و پسر نیز هزار برده! فَقَدْ اَعْتَقَ مِنْهُ اَلْفَ مَمْلُوكٍ كُلَّ ذَالِكِ لَوْجِهَ اللّٰهِ وَابْتِغَاءِ مَرْضَاتِهِ وَالتَّقَرُّبِ اِلَيْهِ^۲. موسی بن جعفر برای رضا و قرب الهی، هزار بنده را در راه خدا آزاد کرد.

آری احمد بن موسی، به پدر بزرگوارش اقتدا کرد و با «جود» و «رافت»، و بزرگ‌منشی خود، «آزادی» را به بردگان هدیه داد تا در تاریخ این‌گونه شناسانده شود که: کان [احمد بن موسی] اجودَهُمْ و اَرَأَفَهُمْ نَفْسًا، قَدْ اَعْتَقَ اَلْفَ رَقَبَةٍ مِنَ الْعَبِيدِ وَ الْاِمَاءِ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ.

احمد بن موسی، آزاداندیش، آزادی‌بخش، آزادی‌خواه و آزاده بود و آنان که زائر و دوستدار و رهپوی اویند به این فضیلت و بزرگ‌منشی آراسته‌اند.

۱. سوره‌ی نساء، آیه ۳۶

۲. حیوة الامام موسی بن جعفر، ج ۱: ۱۴۸

نقش انگشتری احمد بن موسی(ع)

انگشتر بر دست کرن، سنتی دیرینه است. گزارش‌های روشن و روایات فراوان، گواه آن است که انبیا و اوصیاء و اولیای الهی، انگشتر و گاه چند انگشتر داشته‌اند. انگشتر تنها زینت نیست، نقش نگین آن، فشرده و اجمال اندیشه و آرمان کسی بوده است که گویی با هر نگاه به آن، خود را در موضع ذکر قرار می‌داده است.

نخستین کسی که انگشتر در انگشت کرد - به روایت امام رضا(ع) - حضرت آدم بود و نقش انگشتری او «لا اله الا الله محمد رسول الله» بوده است.^۱ حضرت رضا، نقش انگشتری سلیمان(ع) را «سبحان مَنْ أَلْجَمَ الْجَنِّ كَلِمَاتَهُ»^۲ پاک و منزه است پروردگاری که با کلمات خویش جنیان را در بند کشید و نقش انگشتری موسی(ع) را «إصْبِر

^۱. کافی، ج ۶: ۴۷۴، امالی شیخ صدوق: ۴۵۲ و بحارالانوار، ج ۱۱: ۶۳.

^۲. عیون اخبارالرضا، ج ۱: ۶۰، بحارالانوار، ج ۱۱: ۶۳.

تُوجِر، أُصَدِّق تُنَج»^۱ صبور و شکيبا باش تا پاداش يابی و راستگو باش تا رستگار شوی، معرفی کرده است.

پيامبر و همه‌ی ائمه نیز انگشتر بر انگشت می‌کردند. در روايات متعددی نقش انگشتی پيامبر(ص)، حضرت زهرا(س) و ائمه‌ی اطهار(ع)، این‌گونه شناسانده شده است:

۱. پيامبر، انگشتر نقره با نگین سیاه و نقش محمد رسول الله و انگشتی با نگین عقیق سرخ و دو سطر لا اله الا الله، محمد رسول الله

۲. نقش انگشتی حضرت زهرا(س): اَمِنَ الْمُتَوَكِّلُونَ

۳. بر انگشتی علی(ع) المُلْكُ لله و به روايتی الله المَلِك، المُلْكُ لله الواحد القهار و العزَّة لله جميعاً. و جنس انگشتر را ياقوت، فيروزه، حديد صيني و عقیق نوشته‌اند که احتمالاً در مواقع مختلف، انگشتر تغيير می‌کرده است. براساس روايت، حضرت چهار انگشتر داشته است: كان لعلی بن ابی طالب اربعة خواتيم یختمُ بها ياقوتٌ لَبْلَبه و العقیق لِجِرزه و الفيروز لِنصرته و الحديد الصيني لقوته و كان نقش الياقوت «لا اله الا الله الملك الحق المبین» و نقش الفيروز «الله الملك الحق» و نقش الحديد

۱. همان و خصال: ۳۳۵

الصینی «العزّة لله جميعاً» و نقش العقیق ثلاثه أسطر «ماشاءالله، لا قُوّة إلّا بالله، استغفرالله»^۱.

علی چهار انگشتی داشته است که هر یک از آنها را به مناسبتی، در انگشت می‌کرد، یاقوت را برای عظمت و فخر، عقیق را برای امان از آفات و خطرهای، فیروزه را برای یاری و پیروزی در امور و «حدید صینی» را برای قدرت و توانایی و نیرو گرفتن در برابر دشواری‌ها و سختی‌ها.

از امام صادق (ع) روایات دیگری در توصیف جنس و نقش انگشت امیرالمؤمنین علی (ع)^۲ هست که نشان می‌دهد در طول زندگی و به تناسب موقعیت‌ها، انگشت تغییر می‌کرده و یا به سبب انفاق و بخشش مداوم، انشگترهای متعددی بر انگشتان مبارک داشته است.

۴. نقش انگشتی امام مجتبی (ع) در روایت امام رضا (ع) «العزّة لله» و در روایت امام صادق «حسی الله» بر انگشت حک شده بود.^۳

۵. نقش انگشتی حضرت اباعبدالله الحسین (ع) را به نقل از امام صادق جملات زیر نگاشته‌اند:

— إن الله بالغ امره: زمان امر الهی فرا رسیده است

^۱. خصال شیخ صدوق، ج ۱: ۹۹؛ علل الشرایع، ج ۱: ۱۵۷؛ وسائل الشیعه، ج ۵: ۹۸؛ بحار الانوار، ج

۴۲: ۶۸

^۲. مکارم الاخلاق: ۹۱

^۳. اصول کافی، ج ۶: ۴۷۳ و وسائل الشیعه، ج ۵: ۱۰۲

- حَسْبِيَ اللهُ: خدا برای من کافی است

- الْحَمْدُ لِلَّهِ: سپاس برای خداست

- عَلِمْتُ فاعِل: دانستی پس اقدام کن

در روایت از امام حسن عسکری (ع)، انگشتی که در دست امام حسین (ع) بود، از مادرش فاطمه (س) به ارث رسیده بود. پس از شهادت حضرت زهرا (س)، به امام حسن و پس از امام حسن (ع) به امام حسین (ع) رسید. امام حسین برای نقش این انگشت جمله «لا اله الا الله الملك الحق المبين» را نگاشت که این جمله در ابتدای تورات و آخر انجیل آمده است.^۱

۶. امام صادق (ع) نقش انگشتی امام سجاد (ع) را «الحمد لله العلي العظيم»، ستایش ویژه خدای والا و بزرگ است، معرفی فرموده و حضرت رضا (ع) «خزى و شقى قاتل الحسين بن على» و در روایت دیگر «و ما توفيقى الا بالله»، «لا اله الا الله غده للقاء الله» و «ان الله بالغ امره»^۲ مطرح شده است.

۷. بر انگشتی امام باقر (ع) «العزة لله، رب لا تذرنى فرداً و انت خير الوارثين» و در نقل دیگر از امام صادق (ع) این بیت حک

^۱. الغيبة شيخ طوسی: ۲۹۷

^۲. اصول کافی، ج ۶: ۴۷۴؛ امالی شیخ صدوق، ۱۳۱؛ بحار الانوار، ج ۴۳: ۲۴۷؛ عیون اخبار الرضا،

شده بود:

ظَنِّي بِاللَّهِ حَسَنٌ وَبِالنَّبِيِّ الْمُؤْتَمَنِ

و بِالْوَصِيِّ ذِي الْمِنَنِ وَبِالْحُسَيْنِ وَ الْحَسَنِ^۱

۸. نقش انگشتی‌های امام صادق(ع) را متعدد و متکثر نوشته‌اند که برخی از انگشتی‌ها را میراث پیامبر و ائمه‌ی پیشین دانسته‌اند. در روایات ویژه انگشت امام صادق(ع)، اشاره شده است که امام در روز جمعه برای برپایی نماز، انگشتی ویژه را اختصاص می‌داده است.

نقش‌های انگشتی امام صادق(ع) در روایات این‌گونه معرفی شده است:

- أَنْتَ ثَقْتِي فَأَعْصِمْنِي مِنَ النَّاسِ: پروردگارا، تو پناه و تکیه‌گاه منی مرا از مردم نگاه دار!
- اللَّهُ وَ لِيٍّ وَ عِصْمَتِي مِنْ خَلْقِهِ: خداوند یاور و نگاهبان من از شرور آفریده‌هاست.
- اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقْتِي فَفَنِي شَرِّشْ خَلْقِكَ: خدایا تو تکیه‌گاه منی، مرا از شر آفریده‌ها نگاهبان باش.
- اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ: خداوند، آفریدگار همه پدیده‌هاست

^۱. عیون اخبارالرضا، ج ۱: ۳۱؛ بحارالانوار، ج ۴۶: ۲۲۱

- لا اله الا الله عُدهُ لِقَاءِ الله: جز الله خدایی نیست که او سرمایه و دارایی انسان برای لقای پروردگار است. این انگشتی بر حسب روایات، انگشتی بوده است که امام صادق (ع)، در روز جمعه وقت نماز، در دست می کرده است.
- محمد رسول الله که انگشتر پیامبر بوده است.^۱
۹. نقش انگشتی امام موسی کاظم (ع)، بر حسب روایت حضرت رضا (ع) «حسبی الله» و در روایات دیگر «المَلِكُ اللهُ وَحْدَهُ» و «اللهُ المَلِكُ» بوده است.^۲
۱۰. نقش انگشتی حضرت رضا (ع) «ما شاء الله لا قُوَّةَ اِلاَّ بالله» و «حسبی الله» بوده که بالای آن هلال و زیر آن عکس گل سرخ حک کرده بودند.^۳
۱۱. نقش انگشتی امام جواد «انعم القادرُ اللهُ» و «حسبی الله»^۴ نوشته‌اند.
۱۲. امام هادی (ع) دو انگشتر داشته است. بر یکی نقش «حفظ العهود من اخلاق المعبود»: پاسداری از پیمان‌ها و عهدها از اخلاق

۱. اصول کافی، ج ۶: ۴۷۹؛ بحار الانوار، ج ۱۶: ۱۲۳

۲. کافی، ج ۶: ۴۷۲؛ بحار الانوار، ج ۴۸: ۱۱

۳. کافی، ج ۶: ۴۷۳؛ بحار الانوار، ج ۴۹: ۲؛ وسائل الشیعه، ج ۵: ۱۰۰

۴. مکارم الاخلاق: ۹۱

خداوندی است و «الله ربی و هُوَ عصمتی من خلقه»: خداوند پروردگار من است و نگاهبان من از خلق، نقش انگشتی دیگر بوده است. برای امام هادی نقش «الله المَلِک» را نیز نوشته‌اند.^۱

۱۳. امام حسن عسکری (ع) را دارنده دو انگشت دانسته‌اند که بر نخستین نگاشته شده بود: «سَبْحَانَ مَنْ لَهٗ مَقَالِدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»: پاک و منزّه است پروردگاری که کلید آسمان‌ها و زمین در دست اوست. و بر دومی نوشته بود «إِنَّ اللَّهَ شَهِيدٌ»: همانا خداوند شاهد و گواه بر جهان و انسان است.

۱۴. در باب نقش انگشتی امام زمان (عج)، نوشته‌اند چون امام میراث‌دار تمام انبیا و امامان پیش از خویش است و یادگاران آن بزرگواران مانند انگشتی حضرت سلیمان، عصای موسی، قرآن امیر مؤمنان و انگشتی تمام ائمه نزد اوست، هر زمان ممکن است بر حسب ضرورت یکی یا چند تا از این انگشت‌ها را استفاده کند و بنابراین انگشت مشخص و نقش معینی را نمی‌توان برای خاتم وی طرح کرد.^۲

۱. همان.

۲. اعیان‌الشیعه: ۲۹۰؛ بحارالانوار، ج ۵۰: ۲۳۸

۳. در طرح مباحث انگشتی‌ها و نقش انگشت پیامبران و ائمه از کتاب ارجمند و پژوهشگرانه «سنگ‌ها و خواص اعجاب‌انگیز» اثر جناب آقای موحد ابطحی بهره‌های فراوان برده‌ام؛ سعیشان مشکور باد.

شخصیت‌های دینی و فرزندان ائمه اطهار نیز، انگشتی و نقش انگشتی خویش را براساس نقش انگشتی ائمه انتخاب می‌کردند. این رسم هنوز نیز متداول است و مؤمنین - زن و مرد - براساس روایت امام حسن عسکری (ع) که یکی از نشانه‌های پنج‌گانه مؤمن را انگشتی در دست راست کردن دانسته است^۱، انگشت در دست می‌کنند و گاه چندین انگشت به کار می‌گیرند.

یکی از رسوم، دفن میت با انگشتی بوده است. گاه وصیت شخص این بوده است که نگین را در دهانشان بگذارند.^۲

برخی از فرزندان ائمه و مبارزان تاریخ اسلام که در نبردها و رویارویی با سلاطین جور به شهادت می‌رسیدند همراه با انگشتشان دفن می‌شدند و گاه پس از سال‌ها که در کاوش‌ها به پیکر مطهرشان می‌رسیدند از نقش انگشتی شناخته می‌شدند.

یکی از این شخصیت‌ها که پس از شهادت از طریق انگشتی شناخته شد احمد بن موسی الکاظم (ع) - حضرت شاه‌چراغ - بود که در عصر سلطنت عضدالدوله دیلمی مزار او کشف شد و بر دست او انگشتی یافتند که نگین آن منقش به این نقش بود: «العزّة لله، احمد

^۱. مستدرک‌الوسایل، ج ۳: ۲۹۰.

^۲. فلاح‌السائل: ۷۵؛ بحارالانوار، ج ۷۹: ۵۱؛ سنگ‌ها و خواص اعجاب‌انگیز: ۱۰۴.

بن موسی (ع)»^۱

تحلیل نقش انگشتی حضرت احمد بن موسی

همان‌گونه که در بررسی نقش انگشتی ائمه اطهار (ع) رفت، برخی از نقش‌های انگشتی مانند الله المَلِک، حسبی الله، إن الله بالغ امره، العزّة لله، کاربرد بیشتری داشت.

اما از مجموع ائمه چند امام همان نقشی را بر انگشت داشتند که احمد بن موسی (ع) بر نگین انگشتی داشتند.

۱. امیرالمؤمنین علی (ع)

۲. نقش انگشتی امام مجتبی (ع) که احتمالاً از امیرالمؤمنین به ارث برده بود.

۳. امام باقر (ع) نیز همین نقش را بر انگشتی داشتند. احتمال باید داد امام حسین (ع) و امام سجاد (ع) نیز همین نقش را بر نگین داشته‌اند و به امام باقر ارث رسیده باشد.

۴. نقش یکی از انگشترهای امام زمان نیز همین باید باشد.^۲

«العزّة لله» برگرفته از آیه هشتم سوره منافقون و آیات دهم فاطر،

۱. بحرالانساب: ۱۵۱

۲. براساس این توضیح که همه‌ی خواتیم معصومین (ع) نزد اوست و به تناسب از آن‌ها بهره می‌گیرد.

۱۳۹ نساء و ۶۵ سوره یونس است. این مفهوم که عزت از آن خداوند است در آیات فراوانی دیده می‌شود اما در آیه ۸ سوره منافقون آمده است که: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» و در آیه ۱۰ فاطر «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا». وقتی بر نگین انگشتی کسی العزّة لله نگاهسته باشد، چندین پیام روشن در خویش دارد:

۱. باور اینکه قدرت‌های متکبر و مستکبر و بیدادگر حقیر و زبون و ذلیل‌اند و قدرت و عزت از آن خداست، در نتیجه این باور هراس و ترس و واهمه از قدرت‌ها را در مقابل کبریایی و عظمت پروردگار از جان می‌شوید و همواره احساس حضور و یاری پشتوانه‌ای «عزیز» و قدرتمند دارد.
۲. این باور، هراس بی‌یاوری را - همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد - می‌شکند و فرد حتی در غربت و تنهایی و بی‌یاوری متزلزل و سست نمی‌شود.
۳. توان مضاعف می‌یابد، چون اعتقاد راسخ دارد خداوند عزیز، یاری‌گر کسانی است که بر عزت او تکیه کرده‌اند.
۴. باورمند اختصاص عزت به پروردگار، به زندگی وی عزت می‌بخشد. مؤمن باورمند در پی کسب صبغهی الهی است و مؤمنی که صبغهی الهی بپذیرد از فضیلت عزت بی‌بهره

نخواهد بود.

۵. قطعاً یاران و همراهان و پروردگان مکتب احمدی نقش انگشتی او را می‌شناختند، این نقش خود درسی برای یاران و همراهان بود تا «عزیز» باشند و هرگز ذلت و خواری نپذیرند.
۶. نقش انگشتی همواره در معرض دید و خاطر دارنده‌ی آن است. کسی که همواره این نقش را مرور کند، خود را در معرض القای دائمی عزت قرار می‌دهد و این «ذکر و یاد» روح خواری‌ستیزی و رهایی از دل‌بستگی‌ها و تعلقات خواریکننده را در هم می‌شکند.

پیام انگشتی حضرت احمد بن موسی (ع) به ما نیز عزت‌مندی، پرهیز از تملّق و خواری و ذلت‌پذیری است. آنان که به زیارت این «چراغ» می‌آیند گویی با خویش و در خویش زمزمه می‌کنند که در زندگی چونان حسین (ع) باشید که هیئات منّا الذلّه گفت و به سان چراغ روشن و فروزان فارس باشید که العزّه لله را نصب‌العین خود قرار داد تا شکوه و شوکت عزت را به هیچ‌چیز نفروشد و معاوضه نکند.

فرقه‌های شیعی انحرافی در عصر احمد بن موسی (ع)

از عصر امام صادق (ع) باورهای انحرافی و کژاندیشی‌های چندگانه‌ای در قلمرو تفکر شیعی شکل گرفت که معتقدان و

باورمندان این نحله‌ها و گونه‌های فکری با حضرت احمد بن موسی (ع) و دیگر فرزندان حضرت موسی بن جعفر (ع)، مقابله، احتجاج و مناظره داشتند. وجود این جریان‌های فکری و مذهبی گاه زمینه‌ی درگیری‌ها و رخدادهایی می‌شد که حکومت عباسی نه تنها از آن استقبال می‌کرد که گاه بدان دامن نیز می‌زد. نوبختی در فرق الشیعه و شهرستانی در الملل و النحل فرقه‌های شیعی را در این عصر این‌گونه معرفی کرده است:

۱. ناوسیه

این فرقه معتقد بودند امام صادق (ع) رحلت نکرده است و زنده است و تا ظهور حضرت مهدی (عج) زنده خواهد بود. رهبر این فرقه شخصی به نام ناووس یا ابن‌ناووس بود و به همین سبب به آن ناووسیه می‌گفتند. آنان زنده بودن امام صادق را به سخنی از وی مبنی بر جاودانگی امام، مستند می‌کردند.^۱

۲. اسماعیلیه

این گروه که از گسترده‌ترین گروه‌ها بوده است، در روزگار ما نیز باورمندانی در هند، عراق، ایران، پاکستان، مصر و برخی دیگر کشورها دارد. فرقه اسماعیلیه، دارای شاخه‌ها و نام‌های فراوانی مانند

^۱. فرق الشیعه، نوبختی: ۶۷

قراظه، مبارکیه، خطابیه، فاطمیون (در مصر)، سبعی (هفت تایی)، خلفی، باطنی، محمّره (سرخ جامگان) و مبیضه (سفیدجامگان) است. اسماعیلیه معتقدند پس از امام صادق(ع)، پسرش اسماعیل امام است. آنان مرگ اسماعیل را در زمان پدرش انکار کردند. اسماعیلیه بر این باورند که اسماعیل نخواهد مرد تا قیام کند و تمام زمین را زیر حکم و فرمان خویش درآورد. اسماعیل همان موعود و قائم است. زیرا امام صادق(ع) به امامت وی پس از خود اشاره کرده است. به کسانی که چنین اعتقادی دارند «اسماعیلیه خالصه» می‌گویند. «اسماعیل ابتدا به‌صورت جانشین امام مطرح بود اما چندی بعد طبق مصادر شیعه به جهت دچار شدن به برخی آلودگی‌ها و نیز به خاطر مرگش، قبل از رحلت امام صادق(ع)، عملاً از صورت جانشینی خارج شد اما کسانی امامت او را پذیرفتند و مرگ او را انکار کرده او را «مهدی» و «قائم» خواندند.^۱

اسماعیلیه در قرن سوم و چهارم در مصر با عنوان فاطمی‌ها موقعیت و حتی حکومت یافتند. در ایران نیز از قرن چهارم به بعد اسماعیلیه در ری، خراسان و آذربایجان و طبرستان صاحب پایگاه و جایگاه شدند و نمایندگان این مذهب با عنوان «داعی» به تبلیغات و نشر اندیشه‌های خود می‌پرداختند که از مشهورترین آن‌ها، ناصر خسرو شاعر مشهور قرن پنجم

^۱. تاریخ تشیع در ایران: ۲۰۱.

است. حسن صباح در اواخر قرن پنجم در الموت تشکیلات و سازمان پیچیده‌ای ایجاد کرد و پیروانش به قتل مخالفان می‌پرداختند که قتل خواجه نظام‌الملک با خنجر یکی از فدائیان اسماعیلی از آن جمله است. اسماعیلیه بیش از دیگر فرقه‌ها فعال، پیچیده و تأثیرگذار بوده است.

۳. مبارکیه

این فرقه نیز معتقدند پس از امام صادق (ع)، محمد پسر اسماعیل، امام است. مبارکیه معتقدند به هنگام زنده بودن اسماعیل، امامت به او تعلق داشت اما چون اسماعیل پیش از مرگ امام صادق درگذشته، امام صادق (ع) محمد بن اسماعیل را امام قرار داد و غیر از این نیز نباید می‌شد چون امامت از برادر به برادر به استثنای امام حسن و امام حسین (ع) نمی‌رسد و برادران اسماعیل، عبدالله و موسی از امامت حقی ندارند. رئیس این فرقه مبارک، غلام اسماعیل بن جعفر بود و در نتیجه به «مبارکیه» شهرت یافتند.^۱

۴. فطحیه

افطح یعنی پهن بودن پا یا سر. این فرقه معتقدند که پس از امام صادق (ع)، امامت به عبدالله بن جعفر افطح می‌رسد چون وی بزرگ‌ترین فرزند امام بوده است. آنان به این روایت امام صادق (ع)

^۱. فرق الشیعه: ص ۶۹

استناد می‌کنند که امامت به فرزند بزرگ‌تر می‌رسد. عبدالله را به سبب بزرگ بودن پا یا سر «افطح» می‌گفتند و در نتیجه پیروان وی «فطحیه» نامیده شدند.

۵. سمطیه (سمیطیه)

رهبر این فرقه شخصی بود به نام یحیی بن ابی‌المسیط (السمطیه، السیطیه یا المشیط و المشیطیه) و به همین سبب سمطیه نامیده شدند. آنان معتقد بودند که محمد بن جعفر(ع) فرزند امام صادق(ع)، پس از شهادت امام صادق(ع)، امام است.

وجود این فرقه‌ها جز جنگ فرقه‌ای، اختلافاتی را در خاندان امام کاظم(ع) دامن زده بود. حتی برخی برادران حضرت احمد بن موسی، دچار کژاندیشی‌ها و کج رفتاری‌هایی شدند که موجب آزار حضرت رضا(ع) را فراهم می‌آورد. زیدالنار از آن جمله بود. حتی عبدالله بن موسی مدعی امامت بود که گروهی پس از مراجعه به وی و طرح پرسش‌های متعدد، او را در پاسخ ناتوان یافتند و او را رها کردند.^۱

۶. احمدیه

گروهی پس از شهادت امام موسی کاظم(ع)، گرد خانه احمد بن

^۱ مناقب آل ابی‌طالب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۲۹

موسی حلقه زدند و با وی بیعت کردند.^۱ اما احمد بن موسی(ع) اعلام کرد که من در بیعت برادرم علی بن موسی الرضا(ع) هستم و همگان را دعوت کرد تا در بیعت امام رضا(ع) درآیند. حضرت احمد بن موسی(ع)، وفادار و پای بند به وصیت پدر بزرگوارش بود که هم به او و هم به امّ احمد و دیگر برادرانش درباره علی(ع) - امام رضا - وصیت کرده بود.

وصیت نامه امام و موضع احمد بن موسی(ع)

شیخ کلینی از یزید بن سلیط نقل کرده است که: وقتی ابو ابراهیم - امام موسی کاظم(ع) - وصیت می نمود، ابراهیم بن محمد جعفری و اسحاق بن محمد جعفری و اسحاق بن جعفر بن محمد و جعفر بن صالح و معاویه جعفری و یحیی بن الحسین بن زید بن علی و سعد بن عمران انصاری و محمد بن حارث انصاری و یزید بن سلیط انصاری و محمد بن جعفر بن سعد اسلمی را که نویسنده بعضی دیگر از وصایای حضرت بود - بر محتوای وصیت نامه شاهد گرفت به این که بر یگانگی خدا و شریک نداشتن او و بر رسالت حضرت محمد گواهی می دهد و این که بدون تردید قیامت آمدنی است و آنان که در قبرها آرمیده اند، محشور می شوند و زنده شدن پس از مرگ و وعده های

^۱ همان.

نیک خدا و محاسبه اعمال بندگان و دادگاه الهی و ایستادن در برابر آن، همه حق است و نیز آنچه بر پیامبر اسلام نازل شده و آنچه را که جبرئیل روح الامین آورده همه حق است و فرمود: من بر این باورها زندگی می‌کنم و با این باورها به استقبال مرگ می‌روم و به خواست خدا با همین باورها محشور می‌گردم.

سپس آنان را شاهد گرفت که این وصیت به خط من و نسخه برداری شده از وصیت جدم، حضرت امیرالمؤمنین علی و وصیت امام محمدبن علی است که حرف به حرف آمده است و وصیت امام صادق(ع) نیز مشابه آن است. من به فرزندم علی وصیت نمودم در اداره موقوفات و اموال و خدمتکاران و فرزندان صغیرم و نیز چنانچه علی (امام رضا) صلاح بداند و در حضور کسانی که نام می‌برم رشد و مصلحت تشخیص دهد و همکاری آنان را دوست بدارد و البته اگر نخواهد می‌تواند آنها را برکنار کند و آنان حقی ندارند، به ابراهیم و عباس و قاسم و اسماعیل و «احمد و أمّ احمد» نیز وصیت می‌کنم اما در هر حال رسیدگی به امور همسرانم فقط به عهده‌ی علی(ع) است، نه دیگران و همچنین ثلث موقوفات پدرم و ثلث خودم در اختیار اوست. هرگونه که صلاح می‌داند عمل کند اگر خواست بفروشد و یا هبه کند و یا بهل کند و یا به هرکه خواست صدقه دهد، چه به آنان که نام برده‌ام و یا نبرده‌ام، اختیار دارد.

او در مورد اموال و خانواده و فرزندان همچون خود من است؛ او حق دارد اگر خواست برادرانش را که در این نوشته نام برده‌ام نگه دارد و اگر نخواست می‌تواند آنان را بیرون کند، نه بر او سرزنش است و نه منعی. پس اگر خلاف آن چیزی را که امروز هستند احساس کرد و خواست آنان را محروم نماید حق دارد چه این‌که اگر یکی از آنان خواست خواهرش را شوهر دهد، بدون اجازهی او حق ندارد زیرا او به روابط زناشویی آگاه‌تر است. و هر حکومت و یا هر کس دیگر بخواهد علی را از اجرای این وصیت باز دارد و یا نسبت به هر چه و هر کس در این نوشته آمده است، مانعی برای او ایجاد کند از خدا و پیامبرش بیزار و خدا و پیامبر نیز از او بیزار است و لعنت و خشم خدا و لعنت لعنت‌کنندگان و فرشتگان مقرب و پیامبران و همه‌ی مؤمنان بر او باد و هیچ‌یک از سلاطین حق ندارد او را از آنچه می‌کند باز دارد. نه از جانب من بر عهده‌ی او (علی) چیزی است و نه کسی از فرزندانم از جانب من بر عهده‌ی او مالی طلبکار است. او در همه‌ی آنچه می‌گوید راستگوست، اگر کم کند خود می‌داند و اگر زیاد کند راست می‌گوید و این که نامی از دیگر فرزندانم همراه او بردم، تنها برای تکریم و احترام به آنان بود. مادر هریک از فرزندانم - کنیزی که فرزند دارند - بخواهد در خانه و پرده‌سرای خود بماند، هر آنچه در حیات من به او داده می‌شد

همچنان ادامه داشته باشد - اگر علی (ع) صلاح بداند - و هریک از آنان ازدواج نمود، حقی برای بازگشتن به خانه‌ی من ندارد. مگر اینکه علی (ع) جز این را مصلحت شمارد. دخترانم همین گونه‌اند. هیچ‌یک از برادران مادری و نه هیچ حاکم یا عمویی حق شوهر دادن دخترانم را بدون نظر و مشورت با علی (ع) ندارد و اگر کسی مخالفت کند، با حکم خدا و پیامبرش مخالفت کرده و با خدا و حاکمیت او به مبارزه برخاسته است. علی (ع) به روابط خانواده آشناتر است. اگر صلاح بداند شوی می‌دهد و اگر صلاح ندارد حق دارد. به دخترانم نیز همین وصیت را کرده‌ام و خدا را بر آن شاهد گرفته‌ام و علی و ام احمد هم شاهد بوده‌اند.

به جز آنان که یاد کرده و نام برده‌ام، کسی حق ندارد این وصیت‌نامه را باز نموده و محتوای آن را برملا کند. هرکه بدی کند به خودش کرده و هرکه نیکی نماید به خود نموده است و خداوند بر بندگانش ستمگر نیست و درود و صلوات خداوند بر محمد و اهل بیت او باد.

هیچ سلطانی حق ندارد مُهر از این نوشته بردارد و آن را باز کند و هرکه چنین کند لعنت خدا و خشم او و لعنت نفرین‌کنندگان و ملائکه‌ی مقربین و همه پیامبران و مسلمانان مؤمن بر او باد و جز او بر هر که این مُهر را باز کند همین لعنت باد. این وصیت را ابوابراهیم نوشت و مُهر نمود و شاهدان شهادت دادند. و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ

و علی آله!

از وصیت‌نامه تفضیلی و دقیق حضرت امام موسی کاظم (ع) چندین نکته به خوبی روشن می‌شود:

۱. اختیارات تام و کامل بعد از امام و ولایت بر اموال و میراث وی با حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بوده است.

۲. امام فرزندان خود را در باب اختیارات امام علی بن موسی الرضا (ع) و امامت او توجیه کرده است.

۳. تنها زنی که در هنگام نگارش، خوانش و مهر کردن وصیت‌نامه حاضر بوده است مادر حضرت احمد بن موسی (ع) - شاه‌چراغ - بوده است. امام دو بار نام امّ احمد (سعیده‌خاتون) و یک بار نام احمد را ذکر کرده است.

۴. ذکر نام دیگر فرزندان در هنگام وصیت و در وصیت‌نامه، به تعبیر خود امام موسی کاظم - از باب تکریم و تجلیل و احترام بوده است.

۵. شش نفر مستقیم در این وصیت‌نامه ذکر نام شده‌اند. ابراهیم، عباس، قاسم، اسماعیل، احمد و امّ احمد.

۶. امام اشاره کرده است جز آنان که یاد کرده‌ام و نام برده‌ام کسی

حق باز کردن وصیت‌نامه را ندارد و امّ احمد جزء نام‌های ذکر شده است.

تردیدی نیست که حضرت احمد بن موسی کاملاً با وصیت‌نامه آشنا بوده و مفاد و محتوای آن را مستقیم و غیرمستقیم دریافته است و می‌دانسته است که امام مفترض الطاعه و مختار حضرت علی‌بن موسی‌الرضا(ع) است و به همین سبب با صداقت و صفا و تقوا و اخلاص و معرفت تام هرگز خود را به‌عنوان جانشین و امام پس از شهادت پدر بزرگوارش معرفی و مطرح نکرده است.

اندیشه‌های انحرافی عصر احمد بن موسی(ع) در ایران

هنگامی که احمد بن موسی(ع)، همراه با سادات علوی عزم ایران کرد تا به محضر برادر بزرگوارش حضرت رضا(ع) برسد یا به سبب شنیدن خبر شهادت امام، با مأمون خلیفه‌ی عباسی قتال و جهاد کند، اندیشه‌های انحرافی فراوان در جای جای سرزمین ایران رواج و گسترش یافته بود. حضرت احمد بن موسی(ع) با شناخت دقیق و عمیق این انحرافات، همراهان خود را در یسیره و در طول راه آموزش داده بود تا با این تفکرات باطل و منحرف مبارزه کنند.

آموزه‌های حضرت احمد بن موسی منحصر به «دانش» نبود بلکه روش‌های رویارویی با این اندیشه‌ها را نیز آموزش داده بود.

مهم‌ترین کج‌اندیشی‌ها و باورهای نادرست در جامعه ایرانی عصر احمد بن موسی عبارت بودند از:

۱. اندیشه غُلُو (غُلَات)

شهرستانی در کتاب الممل و النحل درباره غُلَات می‌نویسد: «آنان کسانی هستند که درباره امامان خود به افراط گراییده آن‌گونه که آن‌ها را از حدّ خلقتی خود خارج کرده، نسبت الوهیت می‌دهند. وی چهارگونه اعتقاد را به‌عنوان عقاید غالی معرفی می‌کند. این چهار عقیده عبارت است از تشبیه، بداء، رجعت و تناسخ. او به خصوص اشاره می‌کند که همگی این فرقی بر مسئله تناسخ، اتفاق نظر دارند.

مسئله تجسیم و تشبیه نیز جزو عقاید مسلم غُلَات شمرده شده است. از یونس بن عبدالرحمان نقل شده است که اصلی‌ترین نکته‌ای که غُلَات بر آن اصرار دارند همین است که خداوند برای سایر انسان‌ها تجلی دارد و این در قیافه‌ی بشر خواهد بود تا بتواند با آن‌ها انس بگیرد. درواقع خداوند باطنی دارد که روح‌القدس است و ظاهری که در صورت انسان متجلی می‌شود. درباره عقیده‌ی بیان‌بن سمعان گفته شده: و زَعَمَ أَنَّ مَعْبُودَهُ عَلَى صُورَةِ إِنْسَانٍ عُضْوًا فَعَضْوًا^۱.

شهرستانی نخستین کسی را که منشأ تفکر غلوآمیز بوده عبدالله بن

^۱. تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان: ۱۴۳.

سبا معرفی می‌کند. برخی او را یهودی و از سرزمین یمن دانسته‌اند. نویسنده کتاب المقالات و الفرق او را اشعری مذهب و نام اصلی او را عبدالله بن وهب الراسبی الهمدانی می‌خواند^۱. غلو هرچند گواه محبت شدید است اما نشانه فقدان معرفت دقیق و عمیق دینی، به‌ویژه در درک و تبیین جایگاه ائمه‌ی اطهار(ع) است. البته نمی‌توان تقابل با دیدگاه‌های مخالفان اهل بیت که می‌کوشیدند منزلت و شأن اهل بیت را مخدوش و گاه مورد اهانت و وهن قرار دهند، در این میان نادیده گرفت. به تعبیر امیرالمؤمنین علی(ع) تأثیر منفی اهل غلو و میزان گمراهی آنان به اندازه همان کسانی است که در حق اهل بیت جفا روا داشتند و حق اهل بیت را نادیده گرفتند. *يُهْلِكُ فِي رَجُلَانِ؛ مَحَبَّ مَفْرُطٌ وَ بَاهِتٌ مَفْتَرٌ*^۲. (مَحَبِّ غَالٍ وَ مَبْغُضٌ قَالَ): دو تن نسبت به من تبهکارند و هلاک گردند، آن که دوستی و غُلُو، از حد گذرانند و دشمنی که در حق من یاوه و بیهوده گوید. پس عنصر دوم مؤثر در گرایش به غلو همین رویارویی با حرمت‌شکنان اهل بیت است.

سومین عنصر، روحیه‌ی اسطوره‌گرایی و بزرگ‌نمایی است که آن نیز در امر غُلُو بی‌تأثیر نبوده است. به نظر می‌رسد چهارمین عنصر را باید دیدن و شنیدن کرامات و کارهای خارق‌العاده دانست که توسط

^۱. المقالات و الفرق: ۲۰.

^۲. نهج البلاغه: حکمت ۴۶۹.

اصحاب و یاران نزدیک و مردم عادی مشاهده می‌شد و سپس بر زبان‌ها می‌افتاد و سپس با افزودن‌ها، زمینه‌ی غلوّ و حتی مقام الوهیت قائل شدن برای ائمه اطهار(ع) را فراهم می‌کرد.

حضرت احمد بن موسی در رسالت تبلیغی و ارشاد و روشننگری خویش باید با چنین نگرشی درگیر می‌شد و در عین نشان دادن پایگاه و جایگاه رفیع امام، با این اندیشه مبارزه می‌کرد و شأن و موقعیت «عبد» بودن و خلیفه‌اللهی و امامت ائمه را تبیین و تشریح کرد.

امروزه نیز یکی از آفات و آسیب‌ها - به‌ویژه در حوزه شعر دینی و مذهبی - همین غلوّ و مقام الهی قائل شدن برای حضرات معصومین(ع) است.

غلوّ، شیعه را به ورطه و پرتگاهی می‌کشاند و می‌کشاند که امت‌های گذشته مانند یهود و مسیح دچار آن شدند. امام سجاد(ع) می‌فرماید: شدت محبت گروهی از شیعیان ما نسبت به امامان باعث می‌شد تا آن‌ها را از حدّ خود فراتر ببرند، همان‌گونه که یهودیان و مسیحیان حضرت عُزیر (ارمیا) و عیسی(ع) را تا جایگاه پسری خدا بالا بردند.^۱ در میان غالیان فهم غلط از شفاعت نیز وجود داشته و دارد، به گونه‌ای که مخالفان شیعه همین موضوع را دستاویز تبلیغات علیه مذهب شیعه قرار دادند. غالیان بر این باور بودند که هرکس

۱. بحارالانوار، ج ۲۵: ۲۸۸، ح ۴۴

پیامبر و امام را شناخت هر کاری بکند مورد عفو و بخشش و شفاعت قرار می‌گیرد. وهابیت یکی از تکیه‌گاه‌های خود علیه شیعه را همین موضوع قرار داده است.

در عصر حضرت احمد بن موسی (ع)، در ایران و البته در جامعه مدینه و در دیگر مناطق جهان اسلام، رگه‌های تفکر غالی دیده می‌شد. حضرت احمد بن موسی (ع)، یاران و شیعیان را از مجالست و نشست و برخاست با غلات باز می‌داشت. امام صادق (ع) به مفضل فرموده بود: یا مفضل لا تقاعدوهم و لا تؤکلوهم و لا تشاربوهم و لا تُصافِحُوهم! ای مفضل با غلات همنشین مباش، همسفره با آنان و هم‌نوش و هم‌پیاله نشوی و با آنان مصافحه نکنی (دست ندهی).

عُلُوّ معمولاً سه گونه اتفاق می‌افتد. نخست عُلُوّ در ذات است یعنی مقام الوهیت و ربوبیت به انبیا و ائمه (ع) بخشیدن. دوم عُلُوّ در صفات است که صفات و ویژگی‌های مخصوص خدا را به انبیا و ائمه بخشیدن مانند خلقت جهان یا ادامه خلقت را به دست آنان دادن و غلو در فضائل مانند نسبت دادن صفات و فضایلی که با مبانی کلامی و روایی سازگار نباشد. شاید شکل چهارمی از عُلُوّ نیز بتوان قائل شد و آن نسبت دادن اعمال و رفتاری است که با استدلال‌های عقلی و علمی و تاریخی ناسازگار باشد مانند نسبت دادن یک میلیون

کشته به دست امام حسین در عاشورا که با زمان لازم برای این همه کشتن و با واقعیت تاریخی کوفه و جمعیت آن ناسازگار است. از وظایف خطیر احمد بن موسی (ع) و فرزندان صالح ائمه، جلوگیری و روشننگری در مقابل غلو و غالیان بوده است.

۲. اندیشه‌ی خارجی (خوارج)

زادگاه تفکر خارجی (خوارج) جنگ صفین است. پیروان این تفکر که علی آن‌ها را «مارقین» نامید، پس از قرآن بر نیزه کردن و مکر عمروعاص، به سبب سطحی‌نگری و فقدان معرفت دقیق و عمیق به امام، فریب خوردند و در مقابل علی صف‌آرایی کردند. شعار خوارج «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» بود که حضرت علی (ع) در مقابل این شعار فرمود: کلمه حق یُرَادُ بها الباطل^۱. خوارج بسیار تندرو و دارای دیدگاه‌های اعتقادی و سیاسی خاص بودند. آنان عمل را جزء ایمان می‌دانستند و ایمان بدون عمل را بی‌ارج و بی‌فایده می‌انگاشتند. هر گناهی - ولو به خطا و اشتباه - کُفْر می‌دانستند و مرتکب آن را کافر و قتل او را لازم می‌شمردند. آنان به تقیّه - در آغاز - اعتقادی نداشتند و علنی و آشکار عقاید خود را مطرح و با حکومت‌ها - به‌ویژه امویان و سپس عباسیان - ستیز و مبارزه داشتند.

^۱ نهج البلاغه: حکمت ۱۸۹

خوارج، مدعی بودند خداوند پیامبری را بر خواهد انگیخت که دین محمد(ص) را نسخ کند. کسی که این اندیشه را تبلیغ می‌کرد «میمون عجردی» بود که عقاید مجوسی داشت و فرقه‌ای به نام «میمونیه» را به وجود آورد. با اینکه علی(ع) در نهروان با آنان جنگید و جز اندکی از آنان باقی نماند اما اندک بازماندگان آنان همچنان علیه علی(ع) به توطئه و تحریک پرداختند و عبدالرحمان بن ملجم مرادی در نوزدهم ماه مبارک سال ۴۰ هجری در محراب کوفه امیر مؤمنان را به شهادت رساند.

خوارج در ایران فعالیت‌های گسترده‌ای داشته‌اند که در قرن دوم و سوم هجری، حضور آنان را در مناطق بسیاری از ایران مانند خوزستان، فارس، ایران مرکزی و اصفهان و حتی مناطق شمال ایران می‌یابیم.

ایرانیان گاه به سبب مخالفت با بنی‌امیه با خوارج همراهی و همدلی داشته‌اند. در تفکر خوارج بعدها، تفاوت‌ها و اختلافاتی به وجود آمد که منجر به پدید آمدن شاخه‌های فراوان شد که در دو قرن اول و دوم حداقل بیست فرقه و شاخه در این نحله‌ی فکری به وجود آمد. سفیران فکری اهل بیت از جمله حضرت احمد بن موسی(ع) در مدینه و هنگام آمدن به ایران با این تفکر مواجه و معارضه داشته‌اند.

۳. اندیشه‌ی ارجاء (مرجئه)

این تفکر و اندیشه نیز پرورده‌ی عصر اموی است. اندیشه‌ی مرجئه راه را برای جنایت، خیانت و گناه باز می‌کرد. واژه‌ی مرجئه را از دو ریشه دانسته‌اند، از ریشه‌ی رجاء و ارجاء. اگر واژه‌ی مرجئه را از ریشه رجاء بدانیم بدان معناست که انسان هرچه بدی و گناه و جنایت کند امید به رحمت و عفو الهی کافی است تا بخشیده شود و اگر از ریشه ارجاء به معنی تأخیر انداختن بدانیم بدان معناست که قضاوت در باب رفتار و اعمال افراد نادرست است چرا که باید قضاوت را به داور اصلی و قیامت موکول کرد. امروزه آنان که می‌گویند «دل باید پاک باشد» و با همین سخن هر رفتار خلافی را توجیه می‌کنند، در قلمرو و تفکر مرجئه‌ای زیست می‌کنند.

مرجئه معتقدند ایمان، همان باور قلبی و اقرار زبانی است بنابراین می‌توان در عین ایمان داشتن معصیت‌کار بود. حتی اگر کسی کُفر بگوید و بت پرستی کند و رفتارهای ضددینی داشته باشد اما اعتقاد قلبی داشته باشد، مشکلی ندارد. همه باید به مغفرت و رحمت الهی امیدوار باشند. برخی قاتلان کربلا با همین تفکر دست به قتل زدند و حلقه زدن گرد معاویه پس از شهادت علی (ع) با همین باور بود که «معاویه ظاهراً مؤمن است!»

برای برخی شفاعت و ابراز عشق و محبت نسبت به معصومین و

رستگار و اهل بهشت بودن علی‌رغم خیانت و گناه با همین تفکر همراه است.

باورمندان این تفکر به راحتی و سادگی ابزار حکومت‌های جائز می‌شدند و کارهای ناروا و گناه‌آلود خود را توجیه می‌کردند.

فسق و فجور و حریم‌شکنی و در کنار آن عبادات ظاهری، روش و منش مرجئه بود. ائمه‌ی اطهار و فرزندان صالح آنان با این تفکر به شدت مبارزه و مقابله داشتند و حضرت احمد بن موسی (ع) و دیگر فرزندان صالح موسی بن جعفر روشنگرانه، رویارویی این انحراف ایستادند و آن را تخطئه کردند.

۴. اندیشه جبری (اشعری)

اندیشه‌ی جبری تمام اعمال و رفتار انسان را به خدا منتسب می‌کند و مسئولیت همه‌ی اعمال - خوب و بد - را به عهده‌ی خداوند می‌داند. انسان، موجودی مجبور و فاقد قدرت و اراده و اختیار است. مروج تفکر جبر را باید حکومت اموی دانست. در مجلس یزید در شام، یزید کوشید تا با تبرئه‌ی خویش، همه رخدادهای کربلا را خواست خدا تلقی کند و با خواندن آیه‌ی «مالک الملک منّ تشاء و تنزع الملک منّ تشاء»^۱. چنین القا کند که هرچه

^۱. آل عمران، آیه ۷

در کربلا گذشته، خواست و اراده‌ی الهی بوده است. عیدالله زیاد نیز در کوفه از امام سجاد نامش را پرسید و امام پاسخ داد: علی! و عیدالله بلافاصله گفت: أَوَلَمْ يَقْتُلِ اللهُ عَلِيًّا؟ آیا خدا علی را نکشت و امام در پاسخی دندان‌شکنانه و عالمانه فرمود: كان لي اخٌ يُقال له عليّ الكُبرى مني قَتَلَهُ الناسُ برادر بزرگ‌تری به نام علی داشتم که مردم او را کشتند.^۱

معاویه در هنگام خلافت یزید و بیعت با او می‌گفت: إنَّ امرَ یزید قضاءٌ من القضاءِ و لیسَ لِقضاءِ الخیرةِ من امرهم^۲. حکومت یزید، قضا و حکمی از قضاها و خواسته‌های الهی است و در این زمینه هیچ کس را اختیاری نیست.

باور به جبر و نشر این اندیشه، جامعه را نه تنها برای پذیرش حکومت‌های جور آماده می‌کرد که روح قیام و مبارزه و ستیز با بیداد و ظلم را می‌خشکاند و تباہ می‌کرد. اعتراض به حاکم جائز، اعتراض به خدا تلقی می‌شد و چنین کسی «خارجی» و قتل او واجب شمرده می‌شد.

تفکر جبر در قرن چهارم توسط ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری (متولد سال ۲۶۰ در بصره)، با عنوان مذهب و مکتب اشعری (اشاعره)

^۱. ترجمة الامام الحسين: ۷۹

^۲. الامامة و السياسة، ج ۱: ۱۸۳ و ۱۸۷

در مناطق مختلف به ویژه بصره و بغداد رواج یافت. اشعری برای ترویج و تبلیغ دیدگاه‌های خود کتاب‌هایی نوشت که از آن جمله استحسان الخوض فی علم الکلام، مقالات الاسلامیین، الابانه عن اصول الدیانة و اللّمع فی الردّ علی اهل الزيغ و البدع را می‌توان نام بُرد.

اشعری در کتاب اللّمع و الابانه به رؤیت خداوند اشاره می‌کند و معتقد است خدا دیده می‌شود و برای رؤیت خداوند هیچ مانع عقلی وجود ندارد. البته این دیدن مانند دیدن دیگر اجسام نیست.

همین تفکر، زمینه‌ی به وجود آمدن تفکر مشبّهه و مجسمه شد. در تفکر مشبّهه خداوند به انسان تشبیه می‌شود و در تفکر مجسمه، خداوند دارای «جسم» است، در نتیجه حتی ویژگی‌های ظاهری خداوند نیز در این جریان فکری مطرح شده است.

تفکر جبری در عصر آمدن حضرت احمد بن موسی(ع) در ایران رواج یافته بود. پذیرش حکومت و حاکمان عباسی، و انقیاد و تسلیم در مقابل آنان علی‌رغم ظلم و جور، نیز باور به تجسم و شبیه بودن خداوند به انسان، در این دوره، در مناطقی از ایران ریشه دوانده بود و از برنامه‌های فرزندان امام موسی کاظم(ع) زدودن این تفکرات و روشنگری در برابر این انحرافات است.

پدر احمد بن موسی(ع) - امام موسی کاظم(ع) - در برابر پرسش‌های ابوحنیفه که رنگ و بوی اندیشه‌ی جبری مسلک دارند

پاسخ‌هایی دارد که گواه درگیر بودن نخبگان فکری جامعه در آن روزگار با اندیشه‌ی جبر است. ابوحنیفه از امام پرسید: جُعِلْتُ فِدَاكَ مِمَّنِ الْمَعْصِيَةُ؟ قربانت شوم گناه از کیست؟

امام به ابوحنیفه فرمود: بنشین تا پاسخ این پرسش را هم برایت بازگو کنم؛ این موضوع از سه حالت بیرون نیست:

۱. إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ اللَّهِ وَ لَيْسَتْ مِنْهُ - فلا ينبغي للربِّ أَنْ يُعَذِّبَ الْعَبْدَ عَلَى مَا لَا يَرْتَكِبُ. اگر بگوییم سرچشمه و عامل اصلی گناه خداوند است که چنین نیست زیرا شایسته‌ی پروردگار عادل و حکیم نیست که بنده‌اش را بر آنچه انجام نداده مجازات کند.

۲. وَ إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنْهُ وَ مِنَ الْعَبْدِ وَ لَيْسَتْ كَذَلِكَ فَلَا يَنْبَغِي لِلشَّرِيكَ الْقَوِي أَنْ يظْلَمَ الشَّرِيكَ الضَّعِيفَ. اگر گناه و معصیت به‌طور مشترک از خدا و بنده باشد که این‌طور نیست در آن صورت شایسته نیست شریک نیرومند به شریک ناتوان و ضعیف ستم کند (او را عذاب دهد).

۳. وَ إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْعَبْدِ وَ هِيَ مِنْهُ فَإِنَّ فَبَكَرَ وَ جُودَهُ وَ إِنْ عَاقَبَ فَبَذَنَ الْعَبْدِ وَ جَرِيرَتُهُ^۱. و اگر گناه از بنده باشد که

^۱. بحارلأنوار، ج ۴۸: ۱۱۴، تحف‌العقول: ۴۱۱، کافی، ج ۳: ۱۶، ح ۵

چنین است و از اوست، اگر خداوند ببخشد به جود و کرم و بزرگواریش عمل کرده است و اگر مجازات کند و عذاب دهد گناهکار به جرم و گناه خویش مجازات شده است.

باید پرسید آیا این گفت‌وگو و مشابه آن را حضرت احمدبن موسی نشنیده است؟ هرچند این رُخداد و گفت‌وگو میان امام موسی کاظم و ابوحنیفه در دورانی صورت گرفته که هنوز احمدبن موسی(ع) به دنیا نیامده بود اما چنین روایت و در زمان حیات احمدبن موسی چنین پرسش‌هایی با امام مطرح شده است. چنین پرسش‌هایی گواه حضور پرسش‌ها، شبهه‌ها و جریان فکری جبری در عصر حضرت احمدبن موسی(ع) است.

حضرت شاه‌چراغ، با پاسخ به این پرسش‌ها، تاریکی اندیشه‌ی جبر را می‌زدود و اندیشه زلال و ناب شیعی را که لاجبّر و لاتفویض بل امرٌ بین الامرین است تبلیغ می‌کرد.

۵. اندیشه تفویض (مفوضه) یا معتزلی

نقطه‌ی مقابل تفکر جبری، اندیشه‌ی معتزلی یا مفوضه است. مفوضه، باور به آزادی اراده‌ی انسان داشتند و اعمال انسان را به انسان منتسب می‌کردند نه به پروردگار.

واژه‌ی اعتزال به معنای کناره‌گیری و گوشه‌نشینی و دوری جستن

است و در اصطلاح به تفکر و مکتبی اطلاق می‌شود که واصل بن عطا (م ۱۳۱) به وجود آورد. نوبختی در فرق‌الشیعه دو گروه در تاریخ را نام می‌برد که به این نام نامیده شده‌اند. اولین گروه، گروهی هستند که پس از به خلافت رسیدن امیرالمؤمنین علی (ع)، از امام کناره‌گیری کردند و از جنگ و ستیز با وی پرهیز کردند که به همین سبب آنان را معتزله (اهل اعتزال) نامیدند. اسامه بن زید، سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه انصاری از آن جمله‌اند. برخی نیز معتقدند در جریان درگیری میان امام حسن (ع) و معاویه و پس از صلح امام با معاویه در خانه‌های خود نشستند و از هر دو کناره‌گیری کردند و به همین سبب معتزله نامیده شدند.^۱ اما چرا واصل بن عطا و پیروانش را معتزله می‌گویند اقوال مختلفی وجود دارد. مشهورترین آن است که واصل بن عطا در درس استادش حسن بصری درباره ایمان و کفر مرتکب گناه کبیره، به جدل و بحث پرداخت و سرانجام چون نظر استادش را نپذیرفت از او کناره گرفت و به اعتزال (معتزله) شهرت یافت.^۲

اصول فکری معتزله عبارت بود از: ۱. نفی تعلق صفات از ذات خداوند ۲. منزله بین‌المنزلتین یعنی مرتکبین گناه کبیره بین ایمان و

^۱. فرق‌الشیعه: حسن بن موسی نوبختی ص ۵

^۲. فخرالاسلام: احمد امین، ص ۳۰۰

کفر هستند ۳. اختیار و آزادی انسان یعنی خداوند انسان را به گناه مجبور نمی‌کند آن‌گاه آنان را مجازات کند و انسان در اعمال خویش آزاد و مختار است ۴. در نزاع عثمان با مخالفانش و امام علی(ع) با دشمنانش یکی حق و دیگری باطل است. البته معلوم نمی‌شد کدام حق و کدام باطل است. معتزله به شیعه بسیار نزدیک‌تر از اشاعره به شیعه بودند. آنان در آغاز با حکومت اموی مخالف بودند اما در دوره حکومت عباسی به حکومت نزدیک شدند و مأمون، معتصم و واثق سه خلیفه‌ی عباسی با آن‌ها ابراز موافقت کردند. معتزله با افکار و اندیشه‌های اشعری به دست مخالفت و مبارزه می‌کردند. معتزله به تدریج چنان قدرتی یافتند که مأمون به طرفداری از آن‌ها احمدبن حنبل را که برخلاف نظر معتزله معتقد بود که قرآن مخلوق و حادث نیست به زندان افکند.

در طول زمان، اصول فکری معتزله به پنج اصل توحید، عدل، وعد و وعید (پاداش و مجازات قیامت)، امر به معروف و نهی از منکر و منزله بین‌المنزلتین رسید.

به سبب حمایت مأمون از تفکر معتزلی، این اندیشه در ایران نیز رواج یافت و طرفدارانی یافت. علی‌رغم برخی قرابت‌ها، تفاوت‌ها و فاصله‌هایی که با اندیشه‌ی شیعی در تفکر معتزلی وجود داشت، نیاز به روشنگری و هدایت و ارشاد براساس تعالیم اهل بیت احساس

می شد که فرزندان موسی بن جعفر از جمله حضرت احمد بن موسی(ع) به این مهم نیز می پرداختند.

سایه‌ی اندیشه‌های تاریک دیگر چون باور به حلول و تناسخ، سحر و جادو، خرافه‌ها و انگاره‌های ناروا نسبت به دین، در میان مردم آن زمان رواج داشت که وظیفه مبلغان فرهنگ موسوی، مبارزه با این تفکرات باطله و انحرافی بود. اندکی درنگ در آموزه‌های امام موسی کاظم(ع) و نیز احتجاجات حضرت رضا(ع) ما را به این جریان‌ها و موج‌های فکری که گاه حکومت در گسترش آن‌ها سهم و نقش داشت، رهنمون می‌سازد.

حضرت احمد بن موسی(ع) که خود تربیت شده دامان موسوی و آشنا با معارف ناب اسلامی بود، ضمن شناخت عمیق و دقیق این نحله‌های فکری، با روش‌های مناسب به مبارزه با این انحرافات می‌پرداخت و با چراغ استدلال و محاجّه و مناظره، این لایه‌های تاریک و ظلمانی را از ذهن‌ها می‌زدود.

هجرت به ایران

سرزمین پهناور ایران، پناهگاه امن، پشتوانه‌ی مبارزات شیعی و مناسب‌ترین پایگاه در تبلیغ اسلام علوی و نشر معارف اهل بیت در پایان قرن اول تا قرن سوم برای سادات علوی بوده است.

گزارش‌های تاریخی گواه آن است که در دهه‌های نخستین قرن دوم هجری، جمعیت شیعیان در ایران چنان فزونی یافت که در سال ۱۲۱، در منطقه‌ی خراسان، مردم آشکارا تشیع خویش را بیان و جنایات بنی‌امیه درباره‌ی اهل بیت را مطرح می‌کردند.^۱

مسعودی برای نشان دادن گسترش و رشد فرهنگ شیعی در خراسان می‌گوید: «در سال ۱۲۵ هجری که یحیی بن زید در جوزجان کشته شد، مردم نام تمام اطفال ذکوری را که در این سال به دنیا آمدند یحیی گذاشتند»^۲

بیداد خلفای بنی‌امیه و پس از آن بنی‌عباس از انگیزه‌های دیگر مهاجرت خاندان پیامبر به ایران است. شکنجه، زندان، قتل، ویران کردن خانه‌ها، سوزاندن مزارع، قطع حقوق از بیت‌المال، تهمت و افترا و تحت تعقیب قرار دادن از اقداماتی بود که حکومت اموی و عباسی علیه شیعیان، صورت می‌گرفت و به کوچک‌ترین اتهام شیعی یا علوی و ترابی بودن، زندانی یا کشته می‌شدند. آن‌گونه که مسعودی در مروج‌الذهب آورده، حجاج بن یوسف ثقفی در طول بیست سال حکومت بر مسلمین تعداد مسلمانانی را که زندانی و شکنجه و کشته بود به یکصد و بیست هزار تن می‌رسید و اینان جز

۱. ابن‌واضح، احمد بن ابی‌یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲: ۳۲۶

۲. مسعودی، علی بن‌الحسین، مروج‌الذهب

آنانی بودند که در جنگ‌های کشته شده بودند. در زندان‌های حجاج، پنجاه هزار مرد و سی هزار زن زندانی بودند که شانزده هزار تن از آنان کاملاً برهنه بودند. در زندان‌های بی‌سقف او که مصون از گرما و سرما نبود هزاران زن و مرد چنان سیاه شدند که به شکل زنگیان درآمدند. حجاج جوانی را زندانی کرد. زمانی گذشت مادرش برای احوال‌پرسی آمد. وقتی او را دید نشناخت و گفت: این فرزند من نیست اما وقتی کم‌کم متوجه شد فرزند اوست، صیحه‌ای زد و بر حال بد فرزند چنان گریست که جان داد.^۱

چنین اوضاع دردناکی که در عصر عباسیان نیز ادامه یافت، خاندان علوی را که بیش از دیگران در معرض خطر بودند برمی‌انگیخت تا مناطق مختلف ایران را برای پناه و تبلیغ دین برگزینند و به‌صورت انفرادی و جمعی به این سرزمین هجرت کنند.

آمدن احمد بن موسی(ع) و همراهانش جز این دو عامل - اقبال ایرانیان و تهدید عباسیان - به عوامل دیگری نیز باز می‌گشت که مهم‌تر از همه آمدن به خراسان و دیدار حضرت علی‌بن موسی‌الرضا(ع) و حفاظت از آرمان و فرهنگ رضوی بود. احمد بن موسی(ع)، به خوبی با نیرنگ و دسیسه مأمون آشنا بود.

رواج اندیشه‌های انحرافی و رویارویی با آن‌ها از دیگر علل و

^۱ مروج الذهب، ج ۳: ۱۵۳

عوامل آمدن سادات علوی و از جمله حضرت احمد بن موسی(ع) به ایران است.

در این دوران به‌ویژه در آغاز قرن سوم که حضرت رضا(ع) توسط مأمون خلیفه عباسی به ایران آمد چندین جریان فکری مانند زیدیه، اسماعیلیه و واقفیه در حوزه‌ی تفکر شیعی و افکار الحادی و مادی از هند، یونان و روم رواج یافتند که مقابله با آن‌ها، مبلغانی ورزیده، اسلام‌شناس، شیعه‌شناس و آشنا با این تفکرات می‌طلبید. جلسات علمی و مناظرات حضرت رضا(ع)، با نمایندگان اندیشه‌های دینی و کلامی و متکلمان مسیحی، یهودی، صابئی، زردشتی و دیگر ادیان، گواه تنوع و تکثر فرقه‌ها در این روزگار است^۱.

حضرت احمد بن موسی(ع)، با این شناخت از وضعیت فرهنگی و فکری و اجتماعی ایران، از مدینه به قصد ایران حرکت کرد. او که دانش‌آموخته‌ی دامان پدر بزرگوارش امام موسی بن جعفر(ع) بود و سال‌ها در معارف قرآنی تأمل و تفحص و تمحص یافته بود با همراهانی که در یسیره نزد وی آموزش یافته بودند به سمت ایران حرکت کرد تا هم معارف و آموزه‌های ناب قرآنی و شیعی را نشر و گسترش دهد و هم از حریم رضوی دفاع کند و هم دسیسه‌ها و شیوه‌های مخوف و مزورانه حکومت مأمون را آشکار و برملا سازد.

^۱ خضری، احمد رضا، تشیع در تاریخ: ۱۹۷.

این حرکت باید، پنهان و پوشیده صورت می‌گرفت و دست کم آغاز حرکت از دید جاسوسان و گزارشگران دستگاه عباسی مخفی می‌ماند؛ چون مأمون، نگران حرکت سادات علوی بود و تجربه نشان داده بود که ایرانیان سریع و گسترده به حرکت و نهضت علویان لبیک می‌گویند و با آن‌ها همراه می‌شوند. یک بار هارون در سفر به مدینه امام موسی بن جعفر (ع) را تکریم و تجلیل کرد و هنگام بازگشت دویست دینار برای حضرت فرستاد، فرزندش مأمون اعتراض کرد و گفت: «تو به اشخاص عادی بیش از این فرستادی، ولی برای کسی که این همه احترام کردی فقط دویست دینار می‌فرستی؟ هارون گفت: «ای بی‌مادر! ساکت باشد. اگر آنچه را قبلاً گفته‌ام می‌فرستادم، از دست او در امان نخواهیم بود؛ زیرا او فردا با صدهزار شمشیر به دست از شیعیانش رودرروی ما خواهد ایستاد. بنابراین در فقر نگه داشتن این مرد و خانواده‌اش برای من و تواز توانمندی وی بهتر است»^۱.

آمدن احمد بن موسی (ع) به ایران

تعیین تاریخ دقیق آمدن حضرت احمد بن موسی (ع) و دیگر فرزندان حضرت به ایران بسیار دشوار است. آیا این سفر قبل از

^۱. تاریخ سیاسی تشیع: ۲۲۳ (به نقل از عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق: ۱۸۳)

شهادت حضرت رضا(ع) بوده است یا بعد از آن نیز نظرگاه‌های متفاوتی را می‌توان یافت.

در برخی منابع آمدن حضرت احمدبن موسی(ع) به ایران قبل از شهادت امام علی بن موسی الرضا(ع) بوده است. در بحارالانوار علامه مجلسی، آثارالعجم فرصت‌الدوله شیرازی و منابع متأخر چون تاریخ رویان اولیاءالله آملی و منتخب‌التواریخ محمدهاشم و ریحانه‌الادب میرزا محمدعلی مدرس و شب‌های پیشاور سلطان‌الواعظین شیرازی، آمدن حضرت احمدبن موسی(ع) و همراهانش را قبل از شهادت حضرت رضا(ع) و به اشتیاق زیارت امام ذکر کرده‌اند. اگر این نظرگاه را بپذیریم باید سال ۲۰۱ - ۲۰۲ را سال آمدن این کاروان عظیم به رهبری احمدبن موسی(ع) به ایران بدانیم. با قرائنی می‌توان دریافت که حسین بن موسی بن جعفر(ع)، ابراهیم بن موسی بن جعفر، میرمحمدبن موسی بن جعفر و دیگر خواهران و برادران و صدها تن از خاندان علوی جزء همسفران حضرت احمدبن موسی(ع) بوده‌اند. در آثارالعجم آمده است: و در عهد مأمون، اراده‌ی شیراز را فرموده که از آنجا به خراسان به خدمت برادر خود حضرت رضا علیه آلاف التحیة و الثناء رفته باشد.^۱

آنچه مسلم است این است که پیش از آمدن کاروان احمدبن

^۱. آثارالعجم: ۴۴۵

موسی(ع) و پیش از آوردن حضرت رضا(ع) به ایران، ایران، مورد توجه علویان بوده است. وجود مزار فرزندان امام سجاد و امام باقر(ع) در مناطقی از ایران از جمله مشهد اردهال نزدیک کاشان دلیل روشنی بر این مسئله است. در آن روزگاران پذیرش ایرانیان، روحیه‌ی حق‌خواهی و دیگر ویژگی‌های جغرافیایی سرزمین ایران به‌ویژه مناطق دیلم و مازندران باعث آمدن علویان به این سرزمین می‌شد. اما آمدن احمد بن موسی(ع) و دیگر فرزندان حضرت موسی بن جعفر هم احساس خطری بود که از جانب مأمون در قصد سوء به جان امام رضا بود، هم دیدار امام و هم نشر فرهنگ علوی در ایران بود.

دیدگاه دوم در باب زمان آمدن احمد بن موسی(ع) و کاروان فرزندان امام موسی کاظم(ع)، پس از شنیدن خبر شهادت حضرت رضا(ع) یعنی بعد از صفر سال ۲۰۳ هجری است. صاحبان این دیدگاه، بر این باورند که همین که خبر شهادت به مدینه رسید، احمد بن موسی(ع)، همراه بنی‌هاشم، دوستان و معتقدان به حقانیت اهل بیت، خشمگین و سوگوار از مدینه به سمت بصره و سپس ایران حرکت کردند و سرانجام در شیراز پس از نبردی سنگین و جنگ و گریز طولانی، خود و همراهانش به شهادت رسیدند. شیخ مفید در ارشاد، علامه سیدمحسن امینی در اعیان‌الشیعه و شیخ عباس

قمی در اللکنی و الالقاب بر این نظر و باورند.

برای رسیدن به نظرگاه درست به چند مسئله باید توجه داشت:

نخست آنکه سفر به ایران پیش از اینکه حضرت احمدبن موسی(ع) اقدام به این سفر کرده باشند بارها اتفاق افتاده است.

نکته دوم آنکه از خاندان حضرت موسی بن جعفر(ع) پیشتر کاروانی ۲۲ نفره به همراهی حضرت فاطمه معصومه(س) و هارون بن موسی(ع) به سمت خراسان آمده بودند. این کاروان قطعاً پیش از حرکت کاروان احمدبن موسی(ع) و در زمان حیات حضرت رضا(ع) و به احتمال قوی در سال ۲۰۱ هجری بوده است. دلیل روشن بر این موضوع، سفارش حضرت رضا(ع) به زیارت خواهر بزرگوارش و تعیین زیارت‌نامه (زیارت‌نامه مأثور) برای اوست^۱.

آمدن حضرت فاطمه معصومه(س)، به دعوت حضرت رضا(ع) طی نامه‌ای بوده که به مدینه ارسال کرده بود. برخی آمدن حضرت احمدبن موسی(ع) را نیز به سبب نامه‌ای می‌دانند که حضرت رضا(ع) برای وی به مدینه فرستاده بود.

حضرت معصومه(س)، از مدینه به مقصد مرو حرکت کرد و در ساوه، کاروان او و همراهانش مورد هجوم مأموران مأمون قرار

^۱ بحارلانوار، ج ۱۰۲ (چاپ جدید): ۲۶۵.

گرفتند. هارون بن موسی در این حمله مجروح شد و سپس، غافلگیرانه در سر سفره‌ی غذا به شهادت رسید و دیگر همراهان حضرت معصومه پراکنده شدند یا به شهادت رسیدند و خود حضرت به قم آمد و هفده روز بعد در قم وفات یافت یا به سبب مسموم شدن به شهادت رسید. همان‌گونه که اشاره شد سفارش حضرت رضا(ع) به سعد اشعری که قبر فاطمه بنت موسی بن جعفر را در قم زیارت کنید و زیارت همراه با معرفت به حق او، کسب بهشت است^۱، نشانه آمدن کاروان حضرت فاطمه معصومه(س)، پیش از کاروان حضرت احمد بن موسی(ع) است.

بررسی گزارش‌ها

بررسی گزارش‌های تاریخی در باب سفر احمد بن موسی(ع) معلوم می‌دارد که:

۱. این سفر قبل از شهادت حضرت رضا(ع) آغاز شده است. چون قبل از رسیدن به شیراز، خبر شهادت امام به حضرت احمد بن موسی(ع) و همراهان او داده می‌شود. شهادت امام رضا(ع) در پایان ماه صفر - دومین ماه سال قمری - سال ۲۰۳ رُخ داده است و همین گواه آن است که کاروان احمد بن

^۱. انوارالمشعین: ۴۹۱

- موسی(ع) قبل از سال ۲۰۳ به سمت ایران حرکت کرده است.
۲. معلوم می‌شود سفر انفرادی نبوده است. همراهی دو برادر - میرمحمد و میرحسین (سید علاءالدین حسین) و تعدادی دیگر از خاندان موسوی و شیعیان و دوستان اهل بیت که حداقل آنان را ۷۰۰ تن نوشته‌اند^۱، گواه آن است که ضرورت حرکت جمعی احساس می‌شده است.
۳. خبر شهادت حضرت علی بن موسی الرضا(ع)، در دو فرسنگی شیراز، دریافت شد. این خبر گویای آن است که از شهادت امام مدت زمان چندانی نگذشته است و ورود حضرت احمدبن موسی(ع) به منطقه فارس و حوالی شیراز، در حدود ماه‌های ربیع‌الاول و ربیع‌الثانی بوده است.
۴. جاسوسان حکومت، حرکت کاروان احمدبن موسی(ع) را به مأمون گزارش داده بودند و مأمون به تمام حکام خود دستور جلوگیری از حرکت کاروان - برگرداندن یا قتال - را صادر کرده بود؛ اما کاروان پیش از دریافت خبر از بصره و خوزستان گذشته بود و درست زمانی که به نزدیکی شیراز یعنی قریه‌ی خان‌زینان (هشت فرسنگی شیراز) می‌رسند، خبر شهادت امام دریافت می‌شود.

^۱. تذکره دلگشا: ۳، ۷، ۶۹

۵. شهادت حضرت احمد بن موسی(ع) و برادران و همراهانش در سال ۲۰۳ بوده است. اگر مجموع زمان شنیدن خبر و جنگیدن و ورود به شیراز را حداکثر چند ماه تصور کنیم به نظر می‌رسد ماه‌های جمادی‌الاول و جمادی‌الثانی خبر شهادت و در پی آن جنگ در نزدیکی شیراز و شهر شیراز رخ داده است.
۶. در این سفر رهبری کاروان با حضرت احمد بن موسی(ع) بوده است. از دعوت به رفتن یا ماندن و جنگیدن در منطقه کُشن معلوم می‌شود که او فرمانده بوده است.^۱

مسیر حرکت حضرت احمد بن موسی(ع)

نقطه‌ی عزیمت و حرکت احمد بن موسی(ع) و خویشاوندان و همراهان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد، مدینه یا بغداد. کدام محل عزیمت وی به سمت خراسان و سرانجام فارس شده است تنها به مدد قرائن و درنگ‌های تاریخی تا حدی روشن و مشخص می‌شود. اگر بغداد را آغاز حرکت بدانیم چند گمانه و احتمال فرا روی ما خواهد بود.

۱. هنگام شهادت امام موسی بن جعفر(ع) یعنی سال ۱۸۳ یعنی

^۱. بحر الانساب: ۱۴۶

۱۷ سال قبل از حرکت باید احمدبن موسی(ع) را در کنار پدر دانست که هیچ گزارش تاریخی مؤید این موضوع و بودن در بغداد حتی در سال‌های بعد نیست.

۲. با طرح خبر شهادت امام موسی بن جعفر(ع)، یعنی سال ۱۸۳ هم امام رضا(ع) در مدینه است و هم احمدبن موسی(ع)، چون مراجعه به منزل احمدبن موسی(ع) و بیعت کردن با وی و معرفی کردن حضرت علی بن موسی الرضا(ع) به عنوان امام توسط حضرت احمدبن موسی همه در مدینه گزارش شده است.

۳. گزارش‌ها گواه آن است که حضرت احمدبن موسی(ع) در منطقه یسیره مدینه حضور دارد و به کتابت کلام الله مشغول است و این سال‌ها نزدیک به همان سال ۲۰۰-۲۰۱ هجری و زمان حرکت است و معلوم می‌شود حضرت در بغداد نیست و در مدینه است.

۴. حضرت رضا(ع) در شب پیش از شهادت حضرت موسی بن جعفر(ع)، همانند شب‌های گذشته در منزل امّ احمد می‌خوابیده است و چون آن شب آخر - شب شهادت موسی بن جعفر(ع) - به رسم همیشگی در منزل ام احمد استراحت نکرد معلوم شد که امام کاظم به شهادت رسیده

است و همه این وقایع در مدینه بوده است.

۵. هیچ مأخذی به رفتن حضرت احمد بن موسی(ع) به بغداد اشاره نکرده است. جز آنکه حرکت به سمت ایران را از طریق بغداد بدانیم و چون حضرت برای آمدن به ایران از بصره گذشته است، برخی تصور کرده‌اند نقطه عزیمت و حرکت بغداد بوده است. بنابراین می‌توان پذیرفت که حضرت احمد بن موسی از مدینه کوتاه‌ترین راه را به سمت ایران، یعنی آمدن به بصره و سپس خوزستان و سرانجام فارس را برگزیده است.

منازل و مراحل سفر به ایران

مدینه، شهر یادها و خاطره‌ها، شهر پیامبر، زادگاه ائمه‌ی اطهار، نقطه‌ی عزیمت و حرکت کاروان فرزندان موسی بن جعفر(ع) و یاران و خویشاوندان حضرت احمد بن موسی(ع) است. رهبری کاروان را به اعتبار مقام و منزلت و نیز بزرگتر بودن به نسبت دیگر برادران، حضرت احمد بن موسی(ع) عهده‌دار بودند.

قرارگاه کاروان و میعادگاه و مرکز تجمع، روضه‌ی منوره‌ی نبوی بوده است. همان جایی که در شب بیست و هشتم رجب سال ۶۰ هجری کاروان حسین(ع) از آنجا هجرت کرد. همان جایی که حضرت علی بن موسی الرضا(ع) با فرزند و خانواده‌اش برای آمدن به

ایران وداع کرد.

دو سال از وداع حضرت علی بن موسی الرضا(ع) گذشته بود و اینک در سال ۲۰۲ نوبت وداع حضرت احمد بن موسی و برادران و خویشاوندان و دوستانش فرا رسیده بود. حلقه‌زدگان گرداگرد مضجع پیامبر اشک می‌ریختند و با روضه نبوی وداع می‌کردند.

نخستین منزل - منزل مشترک میان هجرت امام رضا(ع) و احمد بن موسی(ع) - منزل رکابه یا رکابیه بوده است. این منزل همان است که پیامبر بزرگوار اسلام در غزوه تبوک از آن گذشته بود. درباره رکابیه نوشته‌اند: اسم موضع علی بعد عشره امیال من المدینه من عرج و هی عقبه غایه الصعوبه عند الطلوع علیها و بجانب هذه العقبه عائر قد مرّ النبی عند ما هاجر من هذه العقبه^۱. رکابیه ده میل از مدینه فاصله داشته است و دارای گردنه‌ای صعب‌العبور بوده است.

در این هنگام تعداد یاران و همراهان محدود و معدود بوده است. با عبور از رکابیه و سپس طرف در ۲۵ میلی مدینه و بطن نخله - دو روز فاصله با مدینه و عناب و عیون و گذر از ۱۸ منزل به بصره رسیدند. پیش از رسیدن احمد بن موسی(ع) به بصره، این شهر توسط برادرش زید بن موسی(ع) به آتش کشیده شده بود^۲.

^۱. مرآة الحرمین الشریفین و جزیره العرب، ج ۴: ۹۰۹-۹۰۱

^۲. مهاجران موسوی: ۱۱۹

زید بن موسی برادر امام رضا(ع) بود اما رفتار و منش او نه تنها مورد تأیید امام نبود که خشم و نفرت امام را برانگیخته بود. زید شهر بصره را در سال ۱۹۹ به آتش کشیده بود.

منازل راه از مدینه تا فارس

۱. رکابیه ۲. طَرْف ۳. سَقْرَه ۴. بطن النخل ۵. مکحولین ۶. حصین ۷. عیله ۸. محدث ۹. عناب ۱۰. عیون ۱۱. نِباَج ۱۲. شمینه ۱۳. ینسوعه ۱۴. ذات العشر ۱۵. ماویه ۱۶. جعفر ابی موسی ۱۷. خرّجا ۱۸. شجی ۱۹. رحیل ۲۰. حفیر ۲۱. منحشانیه ۲۲. بصره ۲۳. اهواز طریق شلمچه ۲۴. آرجان (بهبهان) ۲۵. منطقه یاسوج ۲۶. فزوک ۲۷. حبس ۲۸. گنبد ملغان ۲۹. کُشَن ۳۰. شیراز

بخش عمده‌ای از این منازل فاصله میان مدینه تا عراق است. مسیر حرکت در ایران به سمت فارس از پیل اربق در حوالی رود مسرقان به سمت سنبل بوده که از آنجا به سرزمین فارس و بهبهان وارد می‌شده‌اند.

در آن روزگار بخش‌هایی از خوزستان و سواحل دریای عمان و نیز آرجان (بهبهان)، رکن غربی استان فارس محسوب می‌شده‌اند. پیش از ورود حضرت سید میراحمد بن موسی(ع) به فارس در حدود سال ۱۹۹، اسماعیل بن موسی بن جعفر(ع)، در قیام ابن طباطبا و

ابوالسرایا، موفق به حاکمیت بر فارس شده بود^۱. بنابراین فارس، پیش از حضور احمدبن موسی(ع)، با خاندان و فرزندان موسی بن جعفر آشنایی داشته و آرا و اندیشه‌های شیعی به گوش مردم این دیار رسیده است.

مأمون خلیفه عباسی از حرکت حضرت احمدبن موسی(ع) مطلع شده بود و دستور جلوگیری و جنگ با وی را صادر کرده بود. اما فرمان هنگامی به والیان و حاکمان شهرها می‌رسید که احمدبن موسی(ع) و همراهان از آن شهر گذشته بودند.

حضرت احمدبن موسی(ع) از بصره به اهواز آمد. این مسیر دارای هفت منزل و ۳۶ فرسنگ فاصله بود و عمدتاً مسیر آبی بود. عبور از اروند و آمدن به اهواز، در حقیقت طی کردن همان مسیری بود که دو سال پیش، برادر بزرگوارش امام علی بن موسی الرضا(ع) طی کرده بود.

حضرت احمدبن موسی چه قدر در اهواز درنگ داشته‌اند معلوم نیست. به نظر می‌رسد در خوزستان با استقبال مواجه شده و درنگ کوتاهی داشته‌اند و سپس از اهواز با گذشتن از پل اربق در حوالی رود مسرقان به ارجان (بهبهان) و سرانجام به سمت فارس حرکت

^۱ مروج الذهب، ج ۲: ۴۴۲، تاریخ یعقوبی، ج ۲: ۴۲۶، مقاتل الطالبیین: ۴۷۵-۴۹۷

کرده‌اند.^۱

ارّجان (بهبهان)، توقفگاه حضرت علی بن موسی الرضا(ع) نیز بوده است. حضرت احمد بن موسی(ع) با عبور از بهبهان و آمدن به گنبد مُلغان و سرانجام گُشن به سمت شیراز حرکت کرده است. فاصله ارّجان تا شیراز بیش از ۲۷ فرسنگ است.^۲

پذیرفتن سیر حرکت حضرت احمد بن موسی(ع) از مدینه به بصره و اهواز و ارّجان (بهبهان) و سرانجام فارس به سبب کوتاه‌تر بودن مسیر و نیز عبورگاه برادرش حضرت رضا(ع) پذیرفتنی‌تر است و حرکت از بغداد و درگیری در قم و ری چندان با واقعیت تاریخی حرکت آن حضرت سازگار نیست.

در این راه طولانی و سفر بزرگ، لحظه به لحظه بوی خطر به مشام می‌رسید. مأمون که سخت نگران قیام و حرکت علویان بود و تجربه‌های فراوان از مبارزات علویون در مدینه، بغداد، بصره و جای جای ایران داشت، دستور داده بود که مانع حرکت این کاروان شوند. کاروان احمد بن موسی(ع) اما با شتاب و بی‌هراس پیش می‌رفت.

نکته‌ی مهم در این حرکت آن است که احمد بن موسی(ع) هشیارانه و زیرکانه، مسیری را برگزید که پیش‌تر برادرش حضرت

^۱. مهاجران موسوی: ۱۲۰.

^۲. همان، ۱۲۴.

امام علی بن موسی الرضا(ع) برگزیده بود. در این مسیر مشتاقان و عاشقان و باورمندان که به یمن و برکت حرکت و کرامات رضوی، آماده قیام و همراهی بودند، به کاروان می پیوستند و همراه می شدند. اینکه به اختلاف همراهان را دو هزار، سه هزار و یا پانزده هزار نفر نوشته‌اند از همین جا ناشی می شود.

از خاندان موسوی (موسی بن جعفر) چه کسانی همراه حضرت احمدبن موسی(ع) بودند. جز چند تن مانند سیدمیرمحمد عابد و حسین بن موسی (سیدعلاءالدین حسین) نام دیگران ذکر نشده است؛ اما مزار فضل بن موسی در جهرم، مزار علی بن حمزه بن موسی بن جعفر^۱ در شیراز گواه همزمانی و همراهی با این کاروان است.

فضل بن موسی برادر میرعلاءالدین حسین است که با برادرشان سلیمان از یک مادر بودند. از برادران دیگر حضرت احمدبن موسی مانند عبدالله، اسحاق، عبیدالله و زید که همگی از یک مادر بوده‌اند نیز حضرت احمدبن موسی را همراهی کرده‌اند. برخی از دختران حضرت موسی بن جعفر نیز با این کاروان همراه بوده‌اند.

معلوم است بعدها به ضرورت و اضطرار و خطر درگیری برخی از

^۱. مزار پدر علی بن حمزه، یعنی حمزه بن موسی الکاظم در کنار مزار حضرت عبدالعظیم حسنی در ری است. حضرت عبدالعظیم حسنی به زیارت او می رفت و او را فرزند موسی بن جعفر معرفی می کرد. (هدیه الزائرین، شیخ عباس قمی، ۴۴۰)

همراهان کاروان به جاهای دیگر پناه برده و گریخته‌اند. آیا حسین بن موسی‌الکاظم که اینک مزار او در منطقه طبس است و از راویان حدیث محسوب می‌شود یکی از همین همسفران نیست که در منطقه طبس آمده و در هیئت مبلغ دینی، ارشاد و روشنگری کرده و سپس به دست کارگزاران و مأموران عباسی به شهادت رسیده است؟

کاروان، روزبه‌روز مجهزتر، انبوه‌تر و در اوج هیجان و استقبال عمومی پیشتر می‌رفت. هنوز خبر شهادت امام مظلوم و غریب به کاروان نرسیده بود که به منطقه کُشن - نه کیلومتری شهر شیراز - رسیدند.

حماسه‌ی کُشن

حدود دو فرسنگی شیراز، لشکر انبوه قتلغ خان - حاکم جنگاور، توانمند و سنگدل حکومت عباسی - مقابل کاروان حضرت احمد بن موسی اردو زد.

قتلغ خان از جانب مأمون، دستور مکتوب داشت که: در هر کجا قافله بنی‌هاشم را یافتند، مانع حرکت و پیش‌روی آنان شوند و آنان را به مدینه بازگردانند یا مقتول کنند (به قتل برسانند)^۱.

^۱. بحرالانساب (چاپ بمبئی): ۱۴۶۰

قتلغ خان (قتلغ شاه) نخست برای حضرت احمدبن موسی، پیام فرستاد که کاروان باید به مدینه باز گردد. حضرت برای قتلغ خان پیام فرستاد که: «اولاً از این سفر جز دیدار برادر بزرگمان حضرت رضا(ع)، قصدی نداریم. ثانیاً ما بدون استیذان و اجازه نیامده‌ایم و از شخص خلیفه اجازه‌نامه داریم و به فرمان او آمده‌ایم.»

قتلغ خان پاسخ فرستاد که: «امر و فرمان است که من از حرکت شما ممانعت و جلوگیری کنم و ممکن است به اقتضای موقعیت، امر ثانوی صادر شده باشد که باید اجرا گردد»^۱.

صحنه‌ای همچون عاشورا در شُرف تکوین بود. حضرت سیدامیراحمد، یاران را گرد آورد. آن‌سو لشکر خونخوار و تبه‌کار قتلغ خان بود و این‌سو خانواده و یاران و همراهان پاکباز و شیفته و دلیر و مجاهد.

نبرد سه‌روزه

سپاه همراه حضرت احمدبن موسی(ع) آماده نبرد شدند. دیدن چهره‌ی آرام، مصمم و قامت بشکوه و استوار فرمانده رشید و غیور جان‌ها را از شجاعت و ایمان لبریز می‌کرد. احمدبن موسی با صدایی

^۱. شب‌های پیشاور: ۱۱۷

که شوکت آذرخش و طوفان داشت، یاران را به مقاومت و مجاهدت و شهادت خواند. از عاشورا گفت. از ذلت‌ناپذیری و عزت‌خواهی صحابه‌ی حسین (ع) و از بهشت که برای پاکبازان مجاهد و عاشق، آغوش گشوده است. حضرت امیراحمد فرمود: ما آغازگر جنگ نخواهیم بود اما رویاروی بیدادگران سستی و رخوت و عقب‌نشینی نمی‌شناسیم.

ناگهان تیرباران سپاه قتلغ خان آغاز شد. مردان از جان گذشته و صفوف چون کوه استوار گُشن به پاسخ پرداختند. فشافش تیرها بود و چکاکچک شمشیرها. در فراز و فرود نیزه‌ها و کوبش گرزها و جزر و مد داس‌های مرگ، سر بود که بر خاک می‌افتاد، دست بود که در فضا پرواز می‌کرد و اسب بود که بر خاک می‌غلتید. میدان ارغوان بود و آسمان گم شده در غبار. سه روز گُشن غرقه در غریو مردان و غبار و خون و مرگ و مبارزه بود. کم‌کم سپاه قتلغ خان، شکسته و سرشکسته پا به فرار گذاشت و عقب نشست. یاران و صحابه پاک و پاکباز به تعقیب سپاه انبوه و تارومار شده پرداختند.

گُشن لبریز تن‌های بر خاک افتاده. برخی از یاران امیراحمدبن موسی نیز به شهادت رسیده بودند. گروهی نیز زخمی و مجروح از صحنه‌ی کارزار بیرون آورده شدند. سپاه قتلغ خان تا سه فرهنگ عقب نشست و هراسان و پریشان به دروازه‌های شهر پناه برد و در

حصار پناه گرفت.

حضرت احمدبن موسی، بر یاران شهید که بیش از سیصد تن بودند نماز گزارد و به خاک سپرد^۱. کربلا تداعی شده بود. دوستان عاشق و چند تن از خاندان بنی‌هاشم مظلومانه و غریبانه در قتلگاه گشمن مدفون شدند و حضرت احمدبن موسی(ع) سوگووار و داغدار یاوران وفادار خویش گشت.

نیرنگ به میدان می‌آید

حضرت امیراحمدبن موسی، در سه نبرد پیایی، در سه روز، پیروز و سرافراز میدان بود. رشادت و شجاعت امیراحمد و دیگر دلاوران رشید خاندان موسوی و فداکاری و پاکبازی یاران، هراس و وحشت در قلب دشمن آفریده بود. قتلغ خان، پس از این شکست‌های متوالی، افسران و فرماندهان سپاه را جمع کرد و چاره خواست. همگان گفتند نبرد رویاروی چندان کارساز نیست. باید به نیرنگ نظامی پناه ببریم. گروه‌هایی کارآزموده و رزم‌دیده و چالاک را به جنگ و گریز گسیل باید کرد تا آرام آرام سپاه احمدبن موسی(ع) را به داخل شهر بکشانیم و آن‌گاه که وارد شهر شدند دروازه‌های شهر را ببندیم و با کمین‌هایی که در گذرگاه‌ها تعبیه کرده‌ایم کار یاران

^۱. بحر الانساب: ۱۴۷

احمد بن موسی را تمام کنیم.

خدعه و نیرنگ دشمن کارساز شد. گروه‌های جنگاور و نبردآزموده سپاه قتلغ خان، بر سپاه حضرت احمد بن موسی (ع) تاختند و آن‌گاه وانمود می‌کردند که شکست خورده‌اند. یاران و سپاه حضرت احمد بن موسی به تعقیب آنان می‌پرداختند و کم‌کم به دروازه‌های شهر نزدیک شدند. اندک اندک سپاه حضرت وارد دروازه‌های شهر شدند. با ورود آخرین سربازان و یاران و هم‌زمان احمد بن موسی (ع)، دروازه‌های شهر بسته شد. از کمینگاه‌ها تیر بود که می‌بارید سنگ بود که سرها را نشانه می‌رفت و ناگهان سیل شمشیرداران و نیزه‌افکنان بود که از کمینگاه بیرون می‌آمدند و بر یاران محاصره شده حضرت می‌تاختند.

به سبب بسته شدن دروازه‌ها، امکان یاری و پشتیبانی نیز نبود. سپاه احمد بن موسی (ع) لحظه به لحظه اندک‌تر می‌شد. شیراز، کربلای نهضت رضوی شد و از سپیده‌دمان تا شامگاه، عاشورای یاران احمد بن موسی (ع). طنین تکبیر کم‌کم خاموش می‌شد و شعار یا محمد که شعار عاشورا بود، در حنجره‌ی بلیغ یاران به تیغ و خنجر سپرده می‌شد.

انصار غیور احمدی یک یک بر خاک می‌افتادند یا در گریز از صحنه و قتلگاه دستگیر می‌شدند و جلّادان سپاه قتلغ خان بی‌رحمانه

و سنگدلانه آنان را سر می‌بریدند. اینک در فاصله‌های اندک، تن‌های افتاده بر خاک و در دست قساوت ظالمان سرهای گلگون و خونین قرار گرفته بود.

احمد بن موسی، تنها شده بود. غربت و تنهایی مسلم‌بن عقیل تداعی می‌شد. سردار بی‌سپاه همچنان می‌جنگید و سرها به سبکی پرها در فضا پراکنده می‌شد. در غریبستان شیراز، برادران رشیدش نیز به شهادت رسیده بودند. گزارش این روز را در تاریخ چنین ثبت و ضبط کرده‌اند:

«روز دیگر آن حضرت مقرر فرمود باقی‌مانده‌ی همراهان کوچ کرده و پشت دروازه‌ی شیراز خیمه بر پا سازند. قتلغ خان که این بدانست با امرای سپاهی جلسه‌ی مشورتی فراهم ساخت که با محاربه حریف هاشمیان نخواهیم شد مگر اینکه نیرنگ و خدع‌های اندیشیم و با فریب مغلوبشان سازیم و پیشنهاد نمودند که داخل شهر سربازان زبده‌ی مهیای جدال باشند و عده‌ای قلیل بیرون شهر به مقابله‌ی ایشان فرستیم و درهای دروازه نیز باز بگذاریم. آن‌گاه که سادات بنی‌فاطمه که تا این موقع غلبه با ایشان بوده است بر سپاهیان ما حمله‌ور شوند، لشکریان خود را بفرماییم همگی رو به فرار نهاده از نقاط مختلف وارد شهر گشته، حریف زورمند و غالب را به درون شهر کشانند؛ اولاً آن‌ها را متفرق و میدان جدال را بزرگ و وسیع

سازند، ثانیاً دسته‌جات سربازان جنگ آزموده که بر هر گذر مأمور داریم کار سادات بنی‌هاشم را ساخته، همگی را در موانع مختلف مقتول سازند.

این رأی را همگی پسندیدند و چنان کردند که قتلغ گفته بود و چون رأی مذکور به مرحله‌ی اجرا و عمل رسید امامزادگان داخل شهر شیراز شدند و طایفه‌ی کفّار دست به تطاول و تعدّی گشودند و هر یک از ایشان را به وضعی در موضعی شهید ساختند. در نتیجه حضرت سیدمیراحمد یگه و تنها در میدان انبوهی از دشمن روی به وسط شهر شیراز آورد.^۱

با این ترفند و نیرنگ نظامی، همه یاران سیدمیراحمد که احتمالاً در این موقعیت چند هزار تن بودند همگی به طرز فجیع و ناجوانمردانه‌ای به شهادت رسیدند که گستردگی، پراکندگی و فراوانی مزارها در شیراز ریشه در همین وسعت میدان نبرد و فرار و شهادت یا دستگیری و شهادت یاران دارد.

شهادت حضرت سید میراحمد بن موسی (ع)

احمد بن موسی (ع) با تیغ جان شکار می‌جنگید و در

^۱ هدیه احمدیه: ۱۶ (به نقل از کتاب مهاجران موسوی، جلیل عرفان‌منش: ۱۳۵)

جست‌وجوی پناهگاهی بود. اندک یاران کنار او که به احتمال بسیار برادرانش میر سیدمحمد و میرسیدحسین بودند نیز به شهادت رسیدند. سرانجام تنها یا با چند تن از همراهان، به خانه‌ای رسیدند و پنهان شدند. اما دیری نپایید که جاسوسان و خبرچینان به مخفیگاه دست یافتند. احمدبن موسی (ع) وقتی چنین دید زره بر تن و شمشیر در کف بیرون آمد و یک‌تنه با انبوه سپاه قتلغ خان که به درون خانه نفوذ کرده بودند جنگید. این خانه در محله سرڈژک (محله دزدک) یا در محله بازار مرغ یا در سوق‌المغازان بود به درستی روشن نیست.

خون از بدن فرزند غیور موسی بن جعفر می‌جوشید. تشنگی رمق از او رבוده بود. یاد عطش عاشورا، چشم‌هایش را بارانی کرده بود. گاه تکبیر، گاه یا محمد و گاه یا حسین می‌گفت. ابوالفضل نهضت رضوی می‌جنگید و امان نمی‌پذیرفت. ناگهان برق شمشیری از پشت سر بر فرقه‌ش نشست که تا ابرو را شکافت.^۱ اینک حلقه‌ی محاصره تنگ‌تر می‌شد و گستاخان بی‌شرم سپاه قتلغ خان در شهادت او حریص‌تر می‌شدند. گودال قتلگاه کربلا یا بازار کوفه‌ی مسلم‌بن عقیل تکرار و تداعی می‌شد. باران سنگ و تیر و نیزه باریدن گرفته بود. نیزه‌ای بر پهلو، تیری بر شانه، سنگی بر پیشانی و شمشیری بر دست‌ها و امیراحمد همچنان در نبرد....

^۱ همان: ۱۷

خون بر چشم‌ها دویده بود. اندک اندک آخرین رمق‌ها در عطش و زخم، غروب می‌کرد، هلهله‌ی دشمن برخاسته بود. در عاشورای شیراز، در کربلای دوباره تاریخ، ۱۴۲ سال پس از عاشورای حسینی، شهیدی دیگر بر خاک می‌خفت. خانه، گلگون از خون احمدبن موسی بود و شیراز به یمن خون این شهید و برادرانش میر سیدمحمد و میر سیدحسین ارض طیه شد. طبتم و طابت الارض التی فیها دفتتم.

کشف مزار

کشف مزار حضرت میر سیداحمدبن موسی در هاله‌ای از افسانه و اسطوره قرار گرفته است. شبیه همین افسانه و اسطوره را در دیگر شهرهای ایران و پیدایی مزار فرزندان اهل بیت می‌توان یافت. عمر بسیاری از این داستان‌ها و خیال‌پردازی‌ها به یکی دو قرن اخیر باز می‌گردد و معلوم است که کشف حقیقت از لابه‌لای این داستان‌ها و افسانه‌های شگفت کاری بسیار دشوار است؛ به‌ویژه آنکه خود این داستان‌ها شباهت‌ها و تفاوت‌های فراوان با هم دارند.

آنچه در این میان شگفت و تأمل‌آور است، پنهان و ناشناخته بودن مزار در حدود دست‌کم دو قرن است. اگر یافتن مزار را در عصر امیرعبدالدوله دیلمی (م ۳۷۳ ق) بدانیم حدود ۱۷۰ سال بعد از

شهادت شهید میرسیداحمد است و اگر در عصر اتابکان و دوره حکومت وزیر امیر مقرب‌الدین مسعودبن بدر (درگذشته ۶۶۵ ق) بدانیم حدود ۳۶۰ سال پس از شهادت خواهد بود. آنچه در این باره در منابع تاریخی می‌توان یافت به قرن چهارم هجری باز می‌گردد که در کتبی مانند کنزالانساب (۱۳۰۲ ق)، آثار الاحمدیه (۱۳۲۳ ق) و بحرالانساب یا ریاض الانساب و مجمع‌العقاب (۱۳۳۵ ق) نقل شده است.^۱

یافتن مزار در عصر امیر عضدالدوله دیلمی را به گزارش و هدایت پیرزنی منسوب می‌کنند که در شیراز در کنار تلّ خاکی، خانه‌ای داشت. این پیرزن هر شب جمعه در یک‌سوم پایانی شب، نوری خیره‌کننده و شگفت می‌یافت که از همان تلّ خاک به سمت آسمان قامت می‌کشید. موضوع را به امیر عضدالدوله گزارش داد. اطرافیان، گزارش پیرزن را وهم و خیال انگاشتند اما امیر عضدالدوله خود شخصاً و ناشناخته به خانه‌ی پیرزن رفت و از وی خواست به محض رؤیت نور او را بیدار کند. پیرزن به محض دیدن نور بر بالین امیر عضدالدوله رفت و با شوق و هیجان و شادمانی سه بار فریاد کشید: شاه، چراغ! شاه چراغ! شاه، چراغ! و همین سبب شد که پس از کشف و ساختن مزار، سید میراحمد را شاهچراغ بگویند.

^۱. چلچراغ شیراز: ۱۹۷ - ۱۹۸

نویسنده پژوهشگر و ژرف‌کاو کتاب چلچراغ شیراز با تبیین و تحلیل دقیق این گزارش‌ها، انتساب این کشف و یابش مزار را در عصر امیر عضدالدوله به همراهی شیخ کبیر (شیخ خفیف‌الدین) مورد تردید قرار داده است.^۱

دیدگاه دوم کشف مدفن و مزار حضرت احمد بن موسی (ع) را در زمان وزیر اتابکان امیر مقرب‌الدین مسعود بن بدر و در سال‌های ۶۲۳ - ۶۵۸ می‌داند. براساس گزارش کتاب‌هایی چون شیرازنامه زرکوب شیرازی (تألیف سال ۷۶۴ ق) و شدّالازار فی حطّ‌الاوزار عن زوّار المزار معین‌الدین ابوالقاسم جنید شیرازی (تألیف در سال ۷۹۱)، مدفن حضرت امیر احمد بن موسی در زمان امیر مقرب‌الدین مسعود بن بدر از مقربان دربار اتابک بن ابوبکر سعد بن زنگی هم‌عصر سعدی شاعر نام‌آشنای شیراز کشف شده است. در این دو منبع و منابع متأخر مانند نزهة القلوب حمدالله مستوفی (تألیف در سال ۷۴۰) و آثار دیگری که عمدتاً از این منابع بهره گرفته‌اند، در باب کشف مدفن حضرت احمد بن موسی (ع) چند نکته دیده می‌شود.

۱. هنگام کشف، بدن سالم بود و هیچ تغییری در آن رخ نداده بود.
۲. در انگشت او خاتمی بود که نام احمد بن موسی بر آن حک

^۱ برای مطالعه استنادات و استدالات پژوهشگر ارجمند دکتر جلیل عرفان‌منش (رک چلچراغ شیراز، ۱۹۹-۲۰۷)، عمده مباحث پس از این نیز با تکیه بر تبیین و تحلیل ایشان نگاهشده است.

شده بود.

۳. نقش انگشتری را العزّة لله احمدبن موسی نگاشته‌اند.
۴. حتی رنگ صورت و شگفت‌تر آنکه کفن وی هم تازه مانده بود.
۵. همگان شناختن وی را از طریق نقش خاتم او دانسته‌اند.
۶. در شیرازنامه به تلویح معلوم می‌شود که پیش از کشف مزار، آن محل مورد اقبال و توجه برخی بوده است.

پس از کشف مزار در عصر این وزیر - عمارت و بارگاه بر آن ساخته شد و به تدریج اقبال زائران و مشتاقان نسبت به آن افزایش یافت به گونه‌ای که براساس گزارش ابن بطوطه در سال ۷۴۸ ق، خیل شیفتگان و ارادتمندان به زیارت وی می‌شتابند و نذر و توسل و نیاز به بارگاهش می‌آورند. در ادوار گوناگون تاریخی و حکومت سلسله‌های صفویه، افشاریه و به‌ویژه عصر قاجار آستان قدس احمدبن موسی توسعه و گسترش فراوان می‌یابد و هم‌اکنون نیز به‌عنوان سومین حرم اهل بیت در ایران عصر جمهوری اسلامی، قبله‌ی دل‌ها و جان‌ها و پناه قلب‌های عاشق و دلدادگان خاندان نبوت و امامت است.

در طول قرن‌ها، زیارت این بارگاه آسمانی، درک کرامات و آوازه‌ی برآورده شدن حاجات و فضای قدسی و معنوی آن، بر

جاذبه و شوکت آن افزوده است و چه بسیار زائرانی را برانگیخته که از دورترین نقاط جهان، به زیارت وی بشتابند و در آستان آسمانی آن، زنگار از جان بزدایند و حاجت روا و گره گشوده از کار فرو بسته، به دیار و سرزمین خود باز گردند.

نام‌گذاری حضرت احمد بن موسی (ع) به شاه‌چراغ، می‌تواند به عناوینی چون شمس، قمر، نجم، سراج منیر و... بازگردد که به ائمه‌ی اطهار و معصومین (ع) و خاندان و فرزندان آنان داده شده است. در سروده‌های قرن سوم هجری که برای حضرت رضا (ع) سروده شده و در سروده‌های فارسی - که در قرون ششم و هفتم، عصر کشف مزار و مدفن حضرت احمد بن موسی (ع) - از این القاب و عناوین فراوان استفاده شده است و بعید نیست که عنوان «شاه‌چراغ» معادل سراج و شمس‌الشموس و... در سرزمین پارسی‌گویان به آن حضرت داده شده باشد.

ریشه تعدد نام‌ها و مکان‌های زیارتی

اگر مزارات و بقاعی که به نام فرزندان موسی بن جعفر (ع) در ایران است شماره شود تعداد آن‌ها از گزارش‌های تاریخی در باب فرزندان موسی بن جعفر از چند ده برابر خواهد گذشت. همین تعدد و تکثر در باب نام احمد بن موسی (ع) و محمد بن موسی شایع‌تر و چشمگیرتر است. سبب این فراوانی را در مسائل زیر باید دانست.

۱. گاه نقطه شهادت، نقطه دفن بدن و حتی دفن سر متفاوت است. قاتل و یا قاتلان پس از شهادت، سر شهید را به امید دریافت صلّه پیش امیر، خلیفه یا حاکم می‌بردند و تن را رها می‌کردند. نقطه‌ی شهادت بعدها تبدیل به زیارتگاه می‌شد و بدن شهید ممکن بود در نقطه‌ای دیگر دفن شود. سر به خاک سپرده شده نیز تبدیل به زیارتگاه مستقل می‌شد.
۲. فرزندان اهل بیت زندگی مخفی داشتند و گاه به ناگزیر مخفیگاه خود را تغییر می‌دادند؛ گاه، محل سکونت آن‌ها تبدیل به زیارتگاه و ملجأ و پناه مردم باورمند می‌شد. چه بسا چند مخفیگاه یا زیستگاه برای یک نفر متصور باشد که بعدها تبدیل به زیارتگاه شده است. دور نیست که کسانی در همین محل‌ها دفن شده باشند و بعدها به خطا فرزند یا فرزندان موسی بن جعفر دانسته شده باشند.
۳. برخی همراهان اهل بیت پس از فوت یا شهادت، در محلی دفن شده و به سبب انتساب و ارتباط به فرزندان معصومین، به نام آن‌ها معرفی شده و در طول تاریخ نوعی جابه‌جایی نام صورت گرفته است.
۴. شباهت نام‌ها مانند محمد و احمد و محمود یکی دیگر از دلایل تعددها و تکثرهاست.

۵. یکی از عوامل مهم در کثرت و تعدد نام‌ها انتساب بلاواسطه نوادگان و احفاد و اعقاب به معصوم است. چه بسیار امام‌زادگان که فاصله‌ی چند قرنه با امام موسی بن جعفر (ع) دارند اما به‌عنوان فرزندان بلاواسطه معرفی می‌شوند.

۶. افسانه‌ها و خواب‌ها، منشأ جعل و ساختن و انتساب مکانی به یک شخصیت مجعول می‌شود.

عوام‌زدگی و نیز روحیه‌ی اسطوره‌سازی و افسانه‌پردازی و خواب‌سازی و خواب‌بازی و خواب‌ورزی را بر این موضوع می‌توان افزود.

۷. در گریز و ستیزهایی که فرزندان اهل بیت در ایران داشته‌اند - و البته در دیگر مکان‌ها - گاه مردم به اشتباه، شخص شهید را کس دیگری انگاشته‌اند یا او برای پنهان‌کاری خود را کس دیگری معرفی کرده است و با همان ذهنیت، مزار، نام و نشان و عنوان یافته است. شهدای علوی و موسوی در طبرستان، فارس، قم و اصفهان و بسیاری دیگر از مناطق ایران این‌گونه‌اند.

با توجه به این نکات هست که چندین مزار با نام احمدبن موسی (ع) در ایران می‌توان یافت، مانند احمدبن موسی در تفرش، در لرستان، در اسفراین، در تهران، در گناباد، در اصفهان، در اسدآباد، در

ابرقو، در نور، بهشهر، آمل، سیاهکل و قم که هیچ‌کدام حضرت احمدبن موسی (ع) فرزند بلافضل حضرت موسی بن جعفر و فرزند امّ احمد (سعیده‌خاتون) نیستند.

فرزندان حضرت احمدبن موسی

بسیاری از تاریخ‌نگاران و نسب‌شناسان، حضرت احمدبن موسی، بدون نسل و دنباله و به تعبیر دیگر بلاخلاف و لم یعقبوا دانسته‌اند. این خصوصیت را به سه فرزند حضرت موسی بن جعفر یعنی سلیمان، فضل و احمد نسبت داده‌اند.

قدیم‌ترین کسی که نسبت بی‌فرزندی - فرزند پسر - به حضرت احمدبن موسی داده است، ابوالحسین یحیی بن جعفر بیدلی (م ۲۷۷ ق) نسب‌شناس بزرگ قرن سوم هجری است که با فاصله هفتاد و چند سال پس از شهادت حضرت احمدبن موسی (ع)، در گذشته است.

نخستین کسی که ادعا کرد، احمدبن موسی، صاحب چهار فرزند پسر به نام‌های محمد، علی، عبدالله و داوود بوده است، نسب‌شناس مشهور قرن یازدهم علامه ضامن بن شدقم است.^۱ چندین بقعه مانند بقعه امامزاده ابراهیم در قم و خواجه احمد و احمدرضا در بهبهان،

^۱ چلچراغ شیراز: ۹۶ (به نقل از تحفة‌الازهار، ضامن بن شدقم ۳: ۳۹۵-۳۹۶)

عبدالرحمان و منصور و ابراهیم در قریه سفیدچه شهریاری چهاردانگه ساری، نسبت به حضرت احمد بن موسی و فرزندان وی قلمداد شده‌اند که پشتوانه و استناد دقیق تاریخی ندارند. به نظر می‌رسد این بقاع یا از نسل و نوادگان دیگر فرزندان موسی بن جعفر یا از نسل دختر یا دختران حضرت احمد بن موسی(ع) باشند چرا که نسب‌شناسان منکر فرزند دختر برای ایشان نشده‌اند و برخی از نسابه‌های مشهور از جمله ابن‌عنه در عمده‌المطالب اشاره به دختر داشتن احمد بن موسی کرده است.^۱ بدون اینکه نام این دختر یا دختران را ذکر کند.

^۱. عمده‌المطالب، ابن‌عنه: ۲۲۷.

سلام نامه‌ی احمد بن موسی (ع)

سلام، روشن‌ترین چراغ در شب دهشت و وحشت و قیرگون
مأمون.

سلام، حماسه‌آفرین خطه‌ی فارس، لبیک‌گوی حنجر تشنه‌ی
حسین، در عاشورای کشن، عاشوراآفرین پس از ۱۴۱ سال گذشته از
عاشورای حسین. سلامت باد که گستره‌ی شیراز را ارض طیبه کردی
و ارغوان روان خونت، خاک را میهمان شکفتن و رُستن کرد و خاک
فارس را چنان اعتبار و شوکت و شکوه بخشید که به طبتم و
طابت الارض التی فیها دُفنتم افتخار و اعتبار یافت.

سلام به گونه‌های خیس از عرق و خون و اشک، سلام به
پیشانی‌ات که در لحظه‌های شهادت همچون پیشانی جدّ غریب و
مظلومت حسین(ع)، برای شهادت عرق کرده بود؛ قد رَشَحَ للموتِ
جَبَّيْكَ.

ای روشنای مدام، ای چراغ شاهانه تالار عزت و عظمت. ای سراج منیر شهامت و شجاعت، ای احمد! ای چراغ‌آور و چراغ‌بخش و چراغ‌افروز، احمد ظلمت‌سوز و ظلمت‌شکن.

چشمانت چراغ، دهانت چراغ، دستانت چراغ و خونت چلچراغ راه شد تا رهپویان را تاریکی درّه‌ها و ظلمت پرتگاه‌ها و هراس عقبه‌ها به سکون و سقوط و واپس رفتن نکشاند.

سلامت باد که این همه را از قرآن آموختی و اندوختی. یادت هست در یسیره به شیوه‌های جدّ و مولایت علی (ع) قرآن می‌نگاشتی و با آیات می‌زیستی و می‌گریستی؟

یادت هست قدم می‌زدی و قرآن زمزمه می‌کردی و سنگ‌ها و درختان با تو هم‌نجوا و هم‌صدا می‌شدند؟ یادت هست الحمدلله رب العالمین می‌گفتی و پژواک نازنین صدایت از برگ برگ نخلزاران یسیریه باز شنیده می‌شد؟

تو قرآن نگاشتی، تو ناشر قرآن شدی و قرآن را با خودت به شیراز آوردی تا شیراز «دروازه قرآن» شود. تا قرآن، دروازه شیراز شود. تا قرآن نظرگاه و گذرگاه جان و دل و زبان شیراز شود.

ای احمد چراغ‌آور، ای قرآن‌نگار و قرآن‌شناس و قرآن‌آور!

اگر سعدی گلستان و بوستان نوشت، ریه‌های خود را از عطر و رائحه‌ی خوش تو سرشار کرد. اگر حافظ غزل سرود و گفت: هرچه

دارم همه از دولت قرآن دارم، تو بودی که قرآن را به دست‌هایش سپردی و در گذار از کرانه مزار تو بود که سرود:

بلبل از فیض گل آموخت غزل ورنه نبود
این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

نسیمی از سمت تو شیراز را ارم کرد. این همه نرگس بی‌حضور تو در شیراز نمی‌شکفت. قدم‌های تو بهار شیراز را دگرگونه کرد و بهار نارنج را به کوچه باغ‌های شیراز بخشید و قطعه‌ای از بهشت را به جنوب گرم و داغ ایران هدیه کرد.

شیراز که آمدی مأذنه‌ها اذان آموختند، صدای منتشر و روشن تو در شش جهت پیچید و جنوب و شمال و شرق و غرب و آسمان و ژرفای خاک با تو دم گرفتند و هفت دم مبارک، مسیحای شیراز شد و حیات و زندگی و سرزندگی به ارمغان آورد.

شیراز آمدی و در نبرد قتلغ خان «الله اکبر» گفتی و تنگ الله اکبر هنوز بشکوه و سرفراز، صدای مانای تو را به آسمان می‌بخشد.

مصلی هنوز، نماز عاشقانه و عارفانه تو را در سینه دارد و گلگشت رکن‌ناباد، خاطره‌ی رکن رکنی که ایستاد تا حق نیفتد و فواره‌ی خون گشود تا نبض و ضربان حق، آهنگ خویش گم نکند.

سلام ای احمد دوم رسالت و امامت، اول چراغ روشن فارس،

سوم شهر موسوی، معبد و مرجع و ملجأ کرامات و گره‌گشایی‌ها و
لبخندآفرینی‌ها.

سلام تنها چراغ شاهراه حقیقت در بلد طیبه شیراز، ارض مقدس
فارس، که هزار چراغ دیگر در منظومه‌ی تو روشن شدن تا شیراز
شهر هزار مزار شود.

ای گل شاخه‌ی رسالت و صیانت، پرورده‌ی آغوش موسوی،
بالیده بر دامان امّ احمد.

چه سعادت‌ی داشت سعیده خاتون که گرمای تو آغوشش را صفا و
طراوت می‌داد و چه سعادت‌ی داشتی که مادری چنین، شیر معرفت و
محبت نوشاند و زیر خیمه‌ی موسوی شیوه‌ی شیرین زیستنی عالمانه
و عارفانه و عاشقانه‌ات آموزند.

سلام ای احمد کریم، احمد جلیل، احمد ورع و پارسایی! این
توصیف تو را بس که تاریخ این گونه‌ات شناسانده است که «و کان
احمدبن موسی کریماً جلیلاً ورعاً و کان ابوالحسن یحبه و یُقَدِّمُه».

محبوب رضا، احمد! محبوب خدا، احمد. ای پیشتاز و پیشی
یافته در منظر و محضر رضا. اگر ابر سخاوت دستانت نبود کریمت
نمی‌خواندند. اگر وقار و عظمت و شوکت سیرت و سخت و
سلوکت نبود جلیلت نمی‌گفتند و اگر پاکی و پارسایی‌ات نبود
نماینده و نمایانده‌ی «ورع» نمی‌شناساندند.

ای پارسای پارس! ای فارسِ فارس! ای شیر شیراز و ای امیر
امیران، امیراحمد موسوی! امین موسای کاظم، سردار و ابوالفضل
نهضت رضوی، سلامت باد که پدرت در هر نگاه و مرور قامت،
شعف و شادی می‌یافت و در گامت بذرهای شکفته و بارور
آرزوهایش را جست‌وجو می‌کرد. برادرت اسماعیل می‌گفت: همراه
پدرم و چند تن از فرزندان، به سرکشی مزارع بیرون مدینه رفتیم.
احمد برادرم نیز همراهمان بود و من شاهد بودم که امام و مولایم
دمی چشم از احمد نمی‌گرفت و در این چشم‌گردانی پیوسته و مدام
به شوق و شور، او را می‌نگریست و چتر نگاه مهربانش را بر او
می‌گستراند.

فرزند غیور ام احمد! سلامت باد که در شعله غیرت و رشادت و
شجاعتت نیرنگ‌ها و دام‌ها و رشته‌های فریب بنی‌العباس را گسستی
و سوزاندی و هزار شعله عشق رضوی در جان‌ها برافروختی تا جان
شیراز و ایران و جهان را به ضیافت عشق و محبت اهل بیت برسانی.
سلام ستاره مدینه، ماهتاب ایران، آفتاب شیراز، چراغ دل‌ها و جان‌ها،
شاه‌چراغ. ای آیت نور و سرور، سیدالاعاظم، هنوز صدای تو از تاریکی
آوار، سنگ‌ها و خشت‌های فروریخته و از چشمه چشمه خونی که از
تنت می‌تراوید گوش هوش و جان نیوشمند حق آشنایان را به «رضا»
می‌خواند و «ولایت و وصایت و امامت رضوی» را فریاد می‌زد.

هنوز نجوای نرم و نیمه‌خاموشت از زیر آواری که ۱۷۰ سال بعد، چراغ روشن تو را در آن یافتند، جاری و ساری است که می‌خوانی: الهی رضاً بقضائک تسلیمأ لامرک لا معبود سواک؛ و مگر این صدای آشنای حسین (ع) در گودال قتلگاه نیست.

ای سیدالشهدای فارس! «رضا» مثل خون در آوندهایت و در تاروپودت تنیده بود. اگر «رضای حق» نداشتی، بذر محبت رضا در جان‌ها نمی‌کاشتی و عَلم دفاع از راه و آرمان رضا نمی‌افراشتی.

به اشتیاق آمدی با بال و پری از عشق تا امام و مولا و برادرت رضا را پس از هجرانی طاقت‌سوز زیارت کنی. بهای زیارت، جان شد و قیمت دیدار، وصل جانان. آمدی از مدینه، از شهر رسول، دیاری که عطر «رضای» تو آفاق آن را آکنده بود و جای جای نشان از رسول و بتول داشت. از بقیع، با چهار معصوم و مظلوم خفته و آرمیده در خوابگاه مطهر خاک. از مدینه آمدی و خراسان با هر تپش قلب، با هر ضربان نبض و با هر پلک خواباندن و برخاستن، در جان و بر زبان تکرار می‌شد. یک سال هجران و بی‌خبری از برادر و مولا و امام به درازای قرن‌ها و هزاره‌ها گذشته بود. می‌آمدی و آه بدرقه‌ی قدم‌هایت بود و اشک، همسفر و همراه مداوم و صمیمی گونه‌هایت.

سلام ای برترین زائر، مشتاق‌ترین مسافر، عاشق‌ترین مهاجر، احمد! اگر این اشتیاق نبود امروز این همه زائر عاشق، مزارت را

بوسه باران نمی‌کرد. این همه دل، بی‌تاب طوافت نبود. این همه پروانه‌های اشک پای ضریح و شاه‌چراغ وجودت پرپر نمی‌شد.

احمد! امیر احمد، سیدالسادات الاعاظم، وصی ظاهر موسی الکاظم! اگر دل‌ها عازم کوی توآند از آن است که رانحه‌ی رضا داری، بوی احمد مرسل می‌دهی، آینه‌ی علی و عباسی! و جلوه‌گاه هرچه خوبی و خوبان. راستی این است که به راستی هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری.

سلام سید مهاجر، سید شهید، سید مبارز، وقتی سواره و پیاده می‌جنگیدی و داس مرگ در دست، علف‌های هرز عباسی را درو می‌کردی، یارانت مرحبا و آفرین می‌گفتند و به شگفتی و شوق می‌گفتند:

عباس رضا رویاروی عباسیان ایستاده است. می‌گفتند: این ابوالفضل است که می‌خروشد و می‌جنگد، و تو در عاشورای شیراز، قتلگاه کربلا را فریاد می‌آوردی که رشیدترین دست‌ها بر ساحل علقمه افتاده بود و مشکی در خونابه و چشمی که انتظار رسیدن به خیمه‌گاه داشت.

سلام بر رزم رشیدانه‌ات، بازوان مردانه‌ات، فراز و فرودِ دشمن‌شکارِ شمشیر برنده‌ات. سلام بر قطره قطره خونی که از زخم تیر و شمشیر بر تنت می‌شکفت. سلام بر ستاره ستاره زخمی که بر

پیکرت چراغ می‌شد. سلام بر ستاره‌های اشکت که در این هنگامه به شوق وصال محبوب، آسمان گونه‌هایت را نورانی می‌کرد. سلام احمد! سلام بر زادگاهت، زادروزت و روزی که پر کشیدی و روزی که دیگر باره باز می‌گردد.

سلام بر همراهان شهیدت، بر عابد زاهد پارسای پاکباز، میرمحمد که عطر نفس‌هایش، نسیم تسبیح و مناجاتش و زمزمه‌های عارفانه و عاشقانه‌اش هنوز بهار بهارنارنج در کوچه‌های شیراز و دشت‌های فارس می‌افشانند.

سلام بر فضل که فضیلت هم‌رکاب جانش بود و خلق و خوی محمدی و عبادت موسوی مرام و آرمان و نهفته در گفتار و رفتارش. سلام بر علی، فرزند برومند حمزه که شکوه و صولت و سطوت علوی داشت و شجاعت حسین و سلام بر امیر حسین، که اعتلای دین داشت و قلبی خانه قرآن مبین.

سلام بر علاءالدین حسین که حُسن حسنی و هیبت حسینی ممتاز و متمایزش ساخته بود.

و سلام بر هر که با تو بود. سلام بر اصحابت، یاران‌ت، دوستان‌ت و زائران‌ت.

سلام بر صحن و سرایت که پروازگاه فرشتگان است و قبله‌ی قلب‌ها و کعبه‌ی حاجت‌داران و حاجت‌خواهان و معرفت‌پیشگان و

سلام بر نگاہت کہ باران مہربانی و عنایت و لطف بر دوستان و
ارادتمندان می باراند.

سلام.

سلام‌نامه‌ی اُمّ احمد

سلام، مادر روشنی نور، مادر چلچراغ فارس، مشرق خورشیدهای
ثلاثه احمد و محمد و حمزه، اُمّ احمد!

سلام بر دامانت که نورآور و نورپرور شد و معراج گاه سه شهید
که به شیوه‌ی عباس، مدافع حریم امامت شدند و تو را اُمّ‌البنین
عاشورای شیراز کردند.

ای جان نورانی و مادر آسمانی سلامت باد که ستاره‌ی آسمان
ایران - شاه‌چراغ - از افق وجود تو طالع شد تا مصباح هدایت
سالکان و مشعل راه رهروان باشد.

قرآن، نور است و هدایت و فرزند تو احمد، با قلم نورافشان خود
هزار بار قرآن را نگاهشت^۱، تا به جدّ قرآن‌نگارش - امیر مؤمنان - اقتدا

^۱. کتب الف مصحف بیده‌المبارکه (جامع‌الانساب، ج ۱: ۷۷)

کرده باشد و مگر نه آن است که مهر محبت علی (ع) را تو بر قلب احمد نگاشتی تا زیستنی علوی و سلوکی قرآنی بیابد. سلامت باد ای مهرآفرین و یاور قرآن مبین!

سعید بود احمد که مادرش تو بودی، تو، سعیده خاتون! و امیر بود محمد که تو منش امیرانه، زیستن مؤمنانه، مشی کریمانه و خلوت عابدانه اش آموختی تا عابد و زاهد باشد و «محمد عابد» عنوان صحیفه‌ی نام و نشانش باشد.

سلام ای محبوب‌ترین همسر در نگاه امام و همسرت موسی الکاظم (ع). ای محبوبه‌ی عالم وجود، ای دوست‌داشتنی‌ترین به پاس مهر و عشق و دوستی که با ساحت پروردگار و امام و راهبر خویش می‌ورزیدی. سلامت باد که محبوب‌های خدا، محبوب تو بودند و همین تو را محبوبه‌ی خانواده‌ی خدا ساخته بود. قرآن محبوب تو بود، زکات و انفاق محبوب تو بود و چشم در چشم امام خویش داشتن، شیوه‌ی شیرین زندگی‌ات و مگر جز این است که دختر پیامبر - فاطمه‌الزهرا نیز چنین بود و هماره می‌گفت: من از دنیای شما سه چیز را عشق می‌ورزم و برگزیده‌ام: تلاوت قرآن، نگاه به سیما و سیرت پیامبر و بخشش و انفاق در راه خدا!

ای فاطمه‌ی خاندان موسوی! ای محبوبه موسی الکاظم (ع)، ای مادر زمزمه‌گر قرآن، مادر بخشنده و رهایی‌بخش هزار برده، و رهپوی

صادق راه پیامبر، ای مادر احمد تو را باید فاطمه‌ی دوباره نامید، فاطمه بیت هفتمین امام، بیت باب‌الحوائج، بیت قرآن و انفاق و سلوک نبوی!

سلام سعیده خاتون! آگاهی و معرفت چنان با جانت آمیخته بود که تو را داناترین همسر موسی بن جعفر می‌دانستند.^۱ این آگاهی و ژرف‌فهمی ره‌آورد صدق و صفا و اخلاصی بود که در جانت موج می‌زد و دری بود که خداوند به سمت قلب پاکیزه و آسمانی‌ات گشوده بود، خداوند به پاس پاکی و پاکدامنی، آموزگار تو شد و بذر معرفتی در جانت افشاند که حقیقت بی‌پرده و بی‌غبار رویاروی نگاهت بود.

تو نیز شعاعی از عالم بلا معلمه و فهمة غیرمفهمه بودی، زینب دیگر در انقلاب و نهضت رضوی و اگر جز این بود وصایا و امانات موسوی به دست‌های امین تو سپرده نمی‌شد.

سلام ای رازدان و رازبان موسوی، ای آشنا و امین اسرار امامت، ای نگاهبان ودایع امامت، ام احمد! چه جان صبوری داشتی که رازها را در نهان‌خانه‌ی جان جا دادی و در هنگامه‌ی هراس و وحشت و حاکمیت بیداد و جور پاسدار آنان شدی و جز به امام خویش نسپردی.

^۱ اصول کافی، ج ۲: ۹۷؛ عیون اخبارالرضا، ج ۱: ۲۳ و اعیان‌الشیعه، ج ۱۰: ۲۸۴

سلامت باد أمّ احمد که امام و همسرت موسی بن جعفر در وداع تلخ و فراق مدینه، در فصل دردآور تبعید به بغداد تو را امین خویش شناخت و امانات امامت به تو سپرد و فرمود: هرکس در هر زمان، آمد و این امانات را طلب کرد، بدان که من در همان زمان به شهادت رسیده‌ام و او امام و جانشین من است و بر تو و بر همگان است که رهرو و پیرو او باشند.

سلام بر چشم‌های گریان و جان طوفانی و لحظه‌های سوگ و پریشانی‌ات، آن‌گاه که علی بن موسی الرضا، شهادت غریبانه و مظلومانه‌ی زندانی بغداد را با درخواست امانات فهماند و تا خواستی، اندوه مُذابت را مویه و گریه کنی، به اشارتی به صبوری‌ات خواند و تو به اشارت امامت، طوفان درون را فرو نشاندی و شکیب پیشه کردی.

سلام ای صبور سرفراز و داغدار، ای شکسته‌ی شکیب، که در اقتدایت به زینب (س)، داغ در دل نهفتی و حتی آه هم نگفتی.

سلام بر مزار ناشناخته‌ات در بقیع^۱. سلام بر سوگ و غمی که زخم‌های ناسور بر قلبت نشاند و غروب اندوه‌بار عمر کوتاهت را رقم زد.

^۱ جامع‌الرواة: ۴۵۵، ح ۲ و تنقیح‌المقال: ۷۷۱، ح ۳؛ محدثات شیعه: ۳۷ - ۳۹ و معجم‌الرجال: ج

سلام بر تو که در همسایگی زهرا(س) آرمیدی و در بدرقه اشک و شانه‌های لرزان فرزندان تشییع شدی.

سلام مادر گل‌های پرپر شده‌ی باغ رسالت، مادر شهیدان مهاجر، مادر هجرت و جهاد و شهادت، سلام مادر زهد و پارسایی و عبادت، اُمّ احمد!

سلام و صلوات باد که شیراز را تو شیرازه بستی و گلگونه‌ی خون احمد تو این خاک را عزّت و شرافت و عظمت بخشید؛ سلام مادر شهید، مادر شهیدان که ارض طیب فارس، نشان از ارغوان خون احمد و محمد تو دارد و به یمن نفس قدسی فرزندان از این زمین، نرگس می‌روید و گل می‌شکفتد و بهار و بهارنارنج و رائحه‌ی خوش زندگی در کوچه کوچه‌اش جاری است.

ای شفیعه‌ی فردا، ما را دریاب. به گلگونه‌ی فرق احمدت، دستگیرمان باش که دوستداران و ارادتمندان همسر و فرزندان همسر و فرزندان توایم. ما را جز این گمان و باور و امید نیست که دوستان فرزندان را دوست می‌داری و می‌نوازی، پس امیدواران را دریاب و یاور باشد.

یا شفیعه‌الجزاء یا اُمّ احمد!

۱. قرآن کریم
۲. آثار العجم: فرصت الدوله شیرازی، به کوشش علی دهباشی، فرهنگ سرا، تهران، ۱۳۶۲ ش.
۳. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی): محمد بن الحسن طوسی، تحقیق حسن المصطفوی، انتشارات دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۳۴۸ ش.
۴. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد: محمد بن محمد النعمان (شیخ مفید)، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، انتشارات اسلامیة، تهران، ۱۳۴۶ ش.
۵. اصول کافی: ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی، ترجمه سیدجواد مصطفوی، علمیه اسلامیة، تهران، بی تا.

۶. اعلام الدین: حسن بن ابی الحسن الدیلمی، مؤسسہ آل البیت، قم، ۱۴۱۴ ق.
۷. اعیان الشیعہ، السید محسن الامین، مطبعۃ الانصاف، بیروت، ۱۳۸۰ ق.
۸. الامالی: ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویہ القمی الصدوق، بہ تحقیق شیخ حسین اعلمی، مؤسسۃ الاعلمی، بیروت، ۱۹۸۰ م.
۹. الامامہ و السیاسة: ابو عبد اللہ ابن قتیبہ، محمد بن مسلم، مکتبۃ المصریہ، چاپ دوم، قاہرہ، ۱۳۲۵ ق.
۱۰. انوار المشعشعین فی ذکر شرافۃ قم و القمیین: شیخ محمد علی بن حسین نایینی اردستانی کجویی قمی، تحقیق محمد رضا انصاری قمی و نظارت سید محمود مرعشی نجفی، کتابخانہ آیۃ اللہ مرعشی، ۱۳۸۱ ش.
۱۱. الانوار النعمانیہ: نعمت اللہ جزائری، مکتبۃ بنی ہاشم، تبریز، ۱۳۳۷ ق.
۱۲. بحار الانوار: محمد باقر مجلسی، کتابخانہ اسلامیہ، تہران، ۱۳۶۳ ش.
۱۳. بحر الانساب (ریاض الانساب و مجمع الالقاب): آقا میرزا صاحب (میرزا ملک الکتاب شیرازی، چاپ سنگی، بمبئی، ۱۳۳۵ ق.

۱۴. پژوهشی درباره قرآن و تاریخ آن: سیدمحمدباقر حجتی، ج ۱، نهضت زنان مسلمان، تهران، ۱۳۵۸ ش.
۱۵. تاریخ الخلفاء: عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، دارالثقافه، بیروت، ۱۹۲۵ م.
۱۶. تاریخ بغداد: احمد بن علی خطیب بغدادی، مطبعه السعاده، بی‌جا، ۱۹۳۱ م.
۱۷. تاریخ تشیع در ایران: رسول جعفریان، نشر علم، تهران، ۱۳۶۸ ش.
۱۸. تاریخ سیاسی تشیّع: روح‌الله حسینیان، انتشارات علیون، تهران، ۱۳۹۰ ش.
۱۹. تاریخ مذهبی قم: علی اصغر فقیهی، انتشارات زائر، قم، چاپ سوم، ۱۳۸۶ ش.
۲۰. تاریخ یعقوبی: احمد بن ابی یعقوب ابن واضح، منشورات الشریف الرضی، قم، ۱۴۱۴ ق.
۲۱. تاریخ یعقوبی: احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح المعروف بالیعقوبی، دار صادر بیروت، ۱۴۱۴ ق.
۲۲. تحفة الازهار و زلال الانهار: سید ضامن بن شدم بن علی بن الشدقمی الحمزی الحسینی، تحقیق کامل سلمان الجبوری، آیینہ میراث با همکاری کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و

- ایران، ۱۳۷۸ ق.
۲۳. تحفه العالم فی شرح خطبه المعالم: سید جعفر بحر العلوم،
مکتبه الصادق، چاپ دوم، تهران، ۱۴۰۱ ق.
۲۴. تحف العقول عن آل الرسول: حسن بن علی بن حسین بن شعبه
حرانی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۰۴ ق.
۲۵. تذکره الخواص: یوسف بن فرغلی بسط ابی جوزی، حیدریه،
نجف، ۱۴۰۵ ق.
۲۶. تذکره الخواص الائمہ و مطالب السؤول فی مناقب آل
الرسول: ابی الفرج عبدالله رحمان بن الجوزی (ابن الجوزی)،
تهران، ۱۲۸۷ ق.
۲۷. تذکره دلگشا: حاج علی اکبر نواب شیرازی، به اهتمام دکتر
منصور رستگار فسایی، شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۷۱ ش.
۲۸. ترجمه و شرح رجزهای عاشورا: ابوالحسن ربانی تبار، نشر
سبط اکبر، قم، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ش.
۲۹. تشییع در تاریخ: احمد رضا خضری، دفتر نشر معارف، قم،
۱۳۹۱ ش.
۳۰. تنقیح المقال فی علم الرجال: عبدالله مامقانی، چاپ نجف،
۱۳۴۱ ش.
۳۱. تنقیح المقال: عبدالله بن محمد حسن بن عبدالله مامقانی،

- مؤسسه آل‌البيت لا حياء التراث، قم، ۱۴۱۵ ق.
۳۲. تهذيب الاحكام: محمدبن حسن طوسى (شيخ الطائفة، تحقيق سيدحسن خراسان، دارالكتب الاسلاميه، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ ش.
۳۳. جامع الانساب: سيدمحمدعلى روضاتى، انتشارات جاويد، اصفهان، ۱۳۳۵.
۳۴. جامع الرواة: محمدبن على الاردبيلى الغروى الحائرى، چاپ مکتب آية‌الله مرعشى نجفى، قم، ۱۴۰۳ ق.
۳۵. چلچراغ شيراز: جليل عرفان‌منش، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوى، مشهد، چاپ سوم، ۱۳۸۶.
۳۶. حيوة الامام موسى بن جعفر: باقر الشريف القرشى، نجف، ۱۹۵۸ م.
۳۷. الخصائل: شيخ صدوق، مؤسسه انتشارات اسلامى، قم، ۱۳۶۲ ش.
۳۸. دلائل الامامه: محمدبن جرير طبرى، چاپ نجف، ۱۹۴۹ م.
۳۹. رياحين الشريعة: شيخ ذبيح‌الله محلاتى، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ۱۳۷۵ ق.
۴۰. زندگانی و قيام احمدبن موسى: جليل عرفان‌منش، دانش‌نامه فارس و بنياد فارسى‌شناسى، شيراز، ۱۳۷۷ ش.

۴۱. شب‌های پیشاور: سلطان الواعظین شیرازی، چاپ چهارم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۵۰ ش.
۴۲. شرح تهج البلاغه: ابن ابی‌الحدید (عبدالحمید بن هبه‌الله مدائنی)، دار احیاء التراث العربی و دارالکتب العلمیه، بیروت/ دارالاحیاء العربیه، قم.
۴۳. زبده‌البیان فی احکام القرآن: احمد مقدس اردبیلی، تحقیق محمدباقر بهبودی، تهران، مکتبه مرتضویه، بی‌تا.
۴۴. شیراز شهر گل و بلبل: علی محمدی، چاپ قائم، شیراز، ۱۳۷۸ ش.
۴۵. شیرازنامه: ابوالعباس معین‌الدین احمد بن شهاب‌الدین ابی‌الخیر زرکوب شیرازی، به کوشش اسماعیل واعظ جوادی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰ ش.
۴۶. علل الشرایع: محمد بن علی بن الحسین بابویه (شیخ صدوق)، نجف، ۱۳۸۵ ق.
۴۷. عمده‌الطالب فی انساب آل ابی‌طالب: ابن عنبه، چاپ سوم، انتشارات رضی، قم، ۱۳۶۲ ش.
۴۸. عیون اخبارالرضا: ابن بابویه (شیخ صدوق)، نجف، ۱۳۹۰ ق.
۴۹. عیون اخبارالرضا: ابن بابویه (شیخ صدوق)، نشر جهان، تهران، ۱۳۷۸ ق.

۵۰. الغیبه: ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم، بی تا.
۵۱. فجر الاسلام، احمد امین، چاپ مصر، دارالشرق، چاپ اول ۱۹۲۹
۵۲. فرق الشیعه: حسن بن موسی نوبختی، تصحیح صادق آل بحر العلوم، نجف، مطبعة الحیدریه، ۱۳۵۵ ق.
۵۳. فلاح السائل: علامه سید بن طاوس، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
۵۴. قاموس قرآن: علی اکبر قریشی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۵۵. الکاشف: محمد جواد مغنیه. جلد هفدهم، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۲۰۰۷ م.
۵۶. الکافی: محمد بن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ش.
۵۷. کشف الغمّه فی معرفه الاثمه: ابوالحسن علی بن عیسی اربلی، دارالکتب الاسلامیه، بیروت.
۵۸. اللهوف علی قتلی الطفوف (الملهوف): سید علی بن موسی بن جعفر بن طاووس، نسیم حیات، قم، ۱۳۸۳ ش.
۵۹. مائه منقبه: ابن شاذان قمی، ترجمه سجاد خانی آرانسی، دارالنشر اسلام، قم، ۱۳۹۵.

۶۰. مجمع البیان: ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی، تصحیح ابوالحسن شعرانی، کتاب فروشی اسلامیة، تهران.
۶۱. مجموعه مقالات کنگره ملی امامزادگان با محوریت حسین بن موسی الکاظم، سازمان چاپ و انتشارات، تهران، ۱۳۹۴.
۶۲. محاسن برقی: ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی، مجمع‌العالمی لاهل‌البيت، قم، ۱۴۱۳ ق.
۶۳. محاسن برقی: احمد بن محمد بن خالد برقی، تحقیق سیدمه‌دی رجایی، مجمع جهانی اهل بیت، تهران، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ق.
۶۴. محدثات شیعه، نه‌لا غروی نائینی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۵.
۶۵. المجدی فی انساب الطالبیین: ابن صوفی، انتشارات سیدالشهدا، قم، ۱۴۰۹ ق.
۶۶. مرآة الحرمین: ایوب صبری پاشا، دارالآفاق العربیة، قاهره، جزء چهارم، ۲۰۰۴ م.
۶۷. مروج الذهب: علی بن الحسین مسعودی، منشورات الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۷ ق.
۶۸. مستدرک الوسائل: حسین بن محمدتقی طبرسی (محدث

- نوری)، مؤسسه آل‌البيت لاحياء التراث، ۱۴۰۸ ق.
۶۹. معانی الاخبار: محمدبن علی ابن بابویه (شیخ صدوق)، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۳ ق.
۷۰. المقالات و الفرق: سعدبن عبدالله بن ابی خلف اشعری، به تصحیح دکتر جواد مشکور، تهران، علمی و فرهنگی.
۷۱. مقتل چهارده معصوم: گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، چاپ سوم، ۱۳۸۸ ش.
۷۲. مکارم الاخلاق: حسن بن فضل بن الحسن الطبرسی، چاپ چهارم، قم، شریف رضی، ۱۴۱۲ ق.
۷۳. مناقب ابن شهرآشوب: ابوجعفر رشیدالدین محمدبن علی بن شهرآشوب السروی المازندرانی، انتشارات علامه، قم.
۷۴. منتخب میزان‌الحکمه: محمدی ری‌شهری، ج ۱، سازمان چاپ و نشر، دارالحدیث، قم، ۱۳۸۷ ش.
۷۵. مهاجران موسوی، جلیل عرفان‌منش، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۹۱ ش.
۷۶. نقد الرجال: سید مصطفی تفرشی، مؤسسه آل‌البيت لاحياء التراث، قم.
۷۷. نهج‌البلاغه: صبحی صالح و فیض‌الاسلام.
۷۸. نهج‌السعادة فی مستدرک محمد باقر محمودی، وزارت

- فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۷ق.
۷۹. وسائل الشیعه: محمد بن الحسن حرّ عاملی، تحقیق مؤسسه آل البیت، قم، ۱۴۱۴ ق.
۸۰. هدیه احمدیه: شیخ محمد جعفر شاملی، بی جا، بی تا.
۸۱. هدیه الزائرین و بهجه الناظرین، شیخ عباس قمی، نشر مؤسسه جهانی سبطین، قم، ۱۳۸۳ش.